• حرف خاء •

* حرف حاء *

• حرف گاف •

• حرف لام •

• حرف دال •

• حرف چ •

● حرف باء ●

● منظر دوم در اسامی مواضع و قلعجات و آبها وغیره ●

● حرف الف ●

○ تمام شد منظر اول ○

• حرف یاء •

٭ حرف هاء ٭

• حرف گاف •

• حرف لام •

• حرف کاف •

● حرف غین ●

● حرف فاء ●

• حرف عین •

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

● حرف شین ●

• حرف دال •

• حرف ذ •

• حرف خاء •

● حرف حاء ●

* حرف چ *

* حرف ثاء *

* حرف جيم *

* حرف باء *

● بسم الله الرحمن الرحیم ●

فهرستِ نامهای مردمان و مواضع و قلعهات و آبها وغیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا بر همگی حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و چون قلعهات بلفظ قلعه یا حصار و جزآن و آبها بلفظ آب یا دریا و جزآن تمیز مي‌یابند اسمای قلاع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب در بیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریبًا هر واقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمنًا بذاتش نسبتي هست و نیز صفحهٔ از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهي یا خدیو عالم . یا خدیو زمان و هم برین نمط آمده) عاري نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز مودود را کار بستم ●

● حسبي الاله العالمین فانه ● مولی حسیب قادر و نصیر ●

● شعر ●

● منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره ●

● حرف الف ●

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٣٣٣	٢	مشریف	تشریف
٣٣٤	٣	دلخواه	دلخواهِ
ایضا	٩	خنگِ	خنکِ
٣٣٦	١٣	بتقّب	بتغلّب
٣٤٠	١١	مر	مرجِ
ایضا	١٤	ر	را
٣٤٥	١٥	جانستان	جانستان
٣٥٢	١	همّت	همّتِ
ایضا	٣	وفي	ولي
٣٥٧	٤	حقائق	حقائقِ
٣٦٠	١٨	از جملهٔ	و از جملهٔ
٣٦٩	١٥	و دو	دو
ایضا	٢٦	] [	]
٣٧٠	١٤	رباطنًا	و باطنًا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیبِ
۲۵۴	۱	برهمزدگی	برهمزدگی
ایضاً	ایضاً	روزکا	روزکار
ایضاً	۲	طلب	طلب
۲۵۵	۸	کاهمرد	کهمرد
۲۵۶	۳	اسماء	اسمای
ایضاً	۱۴	هنگام	هنگامِ
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهانِ
ایضاً	۱۷	معتمدان	معتمدان
۲۶۰	۳	باوجود	باوجودِ
ایضاً	۶	تیه	تیهِ
۲۶۱	۴	نزول	نزولِ
ایضاً	۱۹	متوجّه	متوجّهِ
۲۶۴	۵	برسر	برسرِ
ایضاً	۲۳	ازین	ازین
۲۶۷	۲	ازراه تملّق	ازراهِ تملّق
۲۶۸	۱۷	انکه	آنکه
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیمِ
۲۷۱	۱۰	ع	عِ
ایضاً	۱۵	مقدم	مقدمِ
ایضاً	۱۷	لوازم	لوازمِ
ایضاً	۲۲	نبرد	نبردِ
۲۷۲	۱۵	رگردان	روگردان
۲۷۴	۱۶	پنجشیر	پنجشیر
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک
ایضاً	۲۴	تشریف	تشریفِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۵	۵	حضرت	حضرتِ
ایضاً	۹	بنجشیر	پنجشیر
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادتِ
۲۸۰	۱۴	عالم	عالمِ
ایضاً	۲۷	بدولت	بدولتِ
۲۸۲	۱۰	دولتخانه	دولتخانه
۲۸۴	۲۱	جهانبانی	جهانبانی
۲۸۶	۶	حال	حالِ
۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکم
ایضاً	۱۱	متحصّنان	متحصّنانِ
ایضاً	۲۰	لنجایش	گنجایش
۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضاً	۱۶	اعراق	آغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمامِ
ایضاً	۹	قدر	قدرِ
۳۰۱	۱۱	کنف	کنفِ
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمانِ
ایضاً	ایضا	امّا بواسطهٔ	امّا بواسطة
ایضاً	ایضاً	قندوزرا	قندوزرا
۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجیدِ
۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بارِ
۳۲۹	۱۸	سخدان	سخنان
۳۳۲	۴	مخدّرت	مخدّراتِ
ایضاً	۹	ظلم	ظالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	در ضمیر	درضمیرِ
۱۹۱	۹	جنبِ	جنگِ
۱۹۳	۱۷	پسرانِ	پسرانِ او
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
[illegible]	۱۴	خردہ شود	خوردہ شود
۱۹۷	۲	بعرض	بعرضِ
ایضاً	۱۹	سیه	سیومِ
۱۹۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعداتِ
..	..	۰۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکري	ماکري
۱۷۲	۱	ناصہ	ناصر
ایضاً	۴	پندپدیر	پندپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذاتِ
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۹	زمینِ	زمین
۱۷۹	۲۰	و اصل پور	حاصل پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطنِ
۱۸۶	۱۳	هردوار	مازوار
۱۸۷	۱۲	میکشمت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ
۱۹۳	۲	۹ اشا	حاشا
۱۹۴	۱	لوزمِ	لوازمِ
ایضاً	۹	اتکه	انکه
۱۹۵	۱۵	ککهر	گکهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۹	۱	وسبعِ	وسیعِ
ایضاً	۷	دادہ	دادۂ
ایضاً	۲۲	تنگِ	ننگِ
۱۹۷	۱۶	ندارند	ندارد
۲۰۰	۹	تاباز	وتاباز
ایضاً	۷	دربن	دربن
ایضاً	۱۱	فوّتِ	قوّتِ
۲۰۲	۲	بنو	بانو
۲۰۹	۷	دوازده	دوازدهم
۲۰۷	۲۰	کاخانهای	کارخانهای
۲۱۲	۸	دانسته	شاسته
۲۱۸	۲۳	افشا	افشار
۲۲۳	۲۴	شاهفاهی	شاهنشاهي
۲۲۵	۸	ثوانید	توانید
۲۲۷	۲۳	ثنگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیگه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمّات	مهمّاتِ
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۹	۱	زوّلانه	زوّلانه
۲۳۷	۱	بەمیرزا	بمیرزا
۲۳۸	۱۰	صاحبانِ	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه	قزلباشیه
۲۴۰	۲۲	ومتِ	وقتِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۹	سال آن	سال امانی
ایضاً	۲۰	برهمنونی	برهمنونی
۹۴	۵	مرکب	موکب
ایضاً	۱۶	محمدعلی	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بانته	یانته
ایضاً	۲۱	تلانی مشاق	تلافی مشاقّ
۹۶	۲۵	سپاه‌گران	سپاه‌گران او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوشِ
ایضاً	۴	هنکام	هنگام
۹۵	۱	آرامشی	آرامشے
ایضاً	۹	هفادلک	هفتادلک
۱۰۱	۴	منظورات	مخطوراتِ
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب
ایضاً	۲۳	اشتات	اشتات (۳)
۱۰۳	۲۵	برماقت	برفاقتِ
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمولِ
۱۰۷	۷	قوجین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجی	قورچی
ایضاً	۱۸	باباتشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدس	عدل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید
۱۱۸	۲۱	اشار	اشعارِ
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّبِ
ایضاً	ایضاً	برا هین	براهینِ
۱۲۴	۱۳	احصار	احصا
ایضاً	۱۸	رضاجوئی	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتفاقِ	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنهور	رنتنبهور
ایضاً	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مرده	[illegible]
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیبچ
۱۳۵	۱۸	گورکان	کورکان
ایضاً	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضاً	۲۳	برینِ	برین
ایضاً	ایضاً	بشیبهٔ	بشبهٔ
۱۳۷	۲	نرباد	نریاد
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضاً	۱۱	هالول	هانول
ایضاً	۱۴	حکم	حکمِ
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشبهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلی	پیرمحمدعلی
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۴	بروج	بروچ
۱۵۴	۴	قبل	قبول
ایضاً	۱۷	چنانچهٔ	چنانچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چنده	چندِ
۱۵۹	۷	باباجلایر وتردی	باباجلایر
..	..	بیگ وقوچ بیک	و قوچ بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۶	عاقبة	عاقبة
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	[illegible]	انواع	انواعِ
[illegible]	۲۴	زایچه	رایحه
۳۰	۲۲	بےاندزہ	بےاندازہ
ایضاً	ایضاً	متصرف	متصرّف
ایضاً	۲۶	(۳)	(۳)
۳۳	۱	دوازده	
ایضاً	۲۱	مدّکر	مذکّر
۳۴	۳	نسرالطّائر	نسرالطّائر
ایضاً	۲۰	مدّکر	مذکّر
۳۵	۱	بحر	نحوِ
ایضاً	۲۲	ج دره	درجه
۳۷	۱	حدِخوّد	حدِّخود
ایضاً	۶	خانّه	خانه
ایضا	۱۱	نادرستِ	نادرستِ
ایضاً	۲۰	انتظام	انتظامِ
۳۸	۲۶	خاته	خانه
۴۰	۳	رصدبند	رصدبند
۴۶	۱	موکبِ	موکب
ایضاً	ایضاً	شاه	شاهِ
ایضاً	۷	اجلای	اجلای
۴۸	۱۴	اواجِ	اوجِ
۵۸	۲۱	تسلّی بخش	تسلّی بخشِ
۶۰	۲۳	زبانزد مردمِ	زبانزدِمردم
۶۱	۹	جورنغار	جرانغار - جوانغار
ایضاً	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۶	تورِ بن	تور بنِ
ایضاً	۱۷	فدایبانه	فدائیانه
ایضاً	۲۱	خال	خالِ
ایضاً	۲۵	دنسته	دانسته
۶۶	۶	اندارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارساز
ایضاً	ایضاً	نِظام بخشِ	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۶	تنگوزئیل	تنکوزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایرن	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاهِ	بعزمِ شام
۸۰	۵	ملازم	ملازه
۸۶	۱۴	همم	هممِ
۸۷	۱۹	(۳) محمود	(۵) محمود
ایضاً	۲۰	(۵) درزی	(۶) درزي
ایضاً	۲۶	[د] -	(۴) نسخهٔ [د]
ایضاً	ایضاً	(۴)	(۵)
ایضاً	ایضاً	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کمهرد
ایضاً	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی خیل	بعیسی خیل
ایضاً	۶	مندراوّل	مندراول

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته
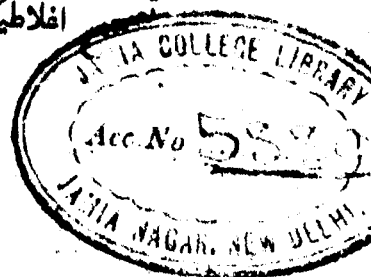
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرکار
ایضاً	۱۶	مورد	مورد
۲	۲۳	تمگنای	تنگنای
۳	۱۷	عذایت نکرده‌ای	عنایت نکرده‌ای
ایضا	۱۳	کارگه	کارگاهِ
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانِ
ایضاً	۲۳	فسایم	نسایمِ
۵	۷	انتاد	افتاد
۶	۱۲	قدردان	قدردانِ
ایضاً	۲۶	ونقی	ونقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائد	جرائدِ
۱۰	۱	فروع	فروغ
ایضاً	۱۰	دنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکوّدات	مکوّنات
ایضاً	۲۰	کافهٔ	کافهٔ
۱۱	۵	دور بین	دوربین
ایضاً	۱۱	خلوتیان	خلوتیانِ
ایضاً	۲۱	ترقّیات	ترقّیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	دولتمندان	دولتمندانِ
ایضاً	۱۸	بفرید	بفریدِ
	ایضاً	قدوم	قدومِ
ایضا	ایضاً	اقدام	اقدامِ
ایضاً	۲۲	متّرصد	مترصّدِ
۱۴	۲۲	بذور	بذورِ
ایضاً	۲۹	خانِ اعظم	خانِ اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادانِ
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نیّر	نیّرِ
۱۸	۷	بوراق	بوارقِ
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادهٔ	باده
۲۰	۶	نظامِ بخش	نظام‌بخشِ
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
ایضاً	۲۴	سپیده‌دم	سپیده‌دمِ
ایضاً	۲۷	(۳) (۲)	(۲) (۳)
۲۱	۱۶	قهقهٔ	قهقههٔ

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1877.

هر دو طایفه مقصود حقیقي شناسند) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم ‌•

• نظم •

• کلکم که سرش زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب است •

• زانکس که نگه کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تحسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که (۲) اینچنین باد •

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسي •

۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع

اتمت بفضله جل اعطاءه - والختتمت

• دیگر •

۱۸۷۷ع

• ع • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع

• دیگر ظاهرًا و باطنًا •

۱۸۷۷ع

بماه مي یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي

• قمري •

۱۲۹۴ ھ

اتم الجزء الاخیر

• دیگر •

۱۲۹۴ ھ

• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱) .

• دیگر ظاهرًا و باطنًا •

۱۲۹۴ ھ

در جمادی‌الاول بسنه یکهزار و دوصد ونود و چار هجري

بآئینِ تنقیح و طرزِ اختصار بعباراتِ تازه (که خامه آلودِ بهمچیانِ(۲) قالب انشا نشده) انتظام یافت و بنگارشِ این فهرستِ رفعت و عنوانِ دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بسا از رموز و نکاتِ حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرارِ حقیقت از اصلِ سوانح متمیّز سازند کتابے گردد انتخابي لبالب از مغزِ دانش •

• جامِ میے ساختم از خونِ خویش • نیِ خمِ سرکه که کند سینه ریش •

• هست بهر نکته دقائق بسے • تاش(۳) نسنجد نشناسد کسے •

اگرچه [نظر بخاطبانِ رسمي آنچه (تا حال از سرگذشتِ بزرگان گذارش یافت) طفیلي دانانده سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسانِ انجمنِ تقدّس نیکو دانند که درین سعادت نامهٔ ایزدي از آغاز تا انجام (که هرگز چشم(۴) مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیانِ پردهٔ چند (که نقابِ جمالِ مقدّسِ شاهنشاهي اند) کرده در هر پرده پردگیٔ وجهِ همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگي - یک حسن است که چندین تنوّعِ ظهور دارد - و باطنِ یکتا همّت در گردِ آن(۵) حسنِ جهان افروز روشني پذیر است •

• شعر •

• داند ازانجا که سخندانی ست • کین چه(۶) نمودارِ سخن‌رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بدوئین گراید - تا بتالیفِ تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطرانِ هرجائي را قیاس مکن که این بیدلانِ خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سزد - لیکن سِرِّ مسبّب بین را از فراخیِ حوصله در مظهرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملکِ اسباب را بکمندِ ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهي و دراست منشي مبدعانِ قضا (که ابوابِ سعادت را از نیکذاتیِ اینکس سرانجام میدادند) جمالِ جهان آرای شاهنشاهي را درمظاهرِ این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشقِ حقیقیِ آن یگانهٔ درگاهِ الٰهي بنگاشتنِ این داستانِ دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوري گرم شد - و هم گلشنِ نکته پیرائي شاداب گشت - و هم فتورے در یکتادلیِ این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتبِ جمالِ معشوقِ حقیقي پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارجِ فنونِ عشق کمالِ عروج یافت •

اکنون آنچه آنرا مجازیانِ رسمي استطرادي میدانستند سپري شد - و نوبتِ سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چي بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضی نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن •

از گوشِ خویشتن شنوی کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدنی ست

و میر عبدالحي این تاریخ یافت • مصرعه • ای وای پادشاهِ من از بام اوفتاد [۲] •

و مولانا محمود حصاري این را در سلکِ نظم آورد • ع • واصلِ حق شد همیون پادشاه •

امّا برسمِ خطی که نام اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسمِ کاهي این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید •

ع • همایون پادشاه از بام افتاد [۳] •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد نه در وفیات

و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • ع • وارثِ ملک جلال‌الدین باد •

کمالاتِ صوري و معنوي و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید

از اقسامِ علومِ عقلي و نقلي آگاهی تمام داشتند - علی‌الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضي آنحضرت را

پایه بلند بود - و همواره باربابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضي در پایهٔ سریرِ والا

کامیابِ سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصد مصمم بود - و بسیارے از آلاتِ رصدي

ترتیب داده بودند - و چند جا محلِّ رصد خیال فرموده بودند - و توجّه عالي بشعر و شعرا نیز داشتند

و ازانجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است) در خلالِ اوقات وارداتِ قدسي را (چه از

حقیقت و چه از مجاز) در سلکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالي

موجود است - و این چند رباعي ازان دیباجهٔ کرامت مرقوم میگردد • رباعي •

• ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچ طبیب •

• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضورِ یار فیروزي کن • در خدمتِ او بصدق دلسوزي کن •

• هر شب بخیالِ دوست خرّم بنشین • هر روز بوصلِ یار نوروزي کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •

• هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است •

الممنة لله که ذکرِ این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سموات تائیدِ الٰهي و اعتصامِ قدسي دارد

و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صفي - و سرِ دیگر بطلوعِ نیّرِ وجودِ شاهنشاهي)

---

(۲) در همگي نسخ چنین است • پس پیداست که در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات •

این در نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید - میر انفعالِ عظیم کشید - و آنحضرت متوجهٔ کوه شدند تا استیصالِ سکندر (که در مانکوت و آنحدود می بود) نمایند •

چون بنواحی هرهانه موکبِ اقبال نزول فرمود قاصدے تیز رو رسید - و بیرام‌خان را از قضیهٔ افتادنِ حضرتِ جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزے چند دراین خطهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمانِ عالی آورد - و مقارنِ این‌حال خبرِ قضیهٔ ناگزیر بمسامعِ اجلال رسید از استماعِ این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازمِ عالمِ محبت و دوستداری‌ست) ازانحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگیِ خاطر و برهم زدگیِ باطنِ آن مقدس‌نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیالِ بشری بیرون باشد - و بیرام‌خان و اتکه خان و ماهم انگه بمقدماتِ دلاویز تسلّی میدادند[۲] - چون از فرطِ محبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلّي میدانستند باعثِ مزیدِ اندوه میشد - و این برگزیدهٔ معبودِ حقیقي برای آحاد النّاس آنقدر دل‌نگراني و توجه مبذول میدارد - و از فوتِ هر کسے (که رابطهٔ از اخلاص و عقیدت و هنرمندي دارد) چگونه متاسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمانِ سالف موجب خرسندي و خوشحالیِ اهل غفلت میشد) بر ذاتِ مقدس چندین حالت رود - تا اهلِ عالم (که نظرِ ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگیِ این بزرگِ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهورِ انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمولِ نورانیت و عمومِ حقانیت گردد - و اگر نه این‌معني بودے در وسعت آبادِ دانش و خدا شناسي و حق پرستیِ این‌نور پروردِ اقبال کجا راه داشتی که در تقادیرِ ایزدي چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم‌رساندے - آخر بتائیدِ عقلِ دور اندیشِ خود بدامنِ صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافرانِ عالمِ بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحابِ نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروي ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست • اشعار[۳] •

ای‌دل صدای مرگ ترا هم شنیدني‌ست • صبحِ اجل بمطلعِ عمرت دمیدني ست

چون کلّ نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین‌که شربتِ مرگت چشیدني‌ست

این نامِ زندگي که نهادند مر ترا • نامِ ترا بطرفِ ممات کشیدني ست

غرّه مشو باین گل و بستانِ زندگي • بادِ خزان درین گل و بستان وزیدني ست

(۲) نسخهٔ [د] میدادند از فرطِ محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار درهیچ‌نسخه سوای نسخهٔ [ز] یافته نشد •

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملی از احوالِ دولت اشتمالِ حضرتِ شاهنشاهي از زمانِ رخصت بصوبِ پنجاب تا زمانِ جلوسِ اشرف آنست که چون رایتِ اقبال بصوبِ پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتگه‌خان و سایر ملازمانِ عتبهٔ دولت از حصارِ فیروزه آمده شرفِ رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت - و چون موکبِ اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمانِ پادشاهي (که بکمکِ شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثلِ محمد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدین محمود - و فرحت (٢) خان - و خواجه طاهرمحمد والد میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبتِ بدمستانهٔ ناهموارِ این جوانِ بے‌اعتدال بتنگ آمده بودند نویدِ مقدمِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي را شنیده خود را بے‌رخصت رسانیدند - و بسعادتِ ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزولِ عساکرِ منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکبِ شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میرِ بدمست (که از لاهور بجهتِ دفعِ او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرتِ شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند) بے‌اختیار با جمعیتِ خود در کنارِ آبِ سلطان‌پور رسیده ادراکِ ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتنِ الطافِ حضرتِ جهانباني در مجلسِ عالیِ خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمولِ انواعِ مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میرِ تنک‌شراب مستِ جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزلِ خود رفت) پیغام فرستاد که نسبتِ من بحضرتِ جهانباني معلومِ همگنان است - علی‌الخصوص بخاطرِ گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرتِ جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدنِ دانش و مروت بودند) به بیخردیِ او تبسم فرموده بحاجي محمد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانونِ عشق دیگر- آن نسبتي (که حضرتِ جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیانِ

---

(٢) نسخهٔ [۵] فرهاد خان ٭

بواطن کمرِ سعي بر میانِ همّت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولتِ ابد قرینِ این دودمانِ عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي خلفِ صدقِ سلطنت شرفِ سریرِ خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیع الکمالِ رفیع الاقبال (که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دوربین مي[۲]گنجید که چندین زود ازین جهانِ گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقتِ آن رسید[۳] (که جهان آفرین عالمِ کهن را از سرِ نو طراوت بخشد و عالمیان را جهان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرونِ سابقهٔ[۴] نبوده) لاجرم قصدِ اظهارِ کامل‌عیاري بزرگ نهادے (که اکملِ افرادِ جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیّهٔ ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بینان دست‌آویزِ سوگواري و ماتم‌داري شد امّا در نظرِ بالغ نظرانِ کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود - چه از وجود باجودِ این گوهرِ والای سلطنت بتجدید عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقلِ والای این خدیوِ جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائي این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولتِ عُظمی بنامِ این خداوندِ جهان آمد) باوجودِ ابوالآبائيِ معنوي چون طرازِ فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویّتي در قیدِ حیاتِ صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّتِ[۵] اشرف (که در آئینِ خردمندي لازم است) هرائینه این بزرگِ زمانه را تبعیّتِ این نور پرورد فرض عین بودے - و (چون خلعتِ پدري خلعتیست گرامي از ایزدِ بیچون که تابعیّتِ ابنا را شایسته نیست - و برخورداریِ فرزندان جز در بندگیِ آبا و فرمانبرداریِ ایشان سرنوشتِ قلم تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرماندهِ گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیت اولیای دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهتِ جمعیّتِ دلهای پریشان متفرق شده هرکدام بجای و مقامِ خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهامِ این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادواتِ سلطنت و دارائي مصحوبِ غلام علي شش‌انگشته و جمعے دیگر از مردمِ اعتمادي بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت ●

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [ج ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [ج ح و ط] بیعت ●

ضمیرِ غیب‌دان داشتند بجهتِ تسلّي و نظامِ عالم درساعت منشورِ عاطفت مشتمل بر خیر و عافیتِ
مزاجِ مصحوبِ نظر شیخ چولي بهشِ آن نورِ پرورِ اقبال فرستادند ٭

و از غرائبِ اشراقاتِ ضمیرِ آنکه دراواسطِ همین روز ببعضی از باریافتهای دولتِ حضور
میفرمودند که دریں روز نصبت بیکی از بزرگانِ زمان آسیبی عظیم رسد - و همانا که ازین جهان
درگذرد - و دولتخواهان (که در حضورِ اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده
در فرستادنِ خبر بجا نشینِ مسندِ خلافت و جمع ساختنِ آمرای عظام (که باطرافِ ممالکِ محروسه
رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بونورِ عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام
پوشیده داشتند - حاضرانِ درگاه و مدبّرانِ عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علي قلي خان
و لطیف میرزا (٢) و خضرخان هزاره و قوندوق خان و قنبرعلي بیگ و اشرف خان و افضل خان
(که در سلکِ وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي
و پیشرو خان و مهترخان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقشِ امیرالأمرائي بر لوحِ خاطر
مي‌نگاشت) و سایرِ آمرا جمع شده بتاریخِ بیست و هشتمِ شهرِ مذکور خطبه بنامِ نامي و القابِ
گرامیِ خدیوِ زمان خوانده روزگارِ درهم (٣) شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغامِ
جمعیتِ جاوید رسانیدند - هم کارفرمایانِ عالمِ قدس (که در انتظارِ این بودند) کامروا شدند
و هم کار گذارانِ عالمِ عنصر بمرادِ خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت
خوانده اند ٭ بیت ٭

١٠+٩٥٣

اگر نو روزِ عالم رفت بر باد ٭ گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقلِ مجلسها گشته - و از غرائب
آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراعِ ثاني را تاریخِ جلوسِ این خدیوِ زمان یافته بود - لیکن
اگر گلی را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسمِ خط مساعدتِ آن نمي نماید - و در ایامِ اخفای
این امرِ جانکاه یکبار ملا بیکسي (٤) را لباسِ آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمنِ
آنحضرت بود) برآورده رو بجانبِ دریا بمردم نمودند - و طوائفِ انام کورنش کرده از اضطرابِ
و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند ٭

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورشِ عظیم و آشوبِ قوي (که لازمهٔ این هنگام است)
برخاست - اعیانِ (٥) دولتِ ابد پیوند بمقتضای دانشِ سلطنت اساس در تسکینِ خواطر و اطمینانِ

---

(٢) نسخهٔ [ب] لطیف خان (٣) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (٤) نسخهٔ [د] ملا بنگشي را (٥) در [بعضِ نسخه] اولیای دولت ٭

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درميان مي‌آرند (۲)
ايشان جمعي از معبّرانِ كاردان را طلبداشته استفسارِ تعبير مينمايند - و چون از حضرتِ جهانباني
ميپرسند جواب ميدهند كه بلائي از سرِ ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيهٔ
ناگزيرِ خود خبر دادهٔ تسلّي ميدهند - و همواره دران ايّام سخنان ميفرمودند كه بوی انتقال
ازين عالمِ فاني (كه همه را گذاشتنيست) بمشامِ دوربينانِ آستانهٔ عزّت ميرسيد - و جانِ مخلصان
ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله در طاقِ رواقي (كه آنحضرت ميبودند) بخطِ خويش اين مطلعِ
شيخ آذري را نوشته بودند ● ● شعر ●

● شنيده‌ام كه برين طارمِ زراندود است ● خطي كه عاقبتِ كارِ جمله محمود است ●

و در قربِ انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعي از محرمانِ درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم
تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراكِ هفت روز جدا فرموده در كاغذے پيچيده
بهبندهای خاص نمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت كه افيون خوردنِ ما همين است ●

و در روزے (كه اوّل منزلِ سفرِ ملكِ تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلبداشته
بگلاب ميل فرمودند - آخرِ روزِ جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳)
و بيگ ملوك و جمعي ديگر از سفرِ حجاز آمده بودند - و چغتي خان و بعضي مردم از گجرات
بخدمت رسيده عرضِ سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربر و مولانا اسد باعرائضِ منعم خان
از كابل رسيده بودند - آخرهای روز بر بالای بامِ كتابخانه (كه درين نزديكي ترتيب يافته بود)
برآمده مردم را (كه درمسجدِ جامع مجتمع بودند) بسعادتِ كورنش مشرّف ساختند - و تا خيلے وقت
از احوالِ مكّهٔ معظمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعي از رياضي دانان را
طلب فرمودند - و آن شب مظنّهٔ طلوعِ زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّتِ
حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعتِ مسعود گردد مجلسِ عالي داشته جمعي را
بمناصبِ عليّه امتياز بخشند - اوائلِ شامِ آنروز خواستند كه بسعادت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم
رسيده‌اند مُقري مسكين نام اذانِ بےهنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظيمِ اذان همان‌جا
ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجاتِ زينه تيز بود و سنگهای لغزنده داشت در حينِ نشستن
پای مبارک در دامنِ پوستين پيچيد - و عصای اشرف لغزيد - و از پای درآمده بسرآمدند
و شقيقهٔ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوشِ راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثرنسخه] عام شاه ●

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّم او از عدم وصول علوفه بود در نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسے دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے ٭

آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین‌قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح[۲] مقصود در آید ٭

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت‌گزین پوشیده نماند که دران‌نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنّت آشیانی ذکر سفر ملک مقدّس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این‌معنی را (که منافی عالم انتظام‌است) مکروه داشته مذکور مجلس عالی نمیشد] دریندولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود ٭ ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در می‌آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می‌آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) ببعضے از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبے[۳] دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد ٭ رباعی ٭

یا رب بکمال لطف خاصم گردان ٭ واقف بحقائق خواصم گردان
از عقل جفا کار دل افگار شدم ٭ دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهلی مخیّم سرادقات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب دیدند که شخصے کاکل مشکین مقدس

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضی نسخه] غیبتی ٭

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدار الخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظرِ اقدسِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند ●

و از جملهٔ مخترعاتِ شریفهٔ آنحضرت خرگاهـ بود که بعددِ بروجِ سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجے مشتمل بر پنجرها که انوارِ کواکبِ دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهے دیگر مانندِ فلک الافلاک (که محیطِ فلکِ ثوابت است) جمیعِ جوانبِ این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلکِ اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجرهٔ معرّا بود ●

و از مخترعاتِ عشرت افزای آنحضرت بساطِ نشاط بوده - و آن بساطےست مستدیر مشتمل بر دوائرِ افلاک و کراتِ عناصر - دایرهٔ اوّل (که منسوب بود بفلکِ اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبتِ زحل سیاه - و چهارم (که محلِ برجیس است) صندلي - و پنجم (که متعلّق به بهرام است) لعلي - و ششم (که خانهٔ نیّرِ اعظم است) زرین - و هفتم (که منزلِ ناهید است) سبز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسني - زیراکه مزاجِ عطارد ممتزج است و چون رنگِ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسني گردد - و سببِ اختیارِ رنگِ سوسني بر سایرِ الوان آنکه بعضے حکما رنگِ عطارد را کحلي گفته‌اند - و رنگِ سوسني از دیگر الوانِ ممتزجه بکحلي نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزلِ قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربعِ مسکون باقالیمِ سبعه وقوع یافته بود - خود بنفسِ نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوباتِ کواکبِ سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندي را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتري - و مردمے (که در دوائر مي‌نشستند) باندا‌ختنِ قرعهٔ (که در هرجانبش صورتِ شخصے بر وضعے غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دستِ هرکس هرصورت که برمي‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورتِ شخصے ایستاده مي‌برآمد مي‌ایستاد - و اگر نشسته مي‌برآمد مي نشست - و اگر مضطجع مي برآمد تکیه میکرد و باعثِ مزیدِ انبساط میشد ●

و از غرائبِ اختراعاتِ آنحضرت پوشیدنِ لباسِ هر روز بود موافقِ رنگے که منسوب بکوکبِ آنروز است - که مربّيِ او ست - چنانچه در روزِ یکشنبه خلعتِ زرد مي‌پوشیدند - که منسوب به نیّرِ اعظم است - و در روزِ دوشنبه لباسِ سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس ●

و از مخترعاتِ آنحضرت طبلِ عدل بود که اگر دادخواهے را با کسے مخاصمتے میشد یک نوبت

سرکارِ هوائي مي‌ناميدند - و زمامِ اختيارِ آن سرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامانِ شربتخانه و شوچیخانه[2] و جریانِ انهار و مهمّاتے که بآب منسوب باشد سرکارِ آبي ميخواندند - و بوزارتِ آن سرکار خواجه حسن تعین یافته‌بود - و مهماتِ زراعات و عمارات و ضبطِ خالصات و بعضے از بیوتات بسرکارِ خاکي موسوم گردانیده بودند - و وزارتِ این سرکار بخواجه جلال‌الدّین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکے از سرکارهای مذکوره یکے از اُمرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر[3] ناصرقلي میرسرکارِ آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشید ●

و از جملهٔ اختراعاتے (که دران زمان ترتیب یافت) یکے آن بود[4] که استادانِ نجّار چهار کشتيِ بزرگ درمیانِ آبِ جون مرتّب ساخته در هر یکے ازان کشتیها چهار طاقِ مشتمل بر دو طبقه در غایتِ خوبي مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعے بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذیِ یکدیگر وقوع یافت - و درمیانِ هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقے دیگر از حیّزِ قوّت بفعل آمد چنانچه درمیانِ کشتیها حوضِ مثمّن نمودار شد ●

و از اختراعاتِ شریفه ترتیبِ دکانها و آرایشِ بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزایِ عقلِ نادره‌کاران بود - و درسالِ (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فیروزآبادِ دهلي با اکثرِ اُمرا و ارکانِ دولت و تمامیِ ایلچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راهِ دریا متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنین بازارے آراسته بر رویِ آبِ جون روان بود - هرکسے هر متاعے که میخواست دران بازار مي‌یافت - و برین قیاس باغبانانِ پادشاهي بموجبِ فرمان باغے بر رویِ آب ترتیب داده‌بودند و از مخترعاتِ آنحضرت جسرے روان بود ●

از جملهٔ بدائعِ مخترعهٔ آنحضرت قصرِ روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادانِ نجّار اجزایِ آنرا بروجہے بریکدیگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامیِ او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشورے که میخواستند نقل میکردند - و نردبانِ طبقهٔ اعلای آنرا بنوعے تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض میگشت ●

و از جملهٔ مخترعاتِ عالیهٔ آن قدمي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت برحدِّ اعتدال حاشیه (که برگردِ تاج میگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمایان - هر فرجه بصورتِ رقمِ هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقمِ دو هفت هفتاد و هفت‌است) موافقِ لفظِ عز آنرا تاجِ عزّت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضے نسخه] سرچشخانه (۳) در [بعضے نسخه] میر (۴) نسخهٔ [ج] یکے آنکه استادان ●

همت بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - (۲) میرخواند میرمورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من جم السعادة من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس (۳) و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او منصب اختصاص پذیرفته بود - و جمع الدولة بعمدة السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه معلی بار بود - و جمع مراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می‌پرداخت .

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و ایچکیان (۴) صاحب منصب تیر هفتم بسایر ایچکیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکهٔ جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم .

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیرے مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبد الملک (۵) قرار یافته بود و مهمات کرکیراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکی بمعنی سردار نوشته - و در [بعضی نسخه] ایچکیان - و در [بعضی] ایچکیان (۵) در [چند نسخه] عبید الملک .

حسن صوري و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالمیان است - و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته بیشتر از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالي با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربي مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتري - و آن کوکب علما و سایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و سه‌شنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهي و انتظام امور جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتو تربیت اوست - و سه‌شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربي سپاهي است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند[۲] - و دران دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعي دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامور بیوتات مناسبتي خاص است - و روز جمعه برطبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهي بهره ور میگشتند •

و از مخترعاتے (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکی آنکه (چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد - و آنحضرت سریرآرای فرماندهي گشته بزم دیواني مي‌آراستند) بآواز نقاره طوائف مردم را آگاهي مي‌بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیک بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائي خلق تاخیرے نرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلح بنزدیک بارگاه مي‌ایستادند •

دیگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا (که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکي (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام مي‌پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب هریک ازان سهام در تمشیت اموریکه متعلق بآن سهم است بر وجهي کوشش نماید (که مستلزم رضای الهي و مستوجب دولتخواهي باشد) منظور عنایت بوده برمسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضے نظر از دولتخواهي پوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند ۰

فرمیده در بازارِ سوداگري درماندهٔ سود و زیان اند) بدادنِ مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و مدادِ ایشان نیفزایند تسخیرِ دلهای این طبقه صورت نه پذیرد •

و خاطرِ قدسی مآثرِ آنحضرت از مبادیِ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائقِ منیعه توجه داشتی - ازانجمله دران وقت (که حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني از کابل بقندهار توجه فرموده حضرتِ جهانباني را بجهتِ تمشیتِ مهمات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنایِ راه مولانا روح‌الله را (که بشرفِ آموزگاريِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطرِ چنان پرتو مي اندازد که از سه کس (که دربن راه پیش آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبي در دل چنین القا میکند - بعد از طيِ اندک مسافتي مردے در سنِ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داري جواب داد که مراد خواجه - و متعاقبِ آن دیگرے (که بر درازگوش هیزم بارکرده بطرفي میبرد) پیش آمد - چون[۲] از اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاري گشت که [اگر نامِ شخصے دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از عراتبِ اتفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که کارے چند میفرمایند) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامتِ عُلیا در تعجب و تحیّر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلي بمراتبِ ارجمند کامیابِ دولت خواهد گردید •

و (چون این مژدهٔ غیبي از قوت بفعل آمد - و گلشنِ امید از جویبارِ معدلت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اُخوان و اقربا و اُمرا و وُزرا و کافهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدتِ این طایفه عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و عُلما و صدور و سادات و مشائخ و قُضاة و شُعرا و سایرِ فُضلا و موالي و اشراف و اعالي را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرامِ این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استسعاد بسعادتِ ابدي ست - و اربابِ بیوتات و اصحابِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند •

در هر فن - هر صنعت استاد یکتاشده اند) استاد این فنّ بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمّن بیان آن نتواند شد) درین روش چون ما دیر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیّت این ذات قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلّف هر شخصی [که در هر فنی از فنون اقسام دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ نظر - و چه از صنائع پردازان صاحب هنر - چه در امور دقیق - و چه در اشیای جزوی) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن دقایق دانش کم دیده در مقام حیرت مي آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چندین مهارت عُظمی کسے را نتواند بود موهبت خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوّعه در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمي آید - حکما و علما و فضلا و علمگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند - این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوّت بشري نگنجد - بلکه طاقت ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه داراد ٭

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانباني جنت آشیاني - و شرح بعضی از جلائل مخترعات (۶) و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمّات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي صورت دلپذیر یافت) حضرت جهانباني پیوسته در دارالملک دهلي عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجّه عالي داشتند - و مکرّراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنّوج و بعضی محالّ دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداری یکے از هوشمندان دوربین رعیّت پرور عدالت گستر مقرّر میسازیم که آن نواحي محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلّی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصّع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمی (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالي نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالي فطرت دنیا (که بدرانصرای اخلاص

(۶) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین ٭

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانباني جنت‌آشیاني

نظام آرای ممالک دریں اثنا (که خاطر جهانگشای حضرت جهانباني بداد و دهش
هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالي رسیدن گرفت - که از بادهٔ ناگوار دنیا
بد مستي کرده در آزار خلائق میکوشد - و در ممالک خلاف حکم پادشاهي سلوک مي‌نماید
چون حضرت جهانباني را بار توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع
اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود مي‌آوردند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه
در افواه معنی شیوع یافت - و نیز بیقین پیوست که این سید زادهٔ بدمست فرحت خان حاکم
لاهور را بیحکم تغییر داده کسی خود را بجای او مقرر ساخته‌است - و درخزینهٔ پادشاهي دست درازي
میکند - بخاطر اقدس حضرت جهانباني (که آئینهٔ صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهام رباني
چنان مصمم شد که پنجاب (که از اعاظم صوبهای هندوستان است) بمیامن حراست و حکومت
حضرت شاهنشاهي و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالي را
اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون دریں نزدیکي مخدرات تتق عصمت را
از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهي بودن مناسب دولت‌است
هرچند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکي و طبیعي نام کمک
مذکور ساخته اوائل سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه درساعت مسعود (که جلوس اورنگ
هفت‌اقلیم را زیبد - و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرت شاهنشاهي اقبال پرورد الٰهي را
بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیرام خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند
و بمعني تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت شاهنشاهي حواله شد - و جمعی کثیر
از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند ٭

چون موکب قدسی آن نور پرورد الٰهي بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال (که در حصار فیروزه
بودند) سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد (۲) عزیز
سیستاني (۳) (که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومي خاني شرف اختصاص
یافته بود - و در فنون آتشبازي و بندوق اندازي قرین نداشت) دولت ملازمت حضرت
شاهنشاهي دریافت - و آغاز بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصتی (چنانچه

(۲) در [چند نسخه] استاعزیز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شیباني ٭

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقید ساخت - ایشان جمعی کثیررا
پنهانی با خود متفق ساختند - و بفریب و افسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را
اسیر کردند - علیقلی‌خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت‌مآثر
پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب‌آمیز بعلیقلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد
و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد(۳) چرا بے حکم کشت
و آنحضرت مکررا بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بینند - اگر از مواد
بیحالی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم •

و از سوانحی (که دریخولا بظهور آمد) ناسپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال
آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان (که اندراب
و اشکمش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافته - و مقیم خان از جانب او
برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر
تردی بیگ خان بود) نمود - اولا از راه گربزی درآمد - که بنیرنگ پردازی مقیم‌خان را بخود نهد
چون آن صورت نه بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر
اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد •

و از واقعات (که دران ایام بدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان
پدر ابراهیم را که سر سروری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه
فرستادند غازی‌خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد
و بعهود و ایمانے (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد
چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بے اعتدالی اورا بقتل رسانید
چون این خبر بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید مستدعی خاطر عدالت پیوند نیفتاد
چون (دوردست بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او
دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور (که بر زبان قضا ترجمان
گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله
و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان
و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی می‌فرمودند •

---

(۲) در [بعضی نسخه] [illegible] (۳) در [بعضی نسخه] آمده •

و از وقائع (که دران نزدیکی بظهور آمد) قضیهٔ قنبر دیوانه است - و اندکے از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از سواد بل اردوی اقبال بود - وقتی (که رایاتِ نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود) این قنبر جمعی از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گربزت پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشتی - و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون (٢) فرستاد درانعهد رای حسین جلوانی (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت‌گوله رسانید - و آن‌نواحی را نهب و غارت کرد - و درانعهد با رکن‌خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگ بےنزکانه کرده شکست یافته - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرستادے - و اظهارِ بندگی و نیکوخدمتی کردے) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتی نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خانی و سلطانی دادے - و علم و نقاره بخشیدے - تنها معنی دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرارت بجانبین داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این معنی بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلی‌قلی‌خان شیبانی صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید - و درهمین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علی‌قلی خان از مهمّاتِ میرت (٣) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علی‌قلی‌خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهی من‌هم از غاشیه دارانِ این موکبم - و این ولایت بزورِ شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علی‌قلی‌خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاه معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را باستمالِ عنایاتِ پادشاهی ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علی‌قلی خان او را کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتداد یافت - و کارے نمی‌گشود) علی‌قلی‌خان محمّدی بیگ ترکمان

---

(٢) نسخهٔ [د] ببداوری - و در [بعضی نسخه] ببداوُن (٣) نسخهٔ [ج] مرت - و میرت نام موضعی ست سوای میرتهه که شهر کلان است ١٢ من بعض الحواشی ٭

آب میدادند - و همواره درمایه‌داری خالق و فرمانروائی مخلوق پیش نهادِ همّت والا ساخته سرپرآرائی خلافت بودند ه

و از سوانحی (که دران ایّام موجبِ مزید سرور باطنِ اقدس شد) آمدنِ شاه ولی اتگه بود از دارالاقبالِ کابل- که خبر سلامتی مخدّرات تتق عصمت آورد - و خصوصیّاتِ احوال بعرضِ اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدرِ مطهّر ماه جوچک[۲] بیگم ایزد هستی بخشِ فرزندِ گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارتِ دلگشا و نویدِ روح پرور شکرِ ایزدی بجای آوردند - و جشنِ شادمانی ترتیب داده نقدِ مراد در دامنِ اهلِ روزگار ریختند و نامِ آن گلبنِ اقبال را مرزا حکیم نهادند - و شاه ولی را بمژدگانی این عطیهٔ غیبی خطابِ سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمقاشیرِ توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند ه

و از بدایعی (که دران ایّام روی داد) آمدنِ رستم خان بود - که در سلکِ اُمرای معتبرِ افغانان انتظام داشت - و مجملی ازین قضیّه آنست که چون اتگه خان و جمعی از ملازمانِ بارگاهِ دولت متوجّهِ حصار شدند روزِ خُرداد ششمِ شهریور ماه موافقِ چهار شنبه بیست و پنجمِ رمضان در دو کروهیِ حصار نزولِ سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمّد رهتکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریبِ دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریبِ چهار صد کس) جنگِ عظیم در پیوست - و بتائیدِ الٰهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و مجاهدانِ اقبال بدست و ملروز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار بر او دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با مامبردها قریبِ هفتصد کس مصحوبِ[۳] میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاهِ والا فرستادند - و او با جمعی که قبیر آمده بدولتِ آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکمِ معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیرِ مناسب نمایند - امّا بشرطِ آنکه فرزندانِ[۴] خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلکِ مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راهِ حزم و احتیاط از دست نرفته - آن سادهٔ مردِ کوته‌اندیش ازین شرطِ دولت (که سرمایهٔ استحکامِ سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقامِ گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاهِ خاطرِ مقدّسِ پادشاهی پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به پیک[۵] محمّد ایشک آقا سپردند ه

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوچک (۳) در [بعض نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علی قلی میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعض نسخه] پیک محمد ه

بلاهور تعین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست (٢) اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای هاماند و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان ازبک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنهٔ دهلي درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودي پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از هاماند نهضت عالي فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم‌گذهه (که برسمت شمالی دارالملک دهلي بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد ٭

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلي و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحاني استفتاح مي‌نمودند) امروز (٣) کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای‌آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالي و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحي بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهي مقرر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته (٤) مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردي بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علي قلي خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگي را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهي و برکت انتظام آن خدیو صورت و معني هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلي بوده پیوسته بمرضیات الٰهي بسر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(٢) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (٣) نسخهٔ [د] آنروز (٤) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ٭

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار حال نقدِ جان خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسمِ اهمال و امهالِ آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائیدِ ایزدی این چنین موهبتِ کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسندِ داد و دهش نشسته اندازهٔ کارِ مخلصانِ جانسپار و خدمتِ هرکدام از فدائیانِ جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهورِ جوهرِ مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنامِ که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغِ دریافتِ خود را بموقفِ عرضِ مقدس رساند - شاه ابوالمعالی (که سرمستِ بادهٔ غفلت بود) از بیفکری ارادهٔ آن کرد که منشورِ این فتحِ شگرف بنامِ او شود - و بیرام‌خان (که درآمدنِ هندوستان را بسعیِ خود میدانست - و تا زمانِ فتح برخلافِ جمهورِ مردم موافقتِ رای جهان آرای حضرتِ جهانبانی نموده در تسخیرِ این ممالک و استیصالِ مخالفان اهتمام مینمود) جدا خار خارِ این آرزو داشت که فتحنامه باسمِ او طرازِ امتیاز یابد - و دوربینانِ کارآگاهِ معنی (که فتح را از میمنت و اقبالِ حضرتِ شاهنشاهی نورِ پرورِ الٰهی میدانستند) گوشِ هوش و چشمِ نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله فهمانِ انصاف گزین این فتحِ بزرگ را (که در روزِ نوبتِ منسوبانِ این نورِ حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجهِ حضرتِ شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائیِ این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرتِ جهانبانی از روی الهامِ ربّانی بر حقیقتِ کار آگاه شده منشورِ این فتحِ بزرگ را بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پیرای خواطرِ مخلصانِ دور و نزدیک شدند •

و از وقائعِ عجیبه (که دران ایامِ سعادت فرجام سانح شد) گرفتنِ خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطِ خواجه برآمد - که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر مغلِ نا لایق نوشته اظهارِ دولتخواهیِ او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهیِ پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظرِ اقدس درآید - تا بمن بیشتر (۲) التفات مبذول داشته مرا سربراهِ خدمتِ شایسته گردانند - حضرت اورا مقید فرموده بمیرزا‌لی سپردند - و بعد از سامان و سرانجامِ مهماتِ سهرند از راهِ سامانه بدار السلطنهٔ دهلی متوجه شدند و چون راياتِ نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را باجمعی از ملازمانِ درگاه (مثلِ محمد قلی‌خان برلاس - و اسمٰعیل بیگ دولدی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان ازبک - و جمعی کثیر)

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر —

کالاپهار برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) اما از چون امریکه از پردهٔ تقدیر بظهور آمدني بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال امد - و آتش بیکار تندي گرفت - افواجِ نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائطِ حزم مردانه ایستادند - و نقشِ مصاف دلخواه نشست •

• شعر •

• در کوه آهنین از جای جنبید • زمین گفتي ز سر تا پای جنبید •

• دو لشکر رو برو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •

• ز تاب تیر و چاکاچاکِ شمشیر • دریده مغزِ پیل و زهرهٔ شیـــر •

و بیمنِ اقبالِ ابد اتصالِ حضرتِ شاهنشاهي فتحی عظیم روی داد - و آنجای فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفانِ مُدبر بعالمِ نیستي شتافتند - سکندر با جمعی خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید - یکی از دلاوران خواجه مسافري خود را [۲] در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصی قصدِ او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعیِ بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آری کارِ بدمستانِ دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرتِ جهانباني در عینِ کامیابیِ دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمندِ درگاهِ ایزدي بودند - و با طبقاتِ زمانه از کمالِ دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان‌برداریِ سلطانِ خرد کار برمراد میسازد اول نیّتِ درست بهم میرسد - ثانیاً کوشش در کار قرینِ حالِ او میشود - ثالثاً باوجودِ ظهورِ کارهای شایسته نسبتِ آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را [۳] جز دادارِ دادگر نمي‌شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیمِ نیازمندیِ اربابِ صورت و احرازِ مراتبِ سپاسداري بر شکرِ معنوي اکتفا نفرموده بسپاسِ ظاهري پرداخته سجداتِ نیازِ ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتبِ گذشته (که فتحِ هندوستان شد) فتحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامهٔ بود - چنانچه سابقاً سمتِ گذارش یافت] اما هوشمندِ لبیب داند که مثلِ این نادره‌کار نبود - فی‌الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسی با چندین غنیمی بخششی بود والا از درگاهِ کبریای الٰهي) در زمانِ باستاني کمتر نشان داده اند - مقارنِ این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعثِ هلاکتِ گروه انبوه از ستم پیشهای کافرنعمت بود) از مقدّماتِ اقبالِ اولیای دولت توان دریافت - و از آیاتِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چرکوه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریها جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

در ملازمت حضرت شاهنشاهي درميان قراولان خاصه سعادت امتياز دارد - و آنحضرت (كه پيوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمال شوكت را در نقابهاي گوناگون مختفي ميساختند) از توجه اين جانور بديع پردهٔ ديگر نقاب جمال خود گردانيدند - اما لوامع خورشيدي و شمائم مشكي را در حجاب نتوان داشت - آمروز (كه بخت مرا بدانش‌آموزي و دولتمندي ميكشيد - و بسعادت ملازمت برده رو شناس كمالات اين برگزيدهٔ الٰهي ميساخت) چه سجدهاي شكر بجاي مي‌آوردم - و ازين دولت ملازمت چه كاميابيها داشتم - تا بمراتب صوري و معنوي سربلند گشتم - و خلوت سراي قدس دل را از خواهش نضول پاک ساختم - اكنون (كه نوبت شكرگذاري رسيده - و ميخواهم كه فهميدگيهاي خود را در بيان آورم تا هم شكر بجاي آورده باشم و هم چراغ بينش در راه تاريک روان نهاده آيد) بےتكلف ازين (كه در خدمتم - و معاملهٔ داد و ستد درميان است) آزرده ام - كاشكے آشناي صوري نبودمے - و در سلک ملازمان ظاهر منسلک نگشتمے تا هرچه گفتمے و نوشتمے ظاهر بينان كور باطن اين كس را از گروه خوشامدگويان ندانستندے (۲) و از محرومي صوري من جهانيان پي بمقصود برده كامروا گشتندے - سبحان الله سپاس‌نامهاي (۳) واقفاني (كه در باب ارباب تجرد (كه عشر عشير كمالات اين خديو زمان ندارند - بلكه بسا مردم باشند كه جز ظاهر آراسته چيزے نداشته باشند) رقم پذيرفته است] جهانيان معامله نافهم بواسطهٔ آنكه (درميان داد و ستدے نيست) مدح‌نامهاي مذكور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق مي‌فهمند و امروز (كه حال پيشواي اهل ظاهر و باطن بقلم ميرود) من بي بردهٔ مزاج زمانه را بار نافهميدگي مردم بر دوش خاطر بايدكشيد - اما چون نظر من اول بران افتاد (كه اندكے از بسيار از شكر لازم بجاي آرم) ازين بار مردم آزار آزرده‌خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنكه بفيت درست خود كامروا شده مشعله‌دار شبگير گرم روان گشته ام - و جمعے كثير پذيراي حق شده شاهراه صدق پيش گرفته اند - اكنون ازين ماجرا (كه آخر شدني نيست) باز آمده بسر سخن (كه بودم) ميروم *

مجملاً قريب چهل روز حضرت جهانباني كارفرمائي محاربه را (چنانچه آئين اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازم اهتمام بجاي آورده بآرايش معركهٔ نبرد دلهاي مخلصان را امتصاد مي‌بخشيدند - تا آنكه بتاريخ دوم شهر شعبان سال مذكور (كه نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتكه خان و جمعے‌كثير رفته كارزار كردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضي نسخه] ندانستندے (۳) در [چند نسخه] صوري ظاهري من *

[۲] جمع [۱] حضرت صاحبقران وقت *

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهي صغرسن را نقاب خود داشته در پرده آرائي مي‌بودند) اما ایزد جهان آرا چون میخواهد (که حالِ مظهري این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے‌اختیار امورِ بدیعه (که هریک شاهد صدق بر علوّ استعداد و سموّ فطرت) بعالم ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ خوارقِ عادات (که دران ایام از حضرت شاهنشاهي (که باطنِ فیض‌مواطنش مظهرِ اسرارِ الٰهي و ظاهرِ قدسي مظاهرش مصدرِ انوارِ نامتناهي ست) بظهور آمد) آنست که آنحضرت بر بالاي بامي از شهر برآمده نظرِ اقلیم‌کشاي خود را بر لشکرِ مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکستِ آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردمِ ما تاراج خواهند کرد - حاشیه‌نشینانِ بساطِ عزت (که بدور بیني[3] امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهي خوارقِ عادات و بدائعِ کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نویدِ مسرت‌فرجام خوشوقت شده زبان بشکرِ ایزدي گشادند - آرے امثالِ این امور بر عادت‌پرستانِ عالمِ صورت بعید مي‌نماید - اما حق‌پرستانِ معني بین (که سوادِ پیشانیِ روزگار روشن دارند) این معني و صد مثلِ این از چندین بزرگِ صورت و معني دور نمي‌انگارند ه

و درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگارانِ قدیم بود) از کابل آمده استسعادِ ملازمت نمود و حضرت جهانباني آن درالمند را در خدمتِ آن نور پرورد ایزدي[4] سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوارِ هندوستان بموقفِ عرض میرسانید - و اهلِ هند را پیشِ آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالعِ اهلِ هند درجهٔ قوت یافته ظهورِ سعادت داشت طرزِ این مردم در مزاجِ اقدس خوش مي‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکارِ چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظرِ اقدس درآمد) اینجا بود - که ولي‌بیگ پدرِ خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگِ ماچهیواره از افغانان بدست آورده‌بود - و فتح‌باز[5] نام داشت) پیشکشِ آن شیر شکارِ صیدگاهِ اقبال کرد - و دوربینانِ کاردان (که نزدیکِ بساطِ عزت بودند) ازین پیکرِ بدیع عجیب بر فتوحاتِ بے‌اندازه پي بردند - و نگاهبانِ آن چیته دوندو[6] نام شخصے بود که از میمنتِ قدم و فرطِ اخلاص بخطابِ فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شگرفنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ن] الٰهي (۵) نسخهٔ [ه] فتح باز (۶) نسخهٔ [ه] زوزو - و نسخهٔ [ح] کرندو ه

بدرگاه آوردند - چون احصا رحمت بوفور دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر فتاح غیبي بجای آورده دست داد و دهش در جهانیان گشادند ٭

چون سکندر برسرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار بامتداد تمام متوجه موکب عالي گشت بیرام خان از وفور عقل وشجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داري و ضوابط هوشیاري بتقدیم رسانید - و عرائض متوالي بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرت شاهنشاهي را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت او ست) تعین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانباني را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائي و هم از روی احتیاط هممنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیشي (که انتظام‌بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهي نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادماني زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چندین لشکر گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغي که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آداب نبرد بروجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامي حضرت جهانباني اختصاص یافت - و دیگرے باسم والای حضرت شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالي و دیگرے را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیدان جان بسته مساعي جمیله بجای مي‌آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت وابسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند کوته بینان اصحاب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهي را دیده باندیشهای نا صواب غدورک دلهای ساده میشدند - و دور بینان صعب دان نقوش فتح و نصرت از پیشاني احوال اولیای دولت خوانده روز بروز درهمت افزوده باعث مزید ثبات پای خلائق میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانباني (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان مي‌بخشیدند ٭

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص ببیرامخان اماس یافت

و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت

و سکندرخان با جمعی از نیز دستان جان نثار بهراولی معین شد - ازآنجا (که نیت شهریار جهان

برآئین عدالت و سایر موهبات الٰهی مقصور بود) کار متصدیان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت

افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان از راه

مسارعت رسیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم

قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجرے جای جنگ را بخود قرار داده

پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمتهای کارگشا درین نبرد مرد آزمائی کار پردازیها کردند

تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رنته تیر میزدند ٭

و از آتفاقات حسنه (که مقدمهٔ فتح شد) این بود که دران نواحی دهے واقع بود بغایت بزرگ

از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی

هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الٰهی بوسیلهٔ سعی

اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد[2] آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند)

سرمایهٔ زیان آن گروه گردد[3] - القصه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه

براحوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستان بودند - و مخالفان

از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند - تا آنکه قریب سه پاس

از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم

روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض اخلاص روانهٔ

درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند

و علی قلی شیبانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند ٭

و ازعجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان بالشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیوارة بمسامع

جلال رسید با جمعی از معتمدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران لشکر

هرچه ارادهٔ ازلی رفته باشد بظهور می آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ

فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان

موکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] مستقلا -

جهانباني فرستاد . و شکرانهٔ این نعمت گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریخته را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و اندکی ازان سرگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهت این معني بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعي که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغامگذاري نمود خواجه معظم سلطاني درشت پیش آمده دشنامی چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدستِ بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامع علیه پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامیِ سخن را حواله بتقریرِ افضل‌خان نمودند - او رفته شرائفِ کلمات و نصائحِ هوش افزای پادشاهي را بأمرا رسانیده انجمنِ صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام‌خان درجالندهر طرحِ اقامت انداخت - و هرکدام را بپرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین‌نمود - سکندرخان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و سهرند را بتصرفِ خود درآورد - و اموال و اسبابِ فراوان بدستِ او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکرِ افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در سهرند بودن صلاحِ حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسبِ دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراستِ سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد ٭

و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراکِ اقبالِ ابد پیوندِ پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدودِ ماچهیواره اتفاقِ نزول افتاد تردي محمد خان و اکثرِ مردم صلاح در نگذشتنِ آبِ ستلج نمیدیدند - که چون موسمِ باران نزدیک رسیده لایقِ دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدتِ باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد[۴] از آب بگذریم - بیرام‌خان و جمعی از دوربینانِ عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدماتِ پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بعضي مثل پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر قلي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایر اُمرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعض نسخه] رسید . و نسخهٔ [٤] معروض داشتند (۳) در [بعض نسخه] بودن نبود را (۴) نسخهٔ [ح] آرد ٭

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراسم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمرے بر(٢) شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند •

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانے جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان شیبانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکههای کارطلب را بآن صوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار(٣) لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زادهٔ ابوالمعالی (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علی قلی خان و یکههای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری و جانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیارے را ازان مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آمدن شدند - سامان(٤) سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بپاشاهی بیرام خان تعین یافته بود) نوشتهٔ(٥) قلم وقائع نگار گردد •

بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنهٔ هرهانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ [illegible] که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد غدر واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان(٦) پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحے (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفائس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

---

(٢) نسخهٔ [ه] برشاهراه امیدآن انتظار داشتند (٣) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (٤) در [بعض نسخه] شایان سخن (٥) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (٦) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پیش •

خصوصاً که در مقاومت و ممانعت میزدند . و چون موکب عالی بعطوفت تمام دریای سند را عبور فرموده
افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند
و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائی دلکشا[۲] و سرزمینی نشاط بخش[۳]
پیش می‌آمد . و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مسرت آسایش در می‌یافت .
و چون سخن باینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام
(که بقرب ملازمت و علو مرتبت اتصاف داشتند) نوشته میشود . بیرام‌خان - شاه ابوالمعالی
خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی[۳] - محمد قلی‌خان برلاس - خواجه معظم
علی قلی‌خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدی
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق[۵] سلطان
محمد امین دیوانه - شاه قلی نارنجی - تولک خان - کاکر علی‌خان - باقی بیگ یتیش بیگی
لعل خان بدخشی . بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه
خواجه عبدالباری[۶] - خواجه عبدالله - میر معین - میر غنی - شاه فخرالدین - میر[۷] محسن داعی[۸]
خواجه حسین مروی - میر عبد الحی - میر عبد الله قانونی - خنجر بیگ - عارف بیگ
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبدالقادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرجانی
مولانا عبدالباقی - افضل خان میربخشی - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشی
قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات . خواجه ابوالقاسم . شهاب الدین احمد خان
مهدی خان قرغودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار .

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب‌الدین احمد خان
و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که روس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند
و بیرام خان و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضرخان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی
و جمعی دیگر را بر سر نصیب خان پنج بهیه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [اب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضی جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ح] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میرحسین - و در [بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] داغی .

اگرچه (خرد مندان عالم معامله داني این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانباني بشارتے شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند) امّا دوربینان بارقاد دانش معوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژدهٔ سلطنت عظمای حضرت شاهنشاهي دریافته بردرِ انتظار طیران علوّ این طایرِ قدسي اقامت فرمودند - و حضرت جهانباني اعتصام بعُروة الوثقای عنایت الٰهي و استمساک بحبل المتین بشارتِ آسماني نموده با اندکے از مردم (که بسه هزار نمیشدند[۲]) بمساعدت بسیارے از جنود غیبي (که در شمار محاسبان عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بیرام خان بجهت استحکام بعضی از مهمّات پادشاهي و سامان یراق خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند - و حضرت جهانباني از جلال‌آباد بآئین عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و دو در عرصهٔ بکرام مضرب خیام اقبال شد - سکندر خان اوزبک (که خدمات پسندیده کرده بود) مورد جلائل عنایات گشت و دران روز بمنصب خاني امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سند (که به نیلاب مشهور است) معسکر[۳] رایات نصرت شد و سه روز درین منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درین مرحلهٔ عشرت آرا[۴] بیرام‌خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریافت - و در همان روز مبشران اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان کاشي[۵] (که با لشکرے گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعیّن بود) با وجود استعداد قلعه داري و استحکام قلعه (بمجرّد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت بحدود سند) پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم ککهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالي اشارت فرمودند ازانجا که طالع بلند نداشت عذر زمینداران آورده عرضه داشت که با سکندر عهدے شده است و پسر مرا لشکري نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین‌بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بیم هلاکت است - اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن مي‌نماید که لشکر فیروزي اثر را حکم شود که اوّل فکر او کرده بیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشي دور است - آنحضرت (که معدن مروّت و فتوّت بودند) فرمودند که از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدّدًا خدمتے شایسته (چنانچه سابقًا گذارش یافت) بظهور آورده - دریفوقت تنبیه اورا لایق دولت روز افزون نمیدانیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اکثر نسخه] کاسي *

مذکور و سایرِ اربابِ خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و باوجودِ آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوقِ فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتے که داشت زرهای سفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میبرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ اهلِ روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالیِ آگره سکندر استقلال یافت او بجانبِ بهار و بنگاله روان شد - خضر خان ولدِ محمد خان بجای پدر نشسته نامِ بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدین ملقب بیمعنی ساخته در انتظامِ بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته خطرے از اوبات بدیعِ مخالفانِ خود اشتغال نمودند - و تفاصیلِ این سوانح (که گزارش گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصودِ اصلی میرود •

یورشِ جهانگشای حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان وفتحِ آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر متفطرانِ بدائع آثار و متمعانِ جلائلِ اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقتِ هرج و مرجِ هندوستان و شور و شغبِ این مرکزِ امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرر بسمعِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی رسید] یورشِ هندوستان (که در مکامنِ ضمیر پیش ازین تصمیم یافته بود) پیش‌نهادِ همتِ عالی ساخته جمیعِ مخدراتِ تتقِ عصمت را در دارالملک کابل بحمایتِ ایزدی سپرده شاه ولی بکاول بیگی را اتکهٔ میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهماتِ صوبهٔ کابل برای رزینِ منعم خان تفویض نموده در اواسطِ ذی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعتِ مختار و زمانِ منتظر (که حرکاتِ افلاک بآن افتخار نمایند - و نظراتِ کواکب بدان مباهات کنند) عنانِ عزیمتِ والا بصوبِ صوابِ ممالکِ هندوستان معطوف فرمودند - و آن نورِ پرورِ ایزدی یعنی حضرتِ شاهنشاهی را (که عمرِ عنصریِ آنحضرت دران هنگامِ سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقلِ کاملِ آن بزرگِ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدمهٔ جیشِ فتوحاتِ صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روزِ توجهِ عالی بدیوانِ لسان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون (امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلبابِ خفا جلوهٔ ظهور می‌نماید) منادیانِ بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیتِ قدسی‌عبارت بر سرِ صفحهٔ اولی (که سرنوشتِ پیشانیِ دولت تواند شد) عنوانیِ منشورِ فتح نمود •

• شعر •

دولت ا[illegible] طلب و سایهٔ او • زانکه با زاغ و زغن شهپرِ دولت نبود •

مستقل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار طایفهٔ موافق داشتند - حیف که
در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند - اگر (این دو کس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ
اقبال حضرت شاهنشاهی بودند خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض میشد - و اهتمام مرحمتها
به پسر او نامزد می‌بود) هرآئینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیٔ
(که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندی - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی
و ریاست عامه (که اینچنین حرام‌نمکی بدست آید) [۲] دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب
بدتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می‌نمایند •

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد
و احمد خان سور بزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمانروائی شد
و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمد خان (که قرابت قریب بشیرخان داشت - و حاکم بنگاله بود)
سر بریاست عامه برافراشت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را
در تلاش شد - و شجاعت خان (که بمجادل‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوهٔ
سر خود سری بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم‌افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب
و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین ارادهٔ
برآمدند - آخر برو باد بازی هیمو مبارزخان شرق رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم
جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازی‌خان سور (که بر ولایت بیانه
تسلط داشت) بقلعه رفته متحصن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ
بتصرف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم‌آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را
از میان برداشته دعوی انفراد نماید - دریں هنگام طنطنهٔ [۳] توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را
بحراست پنجاب تعین نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود
پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته [۴] بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد
و قضا را محمد خان درگذشت [۵] - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتعات
جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و دریں میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ج] چپرگهته (۵) نسخهٔ [ج]
دوی جنگ نشفه شد - و نسخهٔ [ط] بمسالک نیستی در گذشت

خود را از مالِ مظالم بصورت سپهی آراست - حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ وبال سرانجام میداد
و بدستِ خود تیشه برپای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی را بسیار خطا می‌افتد (۲) - چه این گروهِ
فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ
متفرقهٔ مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدے
در باطنِ خود می کنند (که بوسیلهٔ سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیشِ دولتخواه
نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچوب زبانی
قصدِ دولتخواهان می‌نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونیِ مشاغل ازان عهد غافل شده
بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند •

و بالجمله این بد نهاد باندک مرحمتی از کمالِ غلط نمائی در خاطرِ سلیم‌خان جای گرفت
و در اکثرِ مهمّاتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و (چون پیمانهٔ عمرِ سلیم‌خان پُر شد - و نوبتِ ریاستِ
تبه کارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذکور (که پسرِ عمِّ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیخبر
از کارِ جهان یافته جمیعِ کارخانهٔ حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عُظمیٰ رسید - و از مبارزخان
(که در افواه و السنه بعدلی اشتهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ
خود گرفت - و از دوربینیها که داشت خزائنِ شیر خان و سلیم خان و فیلخانهٔ آنها (۳) را بدست آورد
و در پراگنده ساختنِ اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست فطرتِ
معامله نافهم ادرا پرستش نموده در رواجِ کارِ او سعی میکردند - روزے چند بخطابِ نسبتِ رائی
سرِ نخوت برافراخت - و آخر اسمِ راجگی بر خود بسته بهمنامیِ راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد
و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشی نامِ سلطنت بر عدلی
ابقا نموده با مخالفانِ او محارباتِ عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد
و کارنامهای شگرف در مراسمِ پیکار ازو بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سرکردن زبان‌زدِ مردم شد
تا آنکه رفته رفته کارِ او بجائی کشید که روی جرأت و جلادت بجانبِ موکبِ عالیِ حضرتِ شاهنشاهی
آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معیارِ جمیعِ نیک ذاتان و بدنهادان است) عیارِ این قلب گرفته آمد
و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او فرونشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت
و (چون از هزار یکے از احوالِ خسران مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ تتمّهٔ (۴) احوالِ هندوستان
می‌پردازد که چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) ... در [بعضی نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [م] شمهٔ از احوال ...

اسا مهاهي را بغایت آزرده میداشت - و بتاریخ بیست و دوم ذي‌القعدهٔ (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّیت قرحهٔ (که در پای از اعضای سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ ردیّه بود) رخت هستي بر بست - بموجب ارفیروز خان نامي پسر او (که خرد سال بود) جا نشین شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوی این فیروز خان بود) این بیگناه را بزاویهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شیر خان مذکور است) بود - از عزائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسید - و شوهر آن سه دختر بپایهٔ ایالت[۲] رسیده امتلا یافتند - یکي سلیم خان مذکور بود - و دیگرے سکندر[۳] سور و دیگرے ابراهیم سور که احوال این دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هیمو { که از بدگوئي و بداندیشي و سعایت [که در مزاج رؤسای جهان (که متفحص احوال جهانیان میباشند) خوش مي[۴] آید - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن عیوب بدنهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربین شان میپوشند[۵]] از پایهٔ ادنی بمدارج عُلیا رسیده بود } وکالت این ستم پیشه را (که پیوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالمیان غافل بود) پیش گرفت - و شورشے در جهان پدید آمد - سخن بایجا کذشته بمجملی از احوال هیموی مذکور بیان را شاداب کردن مناسب مي‌نماید ●

احوال هیمو - ای جویای بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هیمو برگیر او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از میرت نصیبهٔ - همانا که ایزد بیچون او را بجهت کمال معنوي (که از دیده وری بالغ نظران روزگار پوشیده بود) بپایهٔ بلند رسانید یا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارترے را گماشت - بارے آن بد نیاتهٔ کوتاه قد دراز اندیشه در ریواري (که از قصبات میوات است) در زمرهٔ بقالان فرومایه منسلک بود - و از روی نسب در جماعهٔ دهوسر (که فروترین طائفهٔ بقالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس[۶] کوچها بهزاران بےنمکي نمک شور فروختے - تا آنکه بالطائف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیم‌خان (که اندکے از احوال او گذارش یافت) درآورد - و بکارنامهای گربزت رفته[۷] رفته بسلیم خان خود را ببدگوئي و کارداني ورشناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پیوسته مردم را در بلا انداختے - بظاهر وا نمودے که برای صاحب خود دولتخواهي میکنم - و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت - رخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] میپوشیدند (۶) نسخهٔ [ح] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخهٔ] رفته نه

معنوی این خدیوِ عالم می‌نمایند) از دیدِ امثالِ این امور چه تعجّب - آنکه (معدنِ بوالعجبیهای
معنی باشد) ازو ظهورِ غرائبِ صوری چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در بابِ قبق اندازیِ حضرتِ
شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشنِ عالی بعرضِ اقدس رسانید - و این مطلع
ازان قصیدهٔ است • شعر •

• عقدِ قبق ربود خدنگِ تو از کچک • کرد از هلال صورتِ پروین شهاب حک •

و درهمین ایّامِ انبساط (که اندیشهٔ تسخیرِ هندوستان در خواطرِ اولیای دولت جلوه میداد) عرائضِ
اربابِ اخلاص از هندوستان آمد - و خبرِ گذشتنِ سلیم خان و سایرِ هرج و مرجِ آن ممالک بمسامعِ
عزّ و جلال رسید •

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که درایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیرِ همّتِ رافعه نودهی آنست که برسمِ اجمال احوالِ هندوستان
گذارش یابد - تا سخن(۲) رسانِ انجمنِ معنی را حالتِ منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوالِ
هندوستان آنکه (چون بتاریخِ یازدهم ربیع‌الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال
و دو ماه و سیزده روز بتغلّب و تسلّط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسرِ خردِ او
سلیم‌خان بعد از هشت روز باتفاقِ امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دوماه و هشت روز تکاپوی
ریاست می‌نمود - اکثرِ اوقات در جنگِ عادل‌خان برادرِ کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامانِ
شیرخان بود - و بابله طرازی و گریزت و تصرّف کردنِ اموالِ مردم و اندوختهای عالم را بادانی
و امانل دادن در خواطرِ گروهِ عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود
(هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] اربابِ خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ
نیازیان (که ایالتِ پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن‌مردم هیبت‌خان بود) زد و گیرداشت
و این مردم مغلوب شده در شعابِ جبالِ کشمیر در گوِ هلاک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاعِ
طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمانِ این طبقهٔ متغلّبه نبودند - و نیز دم
از دولتخواهی این دودمانِ مقدّس میزدند) کاری نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای
قلعهٔ رهتاس (که اساسِ آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیانِ جبالِ سوالک فالِ بد
بخود زده حاصلی بناهی بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز از اوباشِ افاغنه
و بدمعاشیِ خود متوهّم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیّت سلوک بهنجار میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان •

و سعادت اندوزی زمین سر آسمانی کرزت - درآن ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی
پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه بظاهر بعلم و سعادت این نام بران پیر نهادند امّا در معنی آن پیر را
طفل‌وار بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیهٔ
عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب تفاخر و اعتبار
خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسر هلیل[۲] سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید
و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم
داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا
یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت
جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبانزد عوام شده
که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثل آن
تفاؤلیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراء النهر
بفتح خراسان متوجه شده بودند) چون موکب منصور باندخود رسید سنگی[۳] آتا نام درویشی دران قصبه
بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده‌اند
درویش سینهٔ گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربان
بساط عزت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاؤل کردیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین
گفته‌اند - و دوم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت
بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید
ترتیب فرمودند - و درین روز بهجت افروز (که عیدِ چابک سواران بادپیما و تیراندازان موشکاف
میگرفتند) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را
میل آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیزدستی و تیراندازی
خود را بر ظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند
دفعهٔ اول قبق را (که کاردانان تجربه‌کار در زدن آن عاجز بودند) نشانهٔ تیر توجه ساخته عقد
گوی زرین را بخدنگ موشکاف دوختند - از وقوع این امر غریو از حاضران بارگاه عزت برآمد - امثال
این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید امّا آنان را (که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی
ابا نام بلشو ع

[illegible] از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی
مشرف شد - و [illegible] مشمولِ جلائلِ التفات شد - و از برای
[illegible] ملازمت نمود - [illegible] بقصد [illegible] درآورده مشمولِ جلائلِ التفات شد - و از برای
مدلت [illegible] و نشاطِ خاطر درنواحیِ شوراندام طرحِ شکارِ قمرغه افگندند - و آن شکار دلخواه
ابراهای دولت آمد - و [illegible] مرادات گرفتند •

و از قضایای ناملایم (که در قندهار سانح شد)[2] کشته شدنِ شیرعلی بیگ بود بدستِ
شاه ابوالمعالی - و مجملِ ازین مقدمه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدرِ قرا[3] بیگ میرشکار
[illegible] از والیِ ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمستِ بادهٔ
[illegible] مستِ خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها
[illegible] تعصب خاک اهلِ خروج دماغ عقیدتِ اورا پریشان ساخته بود) مکررًا درمجلس
حضرتِ جهانبانی [illegible] میگفت که من این رافضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجهی که
[illegible] این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدمستِ بادهٔ تعصب قصدِ
آن [illegible] و خونِ آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاص
[illegible] (که سائرِ عیوب است) آنحضرت را از مجازاتِ آن تباه کردار متقاعد ساخت •

و چون حسنِ اخلاصِ بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که برجادهٔ اطاعت
و نیکوخدمتی ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنونِ ضمیرِ انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان
مرحمت شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمینِ داور را از خواجه معظم
تغییر فرموده ببهادرخان برادرِ علیقلی‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطرِ جهانگشا از انتظامِ
مهماتِ ملکی فراغ یافت به نیتِ تسخیرِ هندوستان بدارالملکِ کابل نهضتِ عالی فرمودند
و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجامِ این یورش نموده بزودترین وقتی خود را بموکبِ والا رساند
و [illegible] بیگ و [illegible] محمد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسبابِ شورش
فراهم می‌آوردند) قرینِ رکابِ دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرتِ شاهنشاهی
نورِ پرورِ سپهرِ آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودارِ قرانِ السعدین انتظام یافت
و محمدقلی‌خان برلاس و اتگه‌خان و جمعی دیگر بشرفِ کورنش استسعاد یافتند - و در اواخرِ
سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدومِ والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بوغرار بیگ - و در [اکثرنسخه] بیقرا بیگ - ودر
[معضرنسخه] بیقرا بیگ •

و نورِ پرورد ایزدي قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرتِ شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت
شریفِ سعادت ارزاني داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظمِ مهمّاتِ غزنین بودند) بلوازمِ مهمانداري
سرگرمِ خدمت شدند - و چون رایاتِ جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهالِ حدیقهٔ اقبال
مراجعت فرموده کابل را بقدومِ میمنت لزوم عشرت آباد دولت ساختند - بیرام‌خان (که خلعتِ
سعادتش طرازِ ارادت داشت) موکب گرامیِ پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آدابِ شکر
بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بمسافهٔ[۲] فرسخي قندهار بموضعِ شور اندام بشرفِ
زمینبوسِ سربلندي یافت - و یقینِ آنحضرت شد که در حقِ او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوی
نداشته - و در ساعتِ مسعود قندهار از فرِ موکبِ عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای
دلکشا ترتیب یافت - و از مشاهیرِ ملازمانِ رکابِ دولت شاه ابوالمعالي و منعم‌خان و خضر خواجه خان
و محب علي خان میر خلیفه و اسمعیل دولدي و حیدر محمد آخته بیگي و جمعی دیگر بودند
و از اهلِ سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضی دیگر سعادتِ حضور داشتند
بیرام خان در آدابِ خدمتگاري و لوازمِ نیازمندي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمامِ زمستان در قندهار
بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهتِ سرکارِ خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را
بیرام‌خان سرانجام نموده منت بر جانِ خود میداشت - و جمیعِ ملازمانِ درگاه را در منازلِ نوکرانِ
خود فرود آورده لوازمِ مهمانیِ ایشان بصاحبانِ منازل مفوض ساخته بود - همیشه حضرتِ جهانباني
دران چندگاه در تنزهاتِ حسّي و عقلي و ترفّهاتِ صوري و معنوي بوده التذاذ میگرفتند - و همواره
بزم آرای خاطرِ بینش و عشرت پیمای مواضعِ دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را
باقدامِ عقیدت مي‌پیمودند - و فراخورِ حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - ازانجمله
مکرر بصحبتِ مولانا[۳] زین الدّین محمود کمانگر (که از مبارزانِ سرشکنِ نفسِ امارة بود) میرسیدند
و کلماتِ قدسیه از طرفین مذکور میشد - و اشارات[۴] و بشارات بر حصولِ مهمّات[۵] و مراداتِ عاجله
و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که برسالتِ ایران رفته بود - و پیشتر از قدومِ[۶] موکبِ عالي
با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرفِ ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصبِ
اشرافِ دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمینِ داور آمده بخدمتِ عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخیِ قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین
(۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم
مبارک موکب عالي •

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم برای قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه‌داری داد ٭ و افغانان بیچاره پریشان گشتند - و (چون اوائل سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت - و حضرت تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) (۲) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - امّا قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و بارلیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند (۳) - و در همین ایام (که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس (۴) از منز معظمی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابوالفضایل یافته بودند) هردو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمهٔ دودمان عصمت خانش (۵) بیگم صبیهٔ جوجوق میرزای خوارزمی فرزندے بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودی آهنگ عالم قدس (۶) نمود ٭ شعر ٭

٭ بود برقی ز آسمان کرم ٭ زادن و مردنش بهم نزدیک ٭

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان رمضان این سال بجهت آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام‌خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلی‌قلی‌خان اندرابی تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد (۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ (۶) در [بعض نسخه] قفس و

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه درلشکرخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي نمودند - چلمه‌کوکه (۲) (که ازکمال حقیقت و وفا بدولت حضرت‌شاهنشاهي خطاب خان عالم یافته رخت هستي را صرف کار ولي‌نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچی حضرت و منظور مواطف خسروانی بود - حضرت جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میروي یا پیش ما میباشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداري بر لذات صوري مقدم ساخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدم‌شناسي و میزان حقیقت‌سنجي بودند) حرف وفاداري او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود (۳) رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای سند به تته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم (۴) ماه ذی الحجه در سنه سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست •

چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از درگاه‌خواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح هندوستان است - و اُمرا (که مشتاق کابل بودند) نمي‌خواستند که بهیچ وجه درانجا توقفی واقع شود - حضرت جهانباني توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالي مورچلها را بجمیع اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورت اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] چلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم •

یوسف عشیق برآمد - و از رخصت پاهنهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخن میکردند - و تاملی داشتند . خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصهٔ یوسف ازین هردو معنی معبرست هست روشن *

چون بے اتفاقی همراهان برخوچ پیوست بے اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه بمنزل داشتند - و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنما ست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند *

• بیت •

• کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید • که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او •

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت *

• بیت •

• بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است • گر ناوک جفاست وگر خنجر ستم •

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن‌شناس دریابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رقتها فرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار واخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که درین جا چه کسان اند[(۲)] - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبد الله و ... بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستمی در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمی اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشی کرده رخصت سفر حجاز می‌نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می‌آرم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی

---

(۲) در [چند نسخه] ... چادر چه کسانند *

زرانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمالِ توجّه (که بار داشت) دستهای او را گرفته بر چشمِ نابینای خود نهاد - و این بیت خواند •

• شعر •

• هرچند که چشمم برخت پرده کشیده‌است • بیناست بچشمی که بسی روی‌تو دیده‌است •

و حضرتِ جهانبانی بعد ازین سانحه توجّهِ اقدس را به تنبیهِ زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ(۲) راه بودند) مصروف داشتند - و آن بیسعادتانِ گردنکش (گردنِ ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته) ببهادرانِ نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکرِ اقبال خواجه قاسم مهدی و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند •

و چون خاطر ازین‌حدود جمع شد یورشِ کشمیر (که سالها مکنونِ ضمیرِ اشراق‌تنویر بود) مصمم گشت - و آمرا مصلحتِ وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمّتِ کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطرِ اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از استماعِ طنطنهٔ نهضتِ عساکرِ اقبال برهم‌خوردگی در ممالکِ هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعدادِ دراران متوجّهِ پنجاب است - و ازین طرف استعدادِ جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکرِ افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کارِ کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانانِ تیره رای سرِ درها استحکام نمایند کار بکجا می‌انجامد - لایقِ دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهلِ نفاق از میانِ ما دور شده اند) متوجّهِ دارالملکِ کابل شده و براصلِ تهیّهٔ جنگ نموده قدمِ همّت برکابِ نصرت درآورند - و بنیروی اقبالِ روز افزونِ صاحبقرانی دمار از روزگارِ افغانانِ تیره بخت برآرند آنحضرت بعد از استماعِ این‌سخنان اصلاً گوش برگذاش و مصلحت‌بینی گذارندگانِ‌سخن نداشتند حضرتِ شاهنشاهي را بجهتِ حراستِ دار الملکِ کابل با جمعی از اعیانِ دولت وداع فرمودند و خود عنانِ عزیمت بجانبِ کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزیِ آمرایِ سوداگر مزاج (که بجز برمنفعتِ خود نظر نیندازند) اکثرِ ملازمان و سپاهیانِ آمرا صاحبانِ خود را گذاشته متوجّهِ کابل شدند - و در ملازمتِ حضرت غیر از اشخاصِ آمرا دیگر کسے نماند ازین حرکتِ شنیع (که از راهِ اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیّت‌آبادِ خاطرِ اشرف مشوّش گشت - و جمعی از معتمدانِ معتبر را حکم شد که اهتمامِ تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآنِ مجید جستند - قصّهٔ

(۲) نسخهٔ [ه] شبگیر کرده بودند - و در [بعض نسخه] سنگر کرده بودند •

از چنگالِ وبالِ این عقوبات خلاصي بخشیده خلائق را در ظلِّ معدلت آسایش بخشند
حضرتِ جهانباني نظر بر حکمت و مصلحتِ مسبّب‌الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند
که آن مبدعِ جهان آرای باوجودِ قدرت کامله چندین بشریت را ابقا[2] نماید - البتّه مبني[3] بر غرضي
و مصلحتي هست - و با این همه باریک بیني نصائحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني منظورِ
نظرِ حقیقت‌بین بوده قرار بر ارتکابِ این معني نمیدادند - آمرا باز ازانجا (که انواعِ خونریزي
و فتنه انگیزي ازان سفّاکِ بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمسِ خود اهتمام و اجتهاد نمودند
و درین باب استفتا کرده بسجلّات مفتیان سجّل و محضرها بخطّ اکابرِ دین و دولت و اعاظمِ ملک
و ملّت مرتّب ساخته بنظرِ اقدس درآوردند - حضرتِ جهانباني آنرا پیشِ میرزا کامران فرستادند
میرزا چون نامهٔ اعمال و محضرِ مکافاتِ اعمالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم
(که امروز بر قتلِ من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرقِ مهرباني
بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصولِ چندین بواعث و دواعي حکم بر خونریزي او فرمایند
مدّتے مدید سر بگریبانِ تامّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهتِ مصلحتِ جمهورِ انام در حقِّ او
حکمِ خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهتِ این کار علي‌دوست باربیگي و سیّد محمّد پکنه
و غلام‌علي شش‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که
بقصدِ کشتن مي‌آیند - درساعت مشت کشیده دوید - علي دوست گفت میرزا آهسته باشید
حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین
سیّد علي و جمعے دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشمِ خود مکافاتِ آنرا به بینید - میرزا
(که این سخن شنید) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند
و هر دو چشمِ میرزا را (که دیدبانِ دلِ فتنه سرشتِ او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصانِ
فرمان بر جهتِ احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان‌بخشي دم نزد - و آنحضرت
از عطوفتِ ذاتي رقتها فرموده پیشتر روان شدند . و بسا سخنانِ بلندِ مهر افزای بر زبانِ
حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیّه در اواخرِ (٩٦٠) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه
محمّد مومن فرنخودي تاریخِ این قضیّه را نیشتر یافته بود[960] - و میرزا همان‌روز کس پیشِ منعم‌خان
فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که داني) و بهر روشے (که تواني) بیگ ملوک را
براي خدمتِ من از حضرت التماس کني - آنحضرت همان لحظه ملتمسِ میرزا را مبذول داشته

---

١ ٢ ٣ و [الف نسخه] نقلنامه (٣١) در [چند نسخه] مبني ه

که پایهٔ قدر او را بالاتر از بساط بوس سربلند گردانند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه
(که زنگ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دل او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایات اقبال
از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانهٔ ناصواب
پیرامون خاطر او گشته است - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده
بیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنی چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات
ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقت حیثیات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته
کارنامهٔ دانشی خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته
در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته
انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هریکی مستوجب
عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولتخواه و دانشوران
خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی
و عاطفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلّی طیلسان عفو پوشد)
امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند
تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود - شایستهٔ دوراندیشی و دوربینی آنست
که آسایش ظاهری یکی را (که بدخواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولتخواهی
اختصاص داشته باشند) برگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه‌ریشان
نقش نامهٔ ظالمی از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن
(۲) صلاح هزاران کار مندرج باشد - هرآئینه محو ساختن این صورت (۳) بطلان مطابق رضای ایزدی
و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان کرده نشده است که بامید بهبود
باز احوال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده
لایق احوال او و خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزارگونهٔ بلا
نجات یابند - و نامهٔ اعمال او سیاه‌تر نگردد - چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس
فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان
بباد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق
زمرهٔ خواص است) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چنین کسی را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان ه

ببابا سعید قرارداد که تا زمانی‌دراز چهرهٔ میخوابیده باشی - تا مردم دانند که میرزا درخواب‌است
و خود تغییرِ لباس داده و برقع بر روی افگنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بمامنِ قرارداد شتافت
و راجه او را بآئینِ نیکو دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحصِ میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور (۲) (که دران
نواحی مستحکم‌ترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده
بجانبِ جمو روان ساخت - و راجهٔ جمو از دوراندیشیهای زمینداراته میرزا را نگذاشت که بولایتِ او
درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد
باز تغییرِ وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهیِ افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانبِ کابل روان شد
و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه‌را بخود متفق ساخته کارِ ناساختنی
از پیش برد - و او دولتخواهیِ درگاه را منظور داشته بلطائفِ الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت
و عرضه‌داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدی از چهرهٔ احوالِ این الوس
مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه داشتی (چنانچه گذارش یافت)
ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه‌اندازی (۳) با خود
متفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مفرّے (۴) نداشت - و نیز از حراستِ
این قوم و از واماندگیِ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهیِ این گروه
بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتی را (که تائیدِ ایزدی آرایش دهد - و حمایتِ الهی
نگاهبانی نماید) بدخواهِ (۵) تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقِ او نماید) خاسر و خایب گشته
در نکالِ ابد فرومانده - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ
میرزا کامران است - چنانچه مجملی گذارش یافت ‌•

و چون ایلچیِ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ
گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال‌الدین محمود را بحراست و حکومتِ ولایتِ کابل فرستاده
خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهی را برای تمشیتِ مهمّاتِ صوری
و معنوی و میمنتِ دینی و دنیوی همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیانِ همّت بستند
که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت‌اعتصام
بحدودِ سند رسید قاضی حامد را (که قاضیِ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضی نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزی (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضی نسخه]
بدخواهِ تیره‌رای خاسر و خایب گشته ‌•

که کار چنین درست بزرگوار تباه سازد - و دواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - بکوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با سه‌ده دسته راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم‌خان انجام مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه‌تمون میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم‌خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتاهی ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان بصر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعی از اُمرا را باستقبال فرستاد و بریشی (که لایق دشمنان و مکان درگاه نباشد) میرزای نا عاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوجک بود - و ملا شفائی و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم‌شاه و رحمان‌قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یامقهای روزگار که نامهای اینها نابرده به - و (چون کردار حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و هموارهٔ در خلوات شاه بداغ را (که تعریض و ترغیب درآمدن کرده بود) سرزنش کردی •

و چون سلیم‌خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بست) بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت نا امید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بکهو (که در دوازده کروهی ماچهیواره بود) فرستاده در استخلاص و استمداد زد - او فرستاده را بشایستگی پیش‌آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزی (که سلیم خان از آب ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [٥ ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکی خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعض نسخه] سکهو (۸) در [بعضی نسخه] در خانهٔ خواب خود •

آمده بزور این جا را از تصرّف قلعه‌داران گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسر او جانشینِ پدر شد و بعد ازو پسر او بیتر نام کلانِ الوس خود است - و بعد ازو تتار ناظمِ قبیلهٔ خود شد - و او را شیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعتِ عظیم روی داد - و خود را از منتسبانِ این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیرِ هندوستان فرموده بودند) در ملازمتِ حضرت آمده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی‌الخصوص در جنگِ رانا سانکا جانفشانی نموده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانیِ آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسرانِ سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتِ بنفاق میکردند القصه مقارنِ ایلچیِ سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتکارانِ نزدیکِ میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضداشتِ میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بیته گذرانید - محرر این[۲] مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشرِ تسویدِ واقعاتِ این دودمانِ گرامی ست) چون [همت در شرحِ احوال و نشرِ اخبارِ دولت پیرای حضرتِ شاهنشاهی بسته - و از جهتِ سیرابی تشنه‌لبانِ این داستانِ گرامی از آدم تا این‌دم (که عهدِ ولی‌عهدِ عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمانِ خلافت بتفصیل می‌آرد] ذکرِ مجملی از ناکامیِ میرزا کامران و[۳] مکافات یافتنِ او از کردارِ خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثالِ این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجامِ سخن در نشیب و فرازِ آن شدن ناگزیرِ سخن‌آرائی ست •

بر مسامعِ مستمعانِ این سوانحِ عجیبی (که هر یکے ازان واعظِ منابرِ قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران معرکه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دستِ تیغ گذارانِ صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرارِ بودن نداد و از تباهیِ خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجودِ چندین ادبارات (که هر یکے هادیِ شاهراهِ سعادت تواند بود) خود را بملازمتِ اینچنین خدیوِ مهربانِ بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گردِ ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوالِ او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارکِ تقصیرات نمود) از بختِ وارژون متوجهِ هندوستان شد - که پیشِ سلیم خان پسرِ شیر خان (که بکفرانِ نعمتِ ذاتی از بادهٔ[۵] غفلت و مرجوشِ غرور آشفته دماغ بود) رفته کمکِ ادبارِ خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمنِ جانیِ خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] بیرام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزلِ مکافات یافتنِ او (۵) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوشِ غرور و آشفته دماغ بود •

عنصرِ مقدّسِ آنحضرت آزردگی تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندی قرینِ دولت و ارجمندی‌ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشورِ طلب حضرتِ شاهنشاهی در ساعت عزّ اصدار فرمودند - بقدوم میمنت آثار آن نسخهٔ سعادت (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصرِ قدسی آنحضرت را کمالِ صحت و عافیت کرامت شد •

نهضت موکبِ مقدسِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - و تادیب گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح [۲]

در زمستانِ اواخرِ سالِ (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرتِ جهانبانی را عزیمتِ بنگش رو به همت گشت که آنحدود به نسبتِ کابل قشلاق است - و در ضمنِ این نهضت تنبیهِ سرکشانِ آن دیار و تقویتِ لشکرِ فیروزی‌اثر نیز مطوی ضمیرِ جهانگشای بود - و بجهتِ خجستگی و فرخندگی مورد فتوحاتِ غیبی مظهرِ کراماتِ ازلی حضرتِ شاهنشاهی را درین یورشِ دولت‌افزای چون اقبال قرینِ خود ساخته بجانبِ گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائفِ افغانانِ متمرّد تنبیه و تادیبِ شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدستِ سپاه نصرت اقتران افتاد - و اول قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانانِ عبدالرحمانی و آخر افغانانِ برمزیدی بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانی گمانِ دانائی بر خود کرده در ضلالِ گمراهان بود - و از صدماتِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی فرار نموده با جمعیتِ خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجهِ موکبِ عالی بودند) دوچار شد - جمیع اموال و اسباب او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکهر (که سر و سردار گروهِ گکهران بوده) عرضداشت او را آورده شرفِ بار عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان بدینحدود آمده است - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد - اگر بدینحدود مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گردد او را بشرفِ بساط بوس مشرّف ساخته جهتِ تدارکِ جرائمِ گذشته ملازمِ عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازمِ بندگی بجای آرم •

پوشیده نماند که گکهران را طوائفِ بسیار است - و در مابینِ آبِ بهت و سند توطّن دارند در زمانِ سلطان زین‌الدین [۳] کشمیری ملک کدنا از امرای غزنین (که بحاکمِ کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [د] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ح] زین العابدین •

تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گزیده آید - و هم فراخی حوصلهٔ سپهر همت معلوم همگنان شود و هم در آداب فرمان‌روائی ورزش بهم رسد - چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام جدائی هرکه هوشمندی را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسپرد - و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد) هرآینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائل صفات مذکور از لوحهٔ پیشانی مظفری بل متیقن بود) در اوائل سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - انگه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجام جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مفوض برد - مدت شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائی صورت و معنی از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده (که در سن بزرگی از سالخوردان جهاندیده پدید نیاید) ازان جوان‌بخت فرخنده طالع بظهور می‌آمد و پیوسته بنیت درست از حق پرستی گرد دلها میگشتند - و همواره در گرد آوری پراگنده دلان سلسلهٔ صورت توجه عالی می‌گماشتند - و پیوسته در استمالت طایفهٔ (که در شهرستان تجرد تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر و فنا پیش گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بیهمتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس[۲] از مجذوبان حق‌شناس مستغرق بحر شهود و محو دوام استغراق بوده درکنج عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوائی صورت و معنی از مواطع پیشانی مطالعه نموده بپادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب میداد - و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام‌بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجود دادبخشی و دلجوئی شکسته‌دلان و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند - روزے بحدود زمه (که موضعیست از مواضع دلگشای کابل) برسم شکار سوار شده بودند - بحسب تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(۲) نسخه [ط] این جوهر فرد نیک گزیده آید (۳) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [د] ملاس ·

چون پرتو مهم در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کررانی[۲] و ستکا هنگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاک رسوائي بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و [چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدي فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسر آمد؛ ازین سرزمین ظفر آئین دوستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اجلال فرمودند - و [چون بظهور پیوست که میرزا بحالیکه (سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجه هندوستان شده است؛ حضرت جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون ایام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار دلگشای ضمایر) جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علي قلي اندرابي بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ صحائف گلزار بمواجههٔ شاهکار نقشبند ازلي محترم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضرات رفیع الدرجات بشرف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهي (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقي است) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند ٭

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرت جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) دریخولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام رباني این تقاضا فرمود که آن نوبادهٔ چمن خلافت را بظاهر روزے چند از خود[۳] جدائي تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ج] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند ٭

وقت مقاومت و قدرت مقاومت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعتدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بغاست و تاراج روند) هرآئینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می آمد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می‌آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا انشانند - جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمدخان جلایر و سلطان محمد قواق و شیخ بهلول و شاه قلي نارنجي را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند ٭

چون قبائل جابجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علي قلي خان و بابا خزاري (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوي میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علي سایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می‌برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بغارت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بندکردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلي خان نارنجي از مدعیان این معني ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۴) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردنه (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علي قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازي (۸) نسخهٔ [ط]

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور
میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم
و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیر بودم - و چند مرتبه
بدستور مذکور حرف سرائی فرمودند ٭

و دران ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه
کسی از خوشامد گویان تیره رای (که جز سود و زیان خود نشناسد - بلکه سود خود را در زیان خود
داند) اظهار کردے (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند)
بغایت ناخوش می‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می‌نمایند
حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهی خبرے داشته باشند - بشقار شدن حضرت جهانبانی بدِ من
می‌اندیشند - و سود دنیاوی مرا در زیان دینی می‌اندوزند - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته
سر شور افزائی دارند - چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش
و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس
با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود
بنازم خرد والا و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را - و بالجمله بزرگی
و بختیاری از طرز ماند و بود و نشست و خاست آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز
بسعی فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظر ایزدی را بادنی توجّهی در بدیهه
میسّر بود - و هر دانش و حکمتی (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد) این مظهر
غرائب قدرت را بے تامّل و تفکر دست میداد - حکمت بالغه ازین نور باصرهٔ سلطنت و خلافت
چشم امّید روزگار را روشن میساخت - و بر استقامت رای (۲) و متانت دانش این نور پرورد الهی
ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بوده همواره
درین حصن معنوی و حرز (۳) الهی از وصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند ٭

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صولت سرما بانتها پیوست - و معلوم شد
که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بسر میبرد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا و

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [د] حراست الهی ٭

بر عشرت اسپ تازي (که اعظم اسباب ریاست و سرافرازي ست) مي‌گماشتند - و گوي کمالات و هنر پردازیهای صوري و معنوي را بچوگان امداد قدسي و تربیت ازلي مي‌ربودند - و گاه از بال‌گشائیهای همت در فضای هوای حق‌شناسي هوس کبوتربازي بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربائی دلهای رمیده دانه مي‌افشاندند - و از شوق و وجد ظاهري این مشتي بال و پر بمواجید ذوقي شهودي ارباب کمال بي پرده شوق پرداز عالم معني مي‌بودند - و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند پروازیهای تیزپران سمای قدس داشته در لباس بازي کار عبادت سامانی میفرمودند و گاه بسگ دواني میل فرموده بکار نفس مي‌پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آرائي ظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکي از حاضران بساط را راهبر میگشتند و هرچند (در پردهٔ بیگانگي تکاپوی میفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند) امّا خوشخوئي و روشنائي را نتوان پوشید - پیوسته فر ایزدي از ناصیهٔ سعادت پیرای آنحضرت میتافت - و شمائل پیشوائي صورت و معني از چهرهٔ نوراني آن برگزیدهٔ حق هویدا بود •

روزے بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یکي از خدمتگاران نزدیک سگان شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعین فرموده بودند - که آهوان را رانده به بیابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسید جمعي (که بسگ نفس شوم گرفتار بودند) از کوتهي دریافت صغرسنّ صوري را پیش نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقیقت معامله آگاهي شد سلطنت معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن‌سالان کار دیده متنبّه شده انگشت حیرت در دهان ماندند - چون این واقعه بسمع اقدس[۳] حضرت جهانباني رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بسلطنت عُظمی رسیده کامیاب دولت جاوداني میشوند - شاهم خان جلایر میگفت که روزے حضرت جهانباني به بندهٔ حکم فرمودند - که رفته خبر بیار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند - روی نوراني آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان مي‌نماید که بخواب رفته‌اند - و در باطن با مقدّسان ملأ اعلی در گفت و شنود اند دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش مي‌درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور میرسد - و گاهے در[۴] همان حال از زبان گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق‌شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همایون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که بندے از بسیار گفته آمد از زبان •

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او بایں خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوریِ رسمي آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجهٔ کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیراندیشانِ نیکذات بودند سخنِ شنوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید تا آنکه درینولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّاني چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّاني قرعه درمیانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد[2] بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت ٭

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعینِ معلّم درینجا از بابِ رسوم و عادات است نه از فنِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پروردِ ایزدي را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجهٔ تعلّمِ[3] صوري نبود - و عمدهٔ حِکَم و مصالحِ بے میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي ست - که تکاپویِ بشري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بحضوریِ ظاهري و فراوانیِ دولتِ صوري اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي[4] افتاد - و ازآنجا (که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود امّا اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقت نادرِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرّج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگي و تماشائي بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بےآبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] منفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضے] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد ٭

از نظر تردهای میرزا بود - دیگر خالدبن دوست سهاری(۲) بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در نادون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطهٔ آنکه تندمزا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهی نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و آنانکه چنان است که دران رهگذار نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پردهٔ از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدسگالان غفلت گشت ۰

۰ چون موضع بهسود مخیم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که(۳) دران عشرت‌سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته دران‌حدود کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه‌گاه موکب عالی بود - میرزا از بی‌استطاعتی هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمینداری پناه میگرفت - و از منقصت فطری (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی‌نعمتی محروم بوده) همواره اندیشهای واهی و خیالات محال بخود راه میداد ۰

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش‌آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد - نه(۴) بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرور را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود ۰ ۰ شعر ۰

۰ غافل منشین نه وقت بازیست ۰ وقت هنر است و کارسازیست ۰

اول پیش ملازاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ عالیهٔ حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاری (۳) نسخهٔ [د] که دراینجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه ۰

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضي مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگي و فرمانروائي از پیشاني نوراني آن نوباوهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام حوالي جایگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهي فرمودند - تا ورزش فرمانروائي نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوي استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامي (که در ملازمت حضرت جهانباني سوار دولت میرفتند) دستار آن نوردیدهٔ دولت (که افسر تارک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج اختیاري خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل جستهٔ ایام تاجداري و فرماندهي شاهنشاهي را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند - حق جل و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (که عمر بقي و عیش ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرت شاهنشاهي (که نور پرورد الهي اند) درگرد آوري دلهای مردم چنان آثار بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند • شعر •

• الهي تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتي را درنگ است •

• ممتع دارش از عمر و جواني • ز هر چیزش فزون ده زندگاني •

و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند) اسامي گرامي ایشان بدین تفصیل است - محب علي خان - ناصر (۲) قلي خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه تقبائي - سمانجي - قرغوجي (۳) - جان (۴) محمد تقبائي - تاج الدین محمود باربیگي - تیمور تاش - و مولانا ثاني که ثاني الحال بخطاب ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بار توجه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخهٔ [ج] قرغوجي (۴) در [بعضي نسخه] خان محمد •

(که نظر بران شست‌آویز افتاد) دانست که قضیّه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است ٭

القصّه روحِ میرزا دران تاریکیِ شب بناداستگی بعدم‌آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - دربن اثنا بعضی از نوکرانِ میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآمد - که افتادهٔ ظلماتِ سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - ازروی صبر و آهستگی (که شعارِ خرد منشان است) میرزا را برداشته بخرگاهِ ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از حسنِ تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا ترددِ بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده - کسی دربن نواحی شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئی برآمده از جانبِ میرزا مبارکبادیِ فتح میرساند - و بر خاطرِ اشراق پذیرِ حضرتِ جهانبانی پرتوی ازین معنی تافت القصّه تابوتِ میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقدِ مقدّسِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس‌مکانی پایانِ پای آنحضرت مدفون ساختند و ملّا خرد زرگر (که از منتسبانِ میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست ٭ ٭ شعر ٭

٭ شبی خونِ جگر بر مردمِ چشم شبیخون زد ٭ سپاهِ دیده[2] از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد ٭

و این تاریخ نیز ازوست ٭ ٭ شعر ٭

٭ هندال محمّد شهِ فرخنده لقب ٭ ناگه ز قضا شهید شد در دلِ شب ٭

٭ شبخون بشهادتش چوگردید سبب ٭ تاریخِ شهادتش ز شبخون بطلب ٭

(٩٥٨)

و میر امانی[3] بطریقِ تعمیه این تاریخ گفته که ٭ ٭ مصراع ٭ ٭ سروی از بوستانِ دولت رفت ٭

(٩٥٨)

و ولادتِ میرزا در (٩٢٤) نهصد و بیست و چهار بود - و دربن باب گفته اند ٭

٭ مصراع ٭ ٭ کوکبِ برجِ شهنشاهی بود تاریخِ سال ٭

(٩٢٤)

و حضرتِ جهانبانی روزِ دیگر ازانجا بهبسود نزولِ اقبال فرمودند - که خاطرِ جهان‌پیرای یکبارگی از شورشِ فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملکِ کابل را بفرِ موکبِ عالی مهبطِ امن و امان سازند ٭

---

(٢) نسخهٔ [د] سیاه دیده (٣) نسخهٔ [ط] و در تاریخ این مسافر ملک‌بقا میر امانی قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود ٭ قطعه ٭ شاه هندال سرو گلشن ناز - چون ازین بوستان بجهت رفت - عالمی را بیاد سرو قدش - بر فلک دود آه حسرت رفت گفت تاریخ قمری نالان - سروی از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر امانی تعمیه بطریق ٭

و نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هرکدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ و کناره (۲) بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامکار گشته لوای جمعیت برافراختند - خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب‌آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت - آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی برآید زمانی دیگر درد اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد ● ● شعر ●

● فلک چشم از صبح روشن نکرد ● که شام از شفق خون بدامن نکرد ●

نه شادی‌را درای مجال مهلتی - و نه اندوه را درای رخصت اقامتی - میرزا اگرچه ازین جهان بی‌ثبات گذاشتنی و ازین سرای بی‌بقای گذشتنی درگذشت - اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام عالم صورت شد - و هم در عالم معنی بلندپایه گشت - زهی اندک‌پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چندین درجهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدن حق‌شناسی بودند) از فوت چنین برادری ارجمند آن‌مقدار متحسر و متأثر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خرد والا و دیدهٔ دوربین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گر خود آمدند ●

و شرح این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمعی کثیر از افغانان درون مورچل میرزا درمی‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم سراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندی دیگر شرمندهٔ نامردانگی و خجلت‌زدهٔ بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی بنفس نفیس آویخت و بزور بازوی همت آن (۳) اژدر مدبررا انداخت - برادر آن تیره‌بخت جرنده (۴) نام افغان از قبیلهٔ مهمند به پیکان زهرآلود میرزا را مسافر ملک تقدس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شست‌آویزی (که شستهای خاصهٔ میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بیدولتی باخته است - و تقریر واقعه نمود - میرزا را

---

(۲) در [بعضی نسخه] از گوشه و کنار بدر رفت (۳) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - و نسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبررا (۴) در [بعضی نسخه] خریده ●

از خبر شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفهٔ از اوباش در حدود جوی شاهی سر فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جاگیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیان حق‌شناس و نعمت شناسای شفق پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه مواکب عالی میرزاکامران بناکامی خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانی (که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یکهای اخلاص‌پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آبه (که درمیان سرخاب و گندمک واقع‌ست) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقاومت جنگ صف نمی‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمد از روی هژبری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد) بار رسید - و ثبات پائی نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضع چهرباره [۲] (که از تومان نیک‌نهار[۳] است) مضرب خیام دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست) مورچلها قسمت شده خندق و دیوار بستن[۴] سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد. حضرت جهانبانی آئین آگاهی بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیهٔ (که عقب دولتخانه بود) سوار دولت شده ایستادند - و غرهٔ جبههٔ عظمت و درهٔ افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبهٔ علیه هرکدام در مورچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول (که در مورچلها[۵] گشته اهتمام میکرد) تیری بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر (که آئینه دار عالم است) از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چرباز (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ج] پستی (۵) در ۶ نسخه ملحا را .

بهیمی و سبعی را (که در باطن از دولتخواهی ایشان مژدگان داشت) ببند کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفته - و تتمهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوایل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج عناصر[۲] بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بنامرد سر برداشته فتنه انگیزی و فساداندوزی میکردند) جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهے بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانبانی از راه بادنج باغ یاران نزول سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالی بنواحی بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بحضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن محال را باو واگذاشتند - و درین ایام بوسیلهٔ خواجه عبدالصمد شاه ابوالمعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می‌انداخت - و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه مجملی از بدمستیها و ازسر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - وشهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزے چند درزاویهٔ خمول وگمنامی بسرمیبرد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [ن] باریح ٭

نمود - و بعد ازین بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاهِ میرزا بود) نهضتِ عالي اتّفاق افتاد
باوجود آنکه (بنازگي چندين تقصيرات حاجي محمّد بخشيده بودند) آن قبائحِ خود را ناکرده
شمرده باز در غدرهای تباه‌تر گامِ جرأت نهاد - و حرکاتِ شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطرِ
مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلقِ عظیم و فضلِ[۲] عمیم درگذرانیدند - و چون رایتِ اقبال
بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگنهای کنورنورکل[۳] گریخت - و هر کدام از متمرّدانِ فتنه اندوز
بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی نظار بر سرِ میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدودِ
کنورنورکل بخود قرار نداده بجانبِ نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه
برمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت نظر بر مصلحتِ کل و فراغتِ عام و حصولِ امن انداخته حاجي محمّد و برادرش
شاه محمّد را (که در بد آموزي و بی‌اندامي استادِ حاجي محمّد تواند شد) حکمِ گرفتن فرمودند
و این دو برادرِ حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز
طریقِ ناسپاسي سپرده در عوضِ کالای فاسدِ خود بهای فراوان چشم داشته کفرانِ نعمت مینمودند)
گرفتارِ ادبارِ خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرطِ عدالت فرمودند که این خدمت فروشانِ
پست فطرت در مدّتِ ملازمت بطوع یا کره خدمتي (که کرده باشند) در طوماري بقلم آرند - و یکی
از حقیقت‌شناسانِ بساطِ ملازمت جرائم و گناهانِ ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزانِ عدالت
حقیقتِ احوالِ این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمالِ حسنهٔ ایشان نانوشته ماند
و از سیّآت آنچه (در محضرِ تحریر آمد) صد و دو گناهِ بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سببِ
بستن و کشتن و بی‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي ست که از نیکوخدمتي هراسنده
و لرزان میباشد - که مبادا در راهِ خدمت نظرش برکار افتد - یا ساده[۴] لوحی را مظنّهٔ خدمت فروشي
یا بدمنشي در حقِ او استوار گردد - و هرچند شایستگی خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فراوانتر
و یک آدمي ست که نا کرده را ببهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش داده
و از ابله طرازي چشم بر احسان داشته درمقامِ خود آرائي مي‌درآید •

و چون باین محاسبه حقیقتِ نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوارِ
بادفراهِ بدبهای خویش اند - و وقت است که از خبثِ وجودِ ایشان دامنِ روزگار پاک شود) نفسِ

---

(۲) نسخهٔ [ر] فیض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کنورنورکل - و در [بعضِ نسخه] کنور پوررکل - و در
[آئین اکبري] کنیرنور تل (۴) در [بعضی نسخه] تا سادة لوحی را •

و بوعدهٔ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را بآن حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضارا بیرام خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجی محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبالِ رفته گریزانه اظهارِ محبّتے نمود - که بهانهٔ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش[2] (که همراهِ حاجی محمّد خان بود) اشارتے اخفای کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ[3] عزیمتِ رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ شهر بر سرِ چشمهٔ فرود آمد - و حاجی محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر بر آمدنِ خود و آوردنِ حاجی محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانبانی چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجی محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ لمغان کشید - روزے حاجی محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانهٔ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را ببابا قُچقار رسانید و از دامنِ کوهِ بهزادی و بلندری[4] بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این حال راياتِ نصرت اعتصامِ حضرتِ جهانبانی (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام خان بعزِّ بساط بوس سربلندی یافت - حضرتِ جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقبِ میرزا می‌نمائیم - تا یکبارگی خلقِ خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجی محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزانی داشته بیرام خان را بحاجی محمّد تعیین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگی که بیاید حاجی محمّد را بیارد - بیرام خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجی محمّد در موضعِ کلکار[5] آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن فرمانروای جرم‌بخش عذرخواه آورده استعفای جرائمِ او

---

(٢) نسخهٔ [و] میرحسن - و نسخهٔ [ط] میر محمد حسین (٣) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(٤) نسخهٔ [ح] للندره ودر [چند نسخه] للندر (٥) نسخهٔ [و] کلنکاره

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکمِ عالي شد که میرزا عسکري را از راهِ بلخ متحملِ سفرِ حجاز بنده - میرزا سلیمان مقدمِ فرستادهها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فرو نگذاشت - و امتثالِ امرِ عالي نموده میرزا عسکري را بجانبِ بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودنِ این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفرِ دور و دراز نهاد - و در سالِ (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمرِ او پر شد - و مسافتِ زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرتِ جهانباني را بآمدنِ مقدساتِ بیگمان و رسیدنِ ارکانِ دولت و کلانسال شدنِ آن عفت قباب قرار داده با عرضهداشتی مشتمل بر عجز و انکسار آیندهها را باحترام باز گردانید •

توجهٔ موکبِ مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعتِ خامسه گفتهاند) هرکه (بعادتِ بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بےاختیار است - فکیف جمعي که در نهادِ خود بداندیش و شرارتانگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حقاساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادتِ خود مایل گشته حرکاتِ ناخوشِ خود را وسیلهٔ جزای خویش گردانید - و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد • و حضرتِ جهانباني (که آرامبخشِ زمین و زمان بودند) فرو نشاندنِ این شورش را از عبادات دانسته عزیمتِ توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربانِ بساطِ عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشورِ عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمتِ بداندیشي بنورِ حقشناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکابِ عزیمت آوردن بمسامعِ عز و جلال رسید که میرزا کامران با چلدے از اوباشِ بےسرو پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالیِ جلالآباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدنِ حاجي محمدخان مقید ناشده بسرعتِ تمام بصوبِ جلالآباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماعِ این خبر از روی سراسیمگي فرار نموده - و باز خود را بصحرِ درهای کوه کشید - و ازانجا براهِ بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکے داشت •

و سرگذشتِ حاجي محمد آنکه چون ایامِ ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطنِ خبیثِ او بیشتر از پیشترِ بظهورِ آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایتِ ناراست

ببدترین حالی (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان(۲) داشت)
با هشت نفر (که آق سلطان برادرِ خضرخواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و تتلق قدم
و علي محمّد و جوکي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانبِ ده سبز خود را سراسیمه
در میانِ افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمّد خان و خضر خواجه خان و جمعي
(که بتعاقبِ آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتنِ میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان
سرِ راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسی بشناسد) چارضرب زده
بلباسِ قلندري خود را بملک محمّد مندراوري(۳) (که از اربابِ معتبرِ افغانان است) رسانید
و او حقوقِ سابقِ میرزا را منظور داشته در مراعاتِ احوالِ میرزا شد - و میرزا ازین حوادث
(که هریکي نزدِ هوشمند تازیانه ایست قوي از بهرِ عبرت گرفتن و از خوابِ غفلت بیدار گشتن)
اصلا متنبّه نشده باز برسرِ غفلتِ خود شتافت - وطایفهٔ از سپاهیانِ آدم صورت (که نه دلِ حق شناس
داشتند - و نه چشمِ حیاسرشت - و همیشه کارِ ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای
ادبار گردِ میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلّی رسید اهلِ نفاق را بازارگرم و ارباب
اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتشِ آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمّد خان
بےرخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرتِ جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمالِ قدرداني
اینچنین حرکتِ شنیع را نازجنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهتِ دفع و رفعِ میرزا کامران
جمعي از ملازمانِ عتبهٔ علیّه مثلِ بهادر خان و محمّد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعي کثیر از بهادرانِ
جانسپار را تعیین نمودند - چون عسکرِ اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسرِ درهای علیکار(۴)
و علیشنگ(۵) کشید - اُمرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانبِ افغانانِ خلیل و مهمند
پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواجِ قاهره از موضعِ
غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطرِ اقدس فی الجمله از شرارتِ میرزا قرار یافت
بجهتِ مزید استیناسِ میرزا سلیمان و ازدیادِ عواطفِ خسرواني نسبتی بخاطرِ اشرف راه یافت
خواجه جلال الدّین محمود و عفّت مآب بي بي فاطمه را بجهتِ خواستگاریِ خانم صبیّهٔ میرزا سلیمان
بصوبِ بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرتِ جهانباني قرار یابد خاطر از مهمّ بدخشان
مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتّفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [۵] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثرنسخه] علکار (۵) در [چندنسخه] علیسنگ •

از آنها هرامنمکی ظاهر شده بود) صلاحِ حالِ آنها و مردم منظور داشته بیاما رسانیدند - و همّتِ والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمولِ شرائفِ عنایات ساخته رخصتِ بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهتِ عنایتِ خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهیدِ بساطِ نشاط بسرافرازیِ مقدّماتِ مواصلت اختصاص بخشیده ببدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمانِ معهود بآئینِ شایسته عفّت نقاب بخشی بانو بیگم را (که صبیهٔ قدسیهٔ خاندانِ خلافت است) لوازمِ انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیرِ جهان آرای بتمشیتِ انتظامِ مهامِ حال و مآل داشته هر کدام از ملازمانِ عتبهٔ خلافت را بفنونِ مهربانی شرفِ اختصاص بخشیدند ●

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي ●

دریندولا (که بتائیداتِ الٰهی دارالملکِ کابل مقرِّ ارائکِ سلطنت و مهبطِ انوارِ خلافت شد) بجهتِ انبساطِ خاطر موضعِ چرخ را (که از تومانِ لهوگر است) نامزدِ حضرتِ شاهنشاهي ساخته بآن نونهالِ بهارستانِ اقبال عنایت فرمودند - کارشناسانِ آگاه دل ازین عطیهٔ غیبي بفرمانبرداریِ چرخ فال زده کوسِ شادماني بر چرخِ نهم بلند آوازه کردند - و وکالتِ درخانه (که اعظمِ تربیتها و اشرفِ خدمات است) بحاجي محمّد خان مقرر فرموده اصلاحِ مزاجِ او فرمودند - امّا ازانجا (که او از تنگ حوصلگي بدمستِ شجاعت و مغرورِ اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست اورا همواره در زندانِ غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار (که کارِ مستان است) بظهور مي‌آورد - و حضرتِ جهانباني از علوِّ همّت و فراخیِ حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیّتِ خیرِ آن فرمانده کامکار آن بود که نهالِ وجودِ انسان را (که دستِ پروردهٔ صنعِ یزداني و نهالِ برومندِ چارچمنِ تقدیر است) بهر لغزشے از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسیکه درمیانِ اقران بفزونیِ عقل یا فراوانیِ شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفاتِ کمال و صنائعِ شریفه امتیاز داشته باشد - امّا آن بدگوهرِ بیدولت از تیره بختي و بیخردي این را زبوني انگاشته از اسبابِ مزیدِ جاهِ خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماضِ نظر فرموده مشمولِ عنایت و التفات میداشتند ●

و بالجمله دران ایّامِ سعادت فرجام پیوسته ابوابِ داد و دهش و اسبابِ لطف و قهر (که سررشتهٔ نظامِ عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیّت بخشِ پراگندگیهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضعِ اشترکرام

اما خاطر قدسي مظاهر از رهگذر آن گوهر تاج شهرياري و اكليل تارك تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - كه بسمع اقدس رسانيده بودند كه اين نوبت ميرزا كامران آن والا قدر عالي شكوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزع و تفرق به هيچ گونه تسلي نميشد تا آنكه حسن اخته آن كاخ گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن دور ديده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شكر بجاي آوردند و از غايت ذوق بےاختيار آن نور پرورد الهي را در بر گرفتند - و بعد از اداي آداب شكرگزاري بصدقات و خيرات (كه شكر نعماي ست) اقدام فرمودند - و دلهاي غربا و فقرا و ارامل و ايتام را بفيض احسان و انعام بدست آوردند - و هريك از بندهاي جانسپار را (چه از رهگذر كاميابي ديدار آن قرةالعين خلافت - و چه بعنوان جلدوي نيكو خدمتيها) بتفقدات خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبان مقدس حضرت جهانباني گذشت كه بعد ازين در هيچ يورش ازين نوبادهٔ چمن خلافت جدائي نگزينيم - كه درقدم سعادت‌اثر او هزاران دولت و ميمنت مطوي ست و درين يورش اين فتح ارجمند را از ميامن قدوم(۲) اين گوهر والا ميدانيم - و مقارن اين حال مسرت طراز دو شتر صندوق‌دار بےساربان در جنگ‌گاه پديد آمد - حضرت فرمودند كه هر كس آنجا ميگيرد آنجاي ما همين دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند كه شتران را بنشانند - و بارگشايند - و ببينند - كه درين صندوقها چيست - از اتفاقات حسنه آنكه كتب خاصهٔ بادشاهي (كه در جنگ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و كمال درين چند صندوق بود - ديباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم مير بيوتات (كه افروزندهٔ آتش فتنه بود) در اشتعال نائرهٔ اين قتال بآتش اعمال خود سوخته موجب تسكين سورت شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي در باغ چاربكاران مجلس‌آراي عيش و عشرت بودند •

چون (بميامن توفيقات ايزدي ابواب نصرت گشوده گشت - و شورانگيزان فتنه‌اندوز سزا يافتند) بساعت خجسته روز ديگر كابل مهبط بركات قدوم گرامي و مورد سعادات جاوداني شد - اول در ارك كابل نزول سعادت اتفاق افتاد - و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دريافته شادكاميها بظهور رسانيدند - و بعد ازان بطريق معتاد آرته باغ را بقدوم ميمنت بخش طراوت بخشيده درانجا بسرانجام ولايت و رعايت رعيت و مراعات نيكو خدمتان يكدل و برانداختن منافقان دو رويه اهتمام فرمودند - ديندار بيگ و حيدر دوست و مغل قانچي و مست علي قورچي را (كه بكرات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهر والا •

و قلب و مقدمه) توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر را بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - و التمش بتردد حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکری - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر مهباکه[۲] و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلو ریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیشدستی نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیان جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائی سرگرم کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه قرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد که سر شوریدهٔ این حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید[۳] و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولی از مخاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آرد) که قنبرعلی بهاری[۴] (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و می‌شکافد - و سر او را بریده بملازمت می‌آرد •

درین عرصهٔ دارو گیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین‌کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج[۵] بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعی (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکری بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحی (که مقدمهٔ فتوحات بی‌اندازه تواند شد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادمانی شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاری (۵) نسخهٔ [ح] باونج •

چون موکب عالی نزدیک لشکر کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله‌فهمی
آمادهٔ پیکار گشت - و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد - چون مسافت اندکی ماند
حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجلهٔ
سادات ترمذ بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت
و اقبال تواند شد) فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن
از فرزانگی دور است - حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را
مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیر - و در تسخیر هندوستان یکدل شده
همراهی گزین - سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - اما بشرط آنکه
(چنانچه مدعا از آنحضرت تعلق دارد) کابل بمن متعلق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده
متوجه تسخیر هندوستان میگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را
مرتبهٔ دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ
مصمم است - و مستدعاهی که راه یکجهتی سپری) صبیهٔ رضیهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای
خلافت (یعنی حضرت شاهنشاهی) درار - تا کابل را بآنها عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفاق
و اتفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محل شرور و آفات شده)
مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست
که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت‌افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد
لیکن قراچه [illegible] (که مدار کار و بار میرزا او بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل ·

القصه درین روز چون شتر پدرز مقابل میرزا بود (که ارباب دانای اخترشناس مواجههٔ
این جنگ‌کردن خود را بدست خود شکست دادن است) میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر
می‌انداخت - و لشکر فیروزی‌مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجی محمد خان نمیخواست
حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند - و دولتخواهان حسابدان همت
در نصرت بسته عرصه‌آرائی نبرد را سعی مینمودند - درین (۳) اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر
(که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت
پیوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند - (۴) نیمی از روز گذشته بود
که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویهٔ صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره

---

(۲) در [چند نسخه] بابنها (۳) در [بعضی نسخه] که درین اثنا (۴) نسخهٔ [د] پاسی از روز ·

و دشمن همه متحد القول و متفق الكلام بودند) بجهت خجستگي ذات و ميمنت قدم يا بجهت
مزيد احتياط و مصلحت ديگر همراه لشكر گرفت - و ندانست كه ايزد جان‌بخش جهان آفرين
خجسته‌گوهران كونين را (كه در ذات اقدس وديعت سپرده) بركات او بدوستان عايد است
نه بدشمنان - كوران را از تموزها چه فروغ - چون كلام طغياني بانجام رسيد سلسلهٔ مقصود جنبانيدن
و بقيهٔ سوانح مدتيهٔ حضرت جهانباني را برشتهٔ اجمال كشيدن ناگزير است •

معاودت موكب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني از بدخشان و محاربه با ميرزا كامران - و قرين فتح نزول اقبال بكابل

چون از بيماري روز افزون و همت جهانگشا عرصهٔ اضطراب مخيم مرادات اقبال حضرت
جهانباني شد - و سعادتمندان بدخشاني بسعادت كورنش مقدم والاي آنحضرت را شرف روزگار خود
دانسته بملازمت شتافتند (چنانچه نگارش يافت) آنحضرت در اندك فرصتي سامان لشكر
و سرانجام كارزار نموده با خاطر حق‌شناس و رايي نظام‌بخش از راه كتل هندوكوه عزم توجه
مصمم فرمودند - چون گروهي از منافقان تيره‌راي قرين ركاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام
جوانان و اطمينان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمين طبيعت روزگار نشسته سوگندے
(كه در ظاهرپرستان سلسلهٔ صورت معتبر است) درميان آورده درمقام آن شدند كه هر گروهي را
بطرزي مخصوص سوگند دهند - كه در يكجهتي و يكدلي همراهي نمايند - و فرمودند كه (اگرچه
نگارندهٔ صور حقائق اشيا قلم صنع الهي است - و پديد آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات برجادهٔ
صدق و صفا توفيقات ازلي - و خاطر ملكوت‌ناظر ما از همه جمع است) ليكن ميخواهيم كه دلهاي
اهل روزگار (كه جز سبب در نظر ندارند) از يك بحقيقت گرايد - و چهرهٔ راستي در آيينهٔ احوال ايشان
جمال درستي نمايد - درين اثنا حاجي محمد خان كوكي (كه نه عقل ادب شناس داشت
و نه دل اخلاص‌گزين) بعرض رسانيد - كه بطوريكه حكم ميشود همه سوگند ميخورند - ليكن
آنحضرت هم قسم ياد كنند كه آنچه (ما دولتخواهان از عالم خير انديشي صلاح دولت در كارے
به بينيم - و بعرض رسانيم) گوش توجه داشته بعمل درآورند - ميرزا هندال (كه از عالم عقيدت بهره
و از ملك معامله فهمي نصيبه داشت) گفت حاجي محمد اين چه طرز حكايت گفتن - و كدام
قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال اين سخنان گفته‌اند
آنحضرت (كه معدن مروت و بحر فتوت بودند) فرمودند كه همچنين باشد - هر طور (كه خاطر
حاجي محمد خواهد - و از عالم دولتخواهي بعرض رساند) آنچنان كنيم - بعد از تشييد مباني عهد
و تاكيد معاقد ميثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

و دریغیا شخصی جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آوردن جیبه اندیشهای تباه

بے تہ را بخاطر راه داده از غرط شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود

قاسم‌خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در استحکام مبانی قلعه داري اهتمام نمود

و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبه مدد نما فریب میداد او حبل‌المتین عقیدت و اخلاص

حضرت جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ

آنحضرت را فرستاد - و بعقد عهد و پیمان نادرست و حروف و حکایات فریب آمیز بازي‌داده

قلعه را گرفت - و آن نوبادهٔ چمن کاینات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعني حضرت شاهنشاهي را

(که بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوار خلافت ایزدي از مرآت

ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقید ساخت - امّا حمایت ایزدي (که مقارن

احوال دولت اشتمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني

در کنف حراست و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگهباني میکرد •

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر مي‌بود

و میرزا عسکري را حوی شاهي (که اکنون بسعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهي

نامده بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میان هندوستان

و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مُبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب

ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي

به یاسین‌دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باولیای دولت

پادشاهي درمقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان علي دیوان را مقید ساخت - و دست تطاول گشاده

بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توجه

موکب پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچه

و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدّي سامانے (که سر بےسامانیها باشد)

بهم رسانید - غافل ازینکه • • شعر •

• درم بزور ستانان زر بزینت ده • بنای عمر ندانند و بام قصر اندای •

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانباني از بدخشان

بصوب کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعداد

تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهي را (که آثار

سعادت و اقبال از ناصیهٔ درانش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و درین منزل میرزا هندال بدولتِ ملازمت سربلند شده بتقدیمِ مراسمِ پیشکش سرافراز گشت و ازآنجا اندراب مخیّمِ سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادتِ کورنش مشرّف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید بیشتر ازانکه (حضرتِ جهانبانی سرانجامِ لشکر فرموده متوجّهِ تسخیرِ کابل شوند) گذارشِ قلم باحوالِ میرزا کامران از ابتدای فریبنده تا برآمدنِ او از کابل (که مقدّمهٔ جزای کارِ اوست) ناگزیر است - تا تشنه لبانِ بادیهٔ سخن را از منهلِ این تتمّه سیرابی حاصل شود ◦

چون (کارگرانِ قضا و قدر بجهتِ تشیید مبانی دولت ابد پیوندِ پادشاهی و تخریبِ بنیانِ اصحابِ نفاق آنچنان فتحی در لباسِ کسر و آن طور شادیئی در روشِ غم از مکمنِ بطون بموقفِ ظهور آوردند - و حضرتِ جهانبانی باهتمامِ مخلصانِ جانسپار متوجّهِ ضحّاک و بامیان شدند) میرزا کامران از سنوحِ این امرِ غریب (که در مخیّلهٔ او نگذشته بود) در تعجّب ماند - و اهلِ نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معاملهٔ ناسره از آمدنِ این هرزه کارانِ بیوفا سرگرم و خوش‌وقت گشته دستِ جفا بر اهلِ وفا (که کمالِ اعتصام بذروهٔ اخلاصِ پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محلِّ محاربه بابا سعید قراچه ذوالفقت را زخمی پیشِ میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقتِ حالِ وخامتِ مآلِ او پرسید - جواب داد که بابا سعید ندانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقّداتِ ناپایدار آن مکّارِ بیوفا را تسلّی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را (که از مخلصانِ فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چنین مخلصِ درگاه را بدستِ خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضورِ او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دارِ گنجینهٔ اخلاص در راهِ رایِ نعمتِ خود جانِ رفتنی و حیاتِ شدنی را بنقدِ وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادتِ سرمد بزم آرای مخلصانِ عقیدت منش گشت - و تاخجی بیگ را (که از امرای معتبرِ چغتی در گروهِ اهلِ حقیقت معدود بود) آوردند - بےملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقتِ زخمی‌شدنِ حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده باهین دولت و مقدم کوته و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که دادِ حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقانِ نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاده - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا [۲] و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ‌گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمده

---

(۲) نسخهٔ [ه] بدلاسا آوردند ◦

دربین‌راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچي و سانقاجي (۲) (که درانحدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم‌رسانیدند - و شب در نزدیکی بیت آن‌مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح‌آن بدولت سوارشدند خبر رسیدن‌کاروان عظیم بسرکردگی میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمده‌های کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این وفود غیبي مقدمهٔ فتوحات آسماني شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین معاونت و امداد این‌چنین والا حضرتے را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلي دانسته بعضي از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند - و بخشِ هرکدام از میرزایان بدخشان‌را نیز جدا فرمودند - و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کهرد مورد مواکب اقبال شد - طاهر محمّد پسر میرخرد آنجا بود - قدوم گرامي را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از ختنی (که داشت) یا از ساماني (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنار آب بنگي (۳) نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرف آب شخصے فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه‌است - چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - ودرمیان شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال‌الکم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسے ایشان‌را ندید - مردم میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده‌بودند) یافته پیش میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب‌داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که نور ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادي‌ختنجان (۴) فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [اح] تولکهي وسانقاجي (۳) در [بعضے نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اري ختنجان ونسخهٔ [ح] اوري چشمان ◦

جبه را از بالای والای خود فرود آورده بمحمد خان سپردند - او از ساده‌لوحي جبهٔ خاصه را انداخت
روز دیگر بمهارسه از ملازمان درگاه بدرگاه ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین
و سبزوں قاقشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بچنداولي و خبرگیري کابل رویه فرستادند
و دیر از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت - و او دران روزبازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب
قوربیگي سرفراز شد - و جمعی از معتبران را طلبداشته کنکاش فرمودند - حاجي محمد خان
(که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را بیشتر از دیگران در کانون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید
و پایهٔ قبول نیافت - و گروهے از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال
و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام امور نموده توجه کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ
از بهادران جانسپار میراخور بردای و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز
نفاق کوته‌اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت است - و ما سعادت‌یافتهای بارگاه جانسپاري
و فدائیان عرصهٔ حقیقت‌گذاري در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار مي‌آئیم - ایتی دولت
آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم - امید واثق که بے رفتن
بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعے کثیر از تربیت یافتگان
درگاه بتازگي معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان
صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجي محمد شاه محمد برادر خود را
با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدست مقدس خود منشور
سلامتي خود آنحضرت شاهنشاهي نوشته باو سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزباني
نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالي دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را
بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودي میسر خواهد شد) در نگاهداشت
غزنین مساعی جمیله نماید - هرچند (مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را
از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بے ثباتان سپردن است - و صلاح
کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش
میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاسوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود)
آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمهرد
عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامي جدا شدند - و جمعے (که
نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامي بوده کمر خدمت
بعزم درست بر میان وفاداري بستند ॰

که هم در سرِ این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخشِ رخمي را در میدانِ کارزار چنان جولان داد که دمار
از روزگارِ آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحامِ کشاکش و هجومِ کشاکش زخمي از اسپ جدا شد
پهرتي درصدد شد اورا بکامِ دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیاتِ پدر کارِ غنیمِ اورا
تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرتِ
جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ (۲) سپاهِ موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرزِ کشتنِ ملازمانِ
درگاه و روانِ شدنِ ایشان توپ توپ بجانبِ مخالف حقیقتِ مکر و فریبِ آن سیه بختانِ تیره روزگار
معلومِ آن قدسي صفات شد - شجاعتِ ذاتي و بسالتِ فطري در جوش آمد - عنانِ جان ستان
از سرِ قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوجِ مخالف تاختند - و فوجِ دشمن از (۳) هیبت و شهامتِ
آن پادشاهِ والا شکوه متفرّق شد - از گوشهٔ تیرسه بر اسپِ خاصه رسید - و (۴) بیگ بابای کولابي دانسته
یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظرِ قهر برو انداختند - و بهمان نگاه
تیزدست از پا خطا کرد - و سپهرِ سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزاند
میرزا نجات اسپِ ابلقي (که سوار بود) بنظرِ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخشِ سعادت سوار شدند
و اسپِ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهّاب (که از یساولانِ معتبر بود)
آمده شرحِ بیوفايِ امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوِ خاصه را گرفت - که چه وقتِ تاختن است
از ازل چنین آمده که گاهے داوِ مراد از زلالِ آمال مالامال است - و گاهے از گردشِ چرخِ
دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد ●

آرے تقدیرِ ازلي (که منتظمِ سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّبِ دایرهٔ سفیدي و سیاهي ست)
بستگیها را کلیدِ گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا در ظلمت سرای
شبهای تاریک نگذرانند قدرِ جهان افروزی خورشیدِ عالمتاب ندانند - و تا لب تشنهٔ سرابِ بیابانِ
طلب نگردند بسیرابیِ چشمهٔ مقصود نرسند - مصداقِ این حال و منطوقِ این مقال واقعه ایست
که درین روز مانعِ احوالِ سلامت مآلِ حضرتِ جهانباني شد - و آنحضرت بجانبِ ضحّاک و بامیان
(که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب
و فرحت خان و محمّدامین و سبدل خان و چندے دیگر ملازمِ رکابِ نصرت اعتصام بودند - بمحمّد امین
و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي آمده باشند - و بواسطهٔ ضعفِ بسیاری تردّد و آسیبِ زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه]
پیک بابای کولابي ●

در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند) تدبیر این حرام نمکان شورانجت بر صواب پنداشته حاجي محمد خان کوکي و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چاپي بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلي نارنجي را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعي کثیر از ملازمان عمدهٔ اخلاص را بهراه سال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعي (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوال اقبال قرین پادشاهي را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانباني میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاري امرے دیگر مصمم ضمیر نیست ٭

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهي و فراواني لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روي ادراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بے‌شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب درهٔ قبچاق (که از توابع غوربند است) توجه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخته - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپچ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکے از رعایاي آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشي او بمسامع جلال رسانید - قراچه (که سرنفتهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم آنجماعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرائینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالي رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تدلل این منافقان تاریک‌درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفکنده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالي شرف نفاذ یافت که جمعي (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پاي همت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتي معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمد آخته[۲] (که از فدائیان درگاه بود) و محمد خان جلایر و جمعي دیگر از یکهاي جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخته (که تشنه جگر زلال جانسپاري بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جان‌ستاني اعدا تیغ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [ه] آخته بیگي ٭

چشمداشت آن دارند ؟ امّا مغلوب خوی تباه خود گشته این‌چنین نرد دغل بازي و بیوفائي با چنین صاحب پاکبازسه مي‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیرة رائي - انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمي رسمي چشند - آنچه از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چندین الطاف و عنایات اند - که یکی ازانها تمام عمر برای حق‌گذاري کافي‌ست) با صاحب و ولي‌نعمت بر خلاف آن سلوک مي‌کنند - واز بےفکري و بدرائي در برابر چنین پیش مي آیند آرسه کمیکه ز بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهور امثال این امور ازو چه بعید - و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب - چشم اخلاص این قوم بُصُبل نفاق (۲) بےنور شده - وسینهٔ محبت این فرقه بورم غرور تنگ گشته - حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکر آن نعمای نامتناهي - توسن نفس امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزور بازوی سرزنش لجام ادرا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنان اورا توان تاب داد ۰

بارسه بمقتضای سرنوشت آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را مَحطّ موکب مقدّس ساختند و ازانجا بچریکاران و ازانجا بآب باران نهضت فرمودند - اتفاقا دربن منزل جوی آبے بود حضرت سواره اسپ راندند - و جمعی از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روش ناخوش پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان فدائي شاه اسمعیل صفوي (که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن روباے بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي و جان‌سپاري بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند) بر زبان اقدس راندند کمان صالح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاه خویشتن‌داری تیره روزگاران بااین درجه - القصه قراچه قرابخت و مصاحب منافق و گروهے دیگر (که شعله افروز شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بےواسطه بموقف عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعاب جبال متعدّد - میرزا بامعدودے خواهدبود - دولتخواهان جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد که میرزا از راسه بدر نرود - و همگي خیال این بداندیشان آنکه سپاه فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانباني (که از لطافت سیرت و حسن سریرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق ۰

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از کابل و محاربهٔ بمیرزا کامران - و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک صدقي و نیک گماني را حدّے و نهایتی مي‌باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین[۲] مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حتم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند - ولوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و سپاه نصرت قرین استعداد براصل نماید - هرگاه اندیشهٔ این کار کرده شود از غدر و فریب ایمني خواهد بود - اگر (في الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتي پیش گیرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد یابد) هرآئینه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن میرزا بود) مصمّم گشت - و در اواسط[۳] (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رایت عزیمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي عنصر یعني حضرت شاهنشاهي را از فرط مهرباني در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسندگزین چار بالش عافیت ساختند - و حلّ و عقد کابل بعهدهٔ قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون (که پیوسته انگیختن شورش[۴] و آشوب پیش‌نهاد همّت فتنه سرشت ایشان بود) خوش‌دل شده مقدمات حق ناشناسي نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعی کثیر آمده مي‌بینیم و مردم یکجهت پادشاهي را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد ٭

بوالعجب کاریست که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نمیدارند (از عهدشکني و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے محابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمیگشایند - بلکه آن قبائح را از محسنات میشمارند - و از تدبیرات و گریزپاهای خود حساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را فهمیده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد هلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ط] شورش و فتنه ٭

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و یاری دادن طالقان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است) تدبیری پسندیده انگیخت - و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه - و بورش یخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدے داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه اندازد - بعد از کاوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و درین حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است - و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرف خود آورده - و اسحق سلطان را (که باو متفق شده بود) مقید ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قندوز ناامید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعے بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موصی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه (که بسرداری سعید بیگ بیرتارای آمده بودند) گذر آنها بر آردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بغوربت متوجه شد - که از راه ضحاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و از انجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون امرای نفاق‌پیشهٔ حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد ● ● شعر ●

● باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ● گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ●

امید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مسی زر اندود اورا بمعیار زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند ●

مبدل داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را (که درسم رسالت پیش حاکم لوران فرستاده بودند و خواجه بسبب بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادن او را برطرف کرده بازپرس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرسید علي (که در فنون تصویر و نقاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علي را (که بخطاب افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیواني جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت ه

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانباني از فرط شفقت و عطوفت ذاتي تقصیرات عقدهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي را سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانباني در کابل عدالت پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویت و نیک گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمر طبیعت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک سلسلهٔ مکر لو آمرای تنگ مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزا عسکري را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بے جنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم[۲] رفته منتظر پاداش الهي نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوے فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا هندال اولاً از راه فریب دوستي نما درآمده حرف یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داري دقیقهٔ فرونگذاشت - ومیرزا کامران (چون کارے نتوانست ساخت) باوزبکیه متوسل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم ه

مصاحب بيگ - شاه بداغ خان - شاهم بيگ جلاير - شاه قلي نارنجي - محمّد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهّاب ارجي[2] - باقي محمّد پروانچي - خالدين[3] ٭

و بعد از سه روز بسرچشمهٔ چهارچشمه اتّفاق نزول افتاد - و درین منزل محمّد قلي شيخ[4] کمال (که بدرهٔ راست افتاده بود) خبر موکب معلّی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عاطفت بنام نامي حضرت شاهنشاهي و مخدّرات تتق عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بيگ محمّد آخته بيگي روانه ساختند - و برشيد خان حاکم کاشغر (که پيوسته سلسله جنبان عقيدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عاطفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنيت محمّد کامران بمقتضای طبيعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجيح نموده جانب محبّت و دولتخواهي را بالکلّيّه فروگذاشت - و بسيارے از همراهان را همّت ياوري نکرد - لاجرم اين سفر بخاطرخواه هوای دولت ميسّر نشد - بلکه باعث مزيد ملال و کدورت خاطر گرديد و شکرانهٔ سلامتي کرده تصحيفهای ارجمند (که تسلّي بخش خواطر محبّت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج يافته بود - و ازانجا شب درميان بغوربند نزول دولت کرده شب ديگر بخواجه سياران ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ درود سعادت اتّفاق افتاد و حضرت شاهنشاهي کامياب استقبال شده درين منزل ادراک ملازمت گرامي فرموده مشمول انظار عنايات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سايه‌گستر دارالملک کابل گشتند - و ميرزا سليمان از راه ببدخشان رفت - و ميرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نيز بهمراهیِ ميرزا بقندوز آمد - و امرا همه بي‌هم بکابل رسيدند - و شاه بداغ خان (که داد جلادت و مردانگي داده بود) در قيد غنيم افتاد - و مير شريف بخشي و خواجه ناصرالدّين‌علي مستوفي و مير محمّدمنشي و ميرجان[5] بيگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّد امين کنگ را نيز همين حال پيش آمد و باقي جميع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون اتاليق و جمعے ديگر از اوزبکيه (که در ابيک بدست افتاده بودند) خلاصي يافته بوطن خويش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهي بيان کردند] پيرمحمّد خان در تعجّب مانده مردم پادشاهي را (که پيش او بودند) بسلوک آدميانه روانهٔ دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مستقر خلافت متمکّن گشته اين مراجعت را از فرط دوربيني عين صلاح‌دولت دانسته در انتظام مهمّات دين و دولت توجّهِ عالي

---

(۲) در [چندنسخه] اودجي (۳) در [بعض‌نسخه] خالدي (۴) در [بعض‌نسخه] شيخ کمان - ودر[بعض] محمد قلي وشيخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بيگ ٭

(که جهانسپر درآن کز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع‌شد - و اتفاقا رو بکابل داشت)
معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم
روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند - هرچند (حضرت جهانبانی حسین‌قلی[۲] سلطان مهردار
(که از مخصوصان بساط عزت بود) و جمعی دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت
پریشان روزگار تعیین فرمودند) چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم
مشیت حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب
جفا پیشگان بمحفوظی گراید - و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی
ظل الهی گردد - و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا و ریاض آمال مخلصان افشانده آید
و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت
و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ
ناملائم بظهور نیامدے در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندے
و سرانجام این ممالک (که مامن متوجهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتادے ه

و بالجمله چون مخالف ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم‌خوردهٔ خود را انتظام داده
بتعاقب درآمد - و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ
(که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباجگی بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیران نبرد
رخش جهان‌گرد زرین فام (که تسرالناظرین نام داشت - و آنرا محمد[۳] خان حاکم هرات پیشکش
کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش
آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب سریر
سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتی را بچشم خود دیده
برفاقت پست فطرتی و دون همتی هرطرف پراگنده شدند ه

تفصیل عمده‌های موکب عالی رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان
قراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلی‌خان
جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته‌بیگی - عبدالله خان ازبک
حسین قلی خان مهردار - محب علی‌خان میرخلیفه - سلطان حسین خان - بالتوسلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلی (۳) نسخهٔ [ط] محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات ه

القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعدّ پیدستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان قول شده بود - و پیر محمّد خان برانغار - و سلطان[۲] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رنعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعیین فرمودند - و قراچه خان و حاجي محمّد خان و تردي بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرّر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگي افواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانانِ نبرد آزمای عرصهٔ همّت پیموده دادِ دلاوري داده هراولِ مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بند بلخ درآوردند - حضرتِ جهانباني بمقتضای فطانت و متانتِ رایِ خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقانِ کوته اندیشِ نفاق پیشه در لباسِ وفاق خلافِ مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستانِ نادان نیز از بے ادراکي تقویتِ آن کوته بینانِ بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنانِ نادرستِ کم‌همّتانه درمیان آورده گاه کمي لشکر خود و بسیاريِ سپاهِ مخالف و گاه رفتنِ میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدنِ اهل و عیالِ سپاهي و گاه انتظار بردنِ بتقریبِ میرزا کامران و امثالِ این چیزهارا سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفسِ خود باین راضي شدند که بجانبِ درهٔ گز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و ایماقاتِ آنحدود و جمعے دیگر از سپاهي را جمع کرده اسبابِ فتح سرانجام دهند - و درین توقّف خبرِ میرزاکامران نیز مشخّص خواهدرسید - و بر تقدیرِ وقوعِ رفتنِ میرزا بکابل مارا بآنحدود کاختن مناسبِ وقت نیست - و بعد ازین با خاطرِ جمع تسخیرِ بلخ بلکه ماوراء النّهر بآساني میسّر خواهدشد - و بتائیداتِ الٰهي تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنانِ موکبِ عالي بوده اقبال بر اقبال پیش مي‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانبِ درهٔ گز توجّه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشتِ خواطرِ جمهور بے‌علاج شده بآنصوب توجّه فرمودند - و بلخ گرفته را از بے‌اتّفاقيِ اربابِ نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهتِ برگرداندنِ هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعي[۳] دیگر از بهادرانِ نامي را چنداول تعیین فرمودند ●

چون (همگي نیّتِ حق ناشناسانِ تیره درون برهم زدنِ سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاري جرانغار (۳) در [بعضے نسخه] جمعے کثیر ●

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 362 & 363.

THE

AKBARNÁMAH

BY
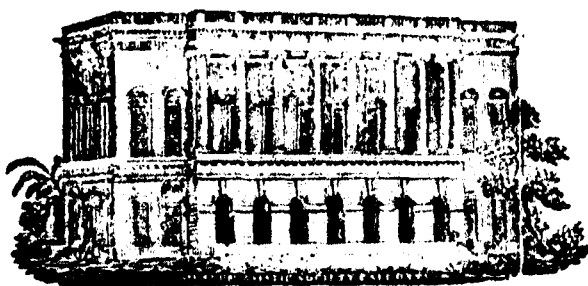
ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

FASCICULI V & VI.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1877.

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود امّا عمدهٔ اسباب توقف ناآمدن میرزا کامران شد - و خردمندان پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد پیر محمّد خانرا طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرآئینه مستاصل میشد - یا برحسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان ازبکیه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای ازبکیه را (که بدست افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا[۲] شاهو نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانهٔ (که سر منزلیست مشهور) معسکر دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از ازبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاری برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمّد سلطان حصاری با گروه انبوه برسر اردوی معلی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمّد قاسم موجی و شیر محمّد پکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاوردهٔ فرار نمودند - و اوبکن اغلان را (که از ازبکان نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمّد خان ترکمان و سید محمّد پکنه مناقشه شد - هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اوبکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول[۳] شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم[۴] و ایستادم این مرد دیگر (و ایما بسید محمّد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسید محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیمروتی کردهٔ - که بر صید دیگرے شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اوبکن را به پیر محمّد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند - و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بےاخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند اگرچه [هر[۵] شنیعه (که بمیرزا نسبت کنند) از بعض (که مادّه قابل بود) راست می‌نمود] امّا اینجا خلاف واقع مخالفان برو می‌بستند •

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباشاهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرفتم (۵) در [بعض نسخه] تقصیر •

و در اثنای آن شیر محمّد پکنه[۲] (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سرِ لشکرها زدنِ پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم اوغلی[۳] مقیّد ساخته پیشِ کیسنتن[۴] قرا حاکمِ بلخ آورد و در چیچکتو[۵] میمنه استعداد رفتنِ هری می‌نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشي در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیرِ بلخ مصمّم داشتند ٭

روزِ دیگر لشکرِ پیشین خود را بایبک رسانید - پیرمحمّد خان حاکمِ بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردمِ کار آمدنی (مثلِ ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلي میرزا و جوجک میرزا) بجهتِ احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازمِ احتیاط بجای آورد رسیدنِ ایشان بایبک مقارنِ آمدنِ راياتِ نصرت قرین شد - امرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردنِ آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدومِ گرامي ارزاني داشتند - و در لوازمِ تسخیرِ قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنانِ قلعه امان طلبیده بآستانبوسِ والا شتافتند - و ایبک بدستِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - حضرتِ جهانباني جشنِ خسروانه ترتیب داده از اتالیق در بابِ تسخیرِ ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقفِ عرض رسانید که امثالِ این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثارِ راستي در تو پیداست - آنچه بخاطرِ تو رسد بےملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض‌داشت که مردمِ کار آمدنیِ پیرمحمّد خان بدستِ شما افتاده اند - این جماعه را مسافرِ صحرای عدم ساخته قدم در رکابِ ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف وقبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّتِ والای خود فرمودند - که در آئینِ فتوّت نقضِ عهد از اهلِ کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطینِ عالیقدر که از ایشان ناپسندیده‌تر مي‌باشد - این گروه را امان داده ایم - خلافِ آن چگونه در معدلت‌سرای‌ضمیرِ سزاوارِ گنجایش باشد - اتالیق معروض‌داشت که اگر حضرت این کنکاشِ درست و رای متین را بعمل نمي‌آرند - پس مرا[۶] نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم اين‌جانب بملازمانِ درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورشِ هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّتِ ازلي و ارادتِ قیّومي برخلافِ این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقمِ تقدیر در نظرِ اهلِ عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکه (۳) در [بعضی نسخه] پیرم اغلی (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - ونسخهٔ [ح] کیسین

(۵) نسخهٔ [ح] و در چیچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] آمرا را ٭

و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجي محمد خان از غزنین قریب یک ماه در یرت چالاک توقف اتفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدی او خواجه غازي مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقربان درگاه بود) محصل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متغلب را گیراندند - و محمد قلي سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجهات حضرت جهانباني بخطاب افضل خاني ممتاز شده بود) از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد •

بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریهٔ این یورش کمپ عالي باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عباس سلطان ازبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استمداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت فرمودند - و در منزلے (که حضرت صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسم تبعیت آنحضرت کامروائي فرمودند - وازانجا بناري[۲] اتفاق منزل افتاد - و از کتل ناري گذشته بسیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و مصحوب اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاواری سپاهی آن دیار نیز کند - و از نواحی بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعموري و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از ازبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد •

بر سر هزارها برد - که تاخت و تاراج این گروه (که همواره برهزني و غارتگري اشتغال دارند) نماید - و از بے تدبیري (که منشأ آن غرور جواني - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت واپسین در کشید - آنحضرت تردي محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود جایگیر او مقرر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مباني آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامي بنظر اشرف گذرانیدند - و بزودي مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت میرزا عباس سلطان (که از سلاطین ازبکیه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعقد نقاب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقائعي (که درین سال روی نمود) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است - از اشقر کرام (که در جایگیر او بود) عزیمت آستانبوس داشت - چون بکتل منار رسید شاه محمد برادر حاجي محمد بانتقام آنکه (در هندوستان کوکي عم حاجي محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود) کمین کرده در سر آن کتل تیرے زد و میرزا را (۲) دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از کابل ببلخ - و رجوع عالي از بے اتفاقي میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت ملک (۳) گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیهٔ آن فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکے از معتبران درگاه بود) پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم - باید که (اتفاق و یکجهتي را پیش نهاد همت ساخته - و این معني را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته) هنگام وصول رایات عالي بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گرداند - و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگي راه و آمادگي سپاه و بزودي خود را رساندن) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [٥] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [٥] جهان گشای

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرةالعین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میدانست) مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر الهی جلای جاودانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداختند - و برزمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و دریخولا صندر از کشمیر عرضداشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل‌بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجه باطن بتسخیر هندوستان دران دیباجهٔ هوشمندی ایراد فرمودند (۲) - و در مستقر خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام‌دولت بطرزیکه (که دواعی اوقات مقتضی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای‌صایب همت گماشتند از انجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان‌را رخصت سفرحجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زن ناهمواریهای نفس است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقّف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای ناممسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و در همین ایّام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ فتوت و مروّت‌است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت باتحف و هدایا رخصت عراق فرمودند ه

و از سوانح (که دریں‌سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجملی‌ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) باراده ملازمت حضرت‌جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگر چه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچیک نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد ه

نیز همراه میرزا ساخته قرانگتین بجاگیر او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جاگیر
راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جانبخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان
و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و کهمرد و بقلان
و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مرحمت فرموده شیرعلي را همراه میرزا ساختند ۰ و یورش بلخ
بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهي گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند
و در مجلس آخرین عهود و مواثیق (که شمار منتظمان سلسلهٔ صورت است) درمیان آورده هر کدام را
بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطوفت برادري پیالهٔ شربت
طلب داشته اندکي ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان
مرتبه را مرعي داشته الوش پادشاهي بخورند - و پیمان یکجهتي و یکدلي را رثوق بخشند - و بموجب
امر عالي باوجود تحقق اخوت عقد صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره
عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرف عزّت و کرامت استظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان
و میرزا هندال بنعمی توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجاگیرهای خود رخصت
گرفتند - و مواکب عالي متوجه خوست شد - و درانجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند
و از راه پربان(۲) متوجه کابل شدند - و پربان قلعه ایست که حضرت صاحبقراني بعد از تادیب
هندوان کتور(۳) اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگي نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد
نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست
و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکر دولت بود
تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت
و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند ۰

چون خاطر جهان آرا از مهم قلعه جمع شد برسر کان نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست
که دخل بخرج این کان برابر نمي آید - و ازانجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اشتر گرام
محل سرادق دولت اعتصام شد - و اوائل زمستان (که زمین از برف بنیاد رو سفیدي کرده بود)
عرصهٔ حدود دارالملک کابل بقدوم گرامي حضرت جهانباني فروبها یافت - و بجهت اختیار وقت
و انتظار ساعت محمود روزے چند درنواحي شهر توقف اتّفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهي
(که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت است) اقبال وار استقبال فرمودند - اتکه خان و جمعی

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان ۰ و نسخهٔ [ز] بربان (۳) نسخهٔ [ا د] کنور ۰

این گروه جادومنش نزدیک بشهر نشسته نغمه‌پردازي نمودند - و از یکها کاکرعلي و شاهم‌بیگ جلایر و توک قوچین و جمعی دیگر عقب نور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهي کشیده شد - و درین مجلس حسن قلي مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیرمحمد خان میگفته اند که هرکه یک نارنج بغض مرتضی علي ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بغضا باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بسی درهم شد - و گفت بعض مردم مرا خارجي تصور میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرت جهانباني بنوادر کلمات گوهرافشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود - و درین محفل نشاط میرزاعسکري را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهي نزدیک دولتخانه ایستاده شد - روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناري رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناري موضعی ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل ٭

روز چهارم ازین منزل مسرت نقش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندکشا (که نزدیک اسکمش است) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزل عبرت افزا حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس‌مکاني (در باب نزول اجلال باین موضع فرح‌بخش - و آمدن برادران - و اطاعت‌نمودن ایشان) برسم نشان تاریخ آنرا برتختهٔ سنگی نقش فرموده[۳] اند - حضرت جهانباني جنت‌آشیاني (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنت سنیهٔ حضرت گیتي ستاني تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هردو تاریخ از دو پادشاه بزرگ‌منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابهٔ ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضع ناري ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحد موک و قراتگین[۴] بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان را امیر الامرای میرزاکامران مقرر ساخته بهمراهي او نامزد فرمودند - و عسکري میرزا را

(۲) نسخهٔ [ح] که پیرمحمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ح] قراتکین ٭

مشرّف شد - و شرحِ این قضیّهٔ (۲) بدیع آنست که در حوالیِ بادام درّه میرزا کامران با میرزا عبدالله
زبانها را بشکرِ عنایتِ پادشاهي التذاذ داد - و از چندین بےادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود)
گذراندن و از جرائمِ آن درگذشتن سببِ تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان
شما مي‌بودید چه میکردید - گفت از من گذشتن و گذاشتن نمي‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون
درستِ کارے (که پاداشِ آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت
آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که دستِ پادشاهي بما نمیرسد - مناسب آنست
که بامعدودے ایلغار کرده بملازمتِ پادشاه بشتابیم - و سجداتِ شکر بتقدیم رسانیده عذرِ گناهانِ خود
بخواهیم - و خدماتِ پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبولِ این معني کرد - و بامعدودے روان شد
چون بنواحیِ اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدنِ خود خبردار ساخت
حضرتِ جهانباني از آمدنِ میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردي‌بیگ خان
و میر محمّد منشي و حسن قلي سلطان مهردار و بالتّو (۳) بیگ تواچي بیگي و ناخچي بیگ
و جمعی دیگر بروند - و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیباني و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان
و علي قلي خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکري
و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکري را بند از پا برداشته بودند •

صباحِ آن بقانونے (که حکمِ عالي نفاذ یافته بود) میرزایان و أمرا رفته لوازمِ احترام بجای آوردند
و حضرتِ جهانباني تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بارِ عام دادند - میرزا کامران بفرقِ آداب
شتافته بدولتِ بساط بوس مشرّف شد - و تسلیماتِ ضراعت و سجداتِ اخلاص بجای آورد
حضرتِ جهانباني از روی مهرباني فرمودند که دیدنِ توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه
در یابیم - بعد ازان از روی فرطِ رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند
چنانچه تمامِ حضارِ مجلسِ عالي را دل بدرد آمد - میرزا بفرطِ اعزاز مخصوص گشته بموجبِ
اشارتِ عالي در جوانغار نشست - و بترکي فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را
اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و أمرا بترتیبِ رتبه و حالتِ خویش برانغار و جرانغار
نشستند - و جمعی از نزدیکانِ بساطِ دولت (مثلِ حسن قلي مهردار و میر محمّد منشي و حیدر محمّد
و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یافتند - و جشنِ عظیم انتظام یافت - قاسم چنگي و کوچک خچکي (۴)
و مخلص قبوزي و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهري و صابر

---

(۲) در [بعضی نسخه] قصهٔ بدیع (۳) در [بعضی نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ح] عجکي •

(که دران نزدیکی بود) نزولِ اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکمِ عالی بصدور پیوست که حاجی محمّد و جمعی حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از شمرو محافظِ حدود گیرند - و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهّاب و سیّد محمّد پکنه و محمّد قلی شیخ‌کمان و لطفی مهرندی و جمعی را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهانِ معهود بگذارند - بموجبِ قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکی از ملازمانِ میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگارانِ میرزا کامران سوارهٔ میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاده که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمعِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجی بےرخصت برخاسته بحدودِ کشم رفت - و حاجی محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگی تو این بےحرمتی بمیرزا رسید - و فرمانِ عطوفت (که متضمّنِ معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوبِ خواجه جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه‌خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابرِ مشعل رسید حکمِ عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند - و گناهِ او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکی گفتند که عالمِ سپاهیگری‌ست - امثالِ این خطاها شده آمده‌است - و در پایانِ دستِ چپ تردی‌بیگ خان حکم شد که بایستند - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردنِ ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولدِ قراچه‌خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایرِ اُمرا نوبت بنوبت می‌آمدند - و نویدِ بخشش می‌شنیدند - آخرِ همه قربان قراول (که حقوقِ خدمت داشت) بفرطِ خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد - حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش‌آمد - و بچه تقریب رفتی - او نیز بترکی جواب داد - روی جمعی را (که دستِ قدرتِ ایزدی سیاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلی سلطان مهردار (که همه وقت راهِ سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند ● بیت ●

● چراغی را که ایزد بر فروزد ● هرآنکو پُف کند ریشش بسوزد ●

و تمامی اُمرا بتخصیصِ قراچه خان (که ریشِ دراز داشت) شرمندگی کشیدند - روزِ دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنارِ آبِ طایقان (که اُلنگی دلگشا بود) نزولِ اجلال واقع شد ●

روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنحضرت که این دولت بوسیلهٔ میر عرب
مکی مشخص شود - و میر از جملهٔ مباحلی روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت - و بکیمیاگری
مطلوب بود - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب
نصرت اعتصام بوده) لشکریها را آرایش میداد - چون عرضه‌داشت تضرع او بمسامع عز و جلال
رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه
میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السلامة فی التسلیم
و السلام علی من اتبع الهدی) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت
و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته
اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت
جهانبانی ازانجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر
بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسی
از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت
از هر باب سرزنش (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه
یافته بود) سر تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان
میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند
همراه من بسعادت ملازمت دریابید - میرزا از راستی یا حیله‌پردازی روان شد - چون نزدیک
بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلی ندارد - و همین مقدار
اطاعت در عالم ظاهر کافیست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید
از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست
که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه
رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت
از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی
آنچه بار کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت
حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظری
تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند ●

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور
مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغی

(که بملعم خان و محمد قلي برلس و حسن قلي سلطان مهردار تعلق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بیگ رسید - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدنِ مرحمت بودند) تاسّف عظیم فرمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادرِ او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادري - بل بموجبِ رافتِ عامّه) با وجودِ چندین تقصیراتِ میرزا کامران بر سرِ عنایت و التفات آمدند - و فرمانِ موعظت نشان (که تعویذِ بازوی دولت و اقبال - و حرزِ گردنِ فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اقسامِ نصائحِ بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادرِ بدخو و ای عزیزِ جنگ‌جو از تدبیرِ این کار (که باعثِ کارزار و موجبِ قتل و آزارِ مردمِ بیشمار است) باز آی - و بر مردمِ شهري و لشکري رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت • شعر •

• بود خونِ آن قوم در گردنت • بود دستِ آن جمع در دامنت •

• همان به که بر صلح رای‌آوري • طریقِ مروت بجای آوري •

و مصحوبِ نصیب رمّال این منشورِ سعادت فرستادند - چون میرزای مستِ غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائحِ سعادت لوائح مفید نیامد - و در جوابِ آن طومارِ عنایت و دیباجهٔ درایت این بیت بر زبان راند • شعر •

• عروسِ ملک کسی در کنار گیرد چست • که بوسه بر لبِ شمشیرِ آبدار دهد •

نصیب رمّال حقیقتِ ادبارِ میرزا بمسامعِ علیّه رسانید - حکم بضبطِ مورچلها شد دربن اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیّتِ تمام باستلامِ عتبهٔ علیّه شرفِ اختصاص یافته بعواطفِ خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکرخان ولد واس قبچاق با مردمِ کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عساکرِ اقبال گشت - و دربن مدّتِ یک ماه محاصره روز بروز ابوابِ فیروزمندي بر روی اولیای دولت گشوده‌تر میشد - و عقدهٔ مهمّاتِ میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسامِ حیله گري و کیدورزي نا‌امید شد - و از کمکِ پیر محمد خان اوزبک (که از کوتاه بیني چشم‌میداشت) مایوس شده بے اختیار دست بفتراکِ اطاعت و انقیاد زد - و بوسیلهٔ این حیله خود را دربن نوبت از گردابِ خطر برکنار گرفت و کشتيِ عافیت را ازین موج‌خیز بساحلِ نجات رسانید - و باین قصد انواعِ الحاح و استعذار پیش آورد روزے خطے بر تیر بسته در اردوی معلّی انداخت - مضمون آنکه حقوقِ عنایت و رعایتِ آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطوافِ کعبهٔ معظمه رخصت فرمایند - تا از معصیتِ بغي و کدورتِ کافرنعمتي پاک شده خود را مصنفه

و هنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود)
که بمقتضای حکمت ازلي هراول پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف
دست بغارت و تاراج کشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندي ایستاد - درین اثنا
حضرت جهانباني بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند
بعضي از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جوئچه(۲) ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر
آسیائي هست - و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت
بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضري را
(که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعي از تتقطاران (که در سر جلو میرفتند)
حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لکد زدند که بر نظّارگیان
یقین شد که جان تیره اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمٰعیل بیگ دولدي را دستگیر ساخته
بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشي فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند
و باز همبردند - و متوجّه بلندئی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر
روشن کوکه را هراول ساخته با جمعي از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه درپیوست
فتح الله از اسپ جدا شد - و مقارن این حال کوکبهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي
و طلیعهٔ کشورستاني ست) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار
نموده خود را بقلعهٔ طالقان رسانید - و در استحکام مباني ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهي
مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند
یعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را
سر موئی زخم نشد - مگر علي قلي خان را که زخمے باو رسید - و اسحٰق سلطان و قردي بیگ
ولد بیگ میرک و بابا چوچک و جمعي کثیر (که پای دلیري در تعاقب لشکر منصور
پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي محمّد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند
و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را
بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقي (که جواد(۳) بےضنّت
و مفیض بےمنّت است) بتقدیم رسانیدند ٭

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچل

---

(۲) در [بعضي نسخه] چه ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے ضنت است ٭

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدنِ سپاهِ نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بارِ میرزا کامران درآنجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته از مستیِ غرور پیوسته بمیرزا بےادبانه سلوک میکرد - و درباب گرفتنِ قندوز و برآوردنِ میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبالِ پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادهٔ بسیار از لشکرِ قندوز گردِ خانهٔ او را گرفتند - و او گریختهٔ[2] خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمندِ کیدِ خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمتِ حضرتِ جهانبانی آورد آنحضرت نظر براعمالِ ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیراتِ او رقمِ عفو کشیدند و خلعتِ خاصه مکرمت نموده غوري را نامزدِ او فرمودند - چه خاطرِ دور بین را نظر بر جوهرِ آدمي و دریافتِ اندازهٔ کارآمدن بود - چون در ذاتِ او معنیِ مردانگي و سرِراهي یافته بودند از چندین تقصیراتِ عظیمه (که هرکدام مستوجبِ سیاست بود) گذشته بنوازشِ چندین اختصاص بخشیدند - چه در میزانِ قدر شناسي اسبابِ بخشش را از ابوابِ گذارش افزون یافتند •

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجّهاتِ پادشاهي معزز شد حکمِ جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمّد خان و جمعی دیگر برسمِ منقلا پیش روند - و میرزا سرگروهِ آنها باشد و جمیع مردم از اطاعتِ میرزا (که هرآئینه مویّدِ دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازمِ نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکی فراخورِ همّت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مندگردد - و در اواسطِ جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگِ قاضیان (که از مواضعِ اندراب است) مضربِ سرادقاتِ مجد و جلال گشت - قاضیِ اندراب و مردمِ توقبای و سالنانچي وبلوچ و جمعی از سپاهي و ایماقِ بدخشان و نوکرانِ مصاحب بیگ شرفِ آستانبوس دریافتند - و مشمولِ عنایتِ پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضتِ موکبِ عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبانِ میرزا کامران آنجا متحصّن بودند - بمیرزا هندال و امرائی (که همراهش تعین شدهٔ بودند) حکمِ معلّی شد که از آبِ تنگي[3] گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارنِ این حال میرزا کامران از حدودِ قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروهِ وخیم العاقبت رسانید روزِ شنبه پانزدهمِ جمادی الاخری دربلندئی (که آنرا خلّصان[4] میگویند) درمیانِ این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آویخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلیپان و نسخهٔ [ه] چلپان - و نسخهٔ [و] جلسهان •

موروثي تو مكشوف ضمير اقدس است - چون رايات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهي
امتياز تمام خواهي يافت - و ميرزا ابراهيم را عنايت بسيار فرموده فرزند خواندند - و جلائل اشفاق
پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پيش فرمودند - كه رفته ميرزا سليمان را بر جمع لشكر
و نظام مهام خبردار بدارد - و منتظر باشد كه عنقريب عرصهٔ بدخشان مخيّم سرادقات اجلال
خواهد شد - چون موكب اقبال بحدود طايقان رسد باستلام عتبهٔ عالي مبادرت نمايند - و حضرت
مهد عُليا مريم مكاني و نور ديدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت حضرت شاهنشاهي را از موضع
گلبار رخصت دارالسلطنهٔ كابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجي را بداروغگي كابل نامزد
فرموده بهمراهي حضرت قدسيه رخصت دادند - كه بدوام خدمت حضرت شاهنشاهي مشرّف بوده
در ضبط و ربط ولايت كمال اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحي موضع بازارك از تومان پنجشير
نزول اقبال شد حاجي محمّد بابا قشقه و قاسم حسين سلطان و تردي بيگ و محمّدقلي برلاس
و علي[۲] قلي سلطان و مير لطيف و حيدر محمّد چواي را برسم منقلا فرستادند - بمجرّد آنكه
فرستادها از كتل هندوكوه گذشتند مهدي سلطان و تردي محمّد جنگ جنگ و طايفهٔ (كه در قلعهٔ
اندراب بودند) رو بگريز نهادند - و بموجب حكم مطاع تردي بيگ و محمّد قلي برلاس بخوست
شتافتند - كه اهل و عيال اين جماعهٔ تيره روزگار فرار نموده كه آنجاست بدست آرند
ميرزا كامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود - و امراي فرار نموده در طايقان هرچند
بميرزا در حفظ ممالك و سدّ طرق كابل اهتمام مينمودند بجائي نميرسيد - و ملّا خرد زرگر (كه درانولا
بميرزا كامران كمال قرب داشت - و همواره باعث شرارت و فتنه بود) درين باب هرچند
كوشش عظيم نمود سودمند نيفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پيش بيني كرده
مصاحب بيگ را فرستادند كه عيال را از خوست بطايقان آورد - كه مبادا لشكرے از كابل در رسد
و اين مردم اسير شوند - و مقارن اين حال تردي بيگ و محمّد قلي بحوالي خوست رسيدند
مصاحب بيگ عيال را بيرون آورده بطايقان برد - همانا كه اين كهنه عمله اغماض عين كرده باشند ●

و چون رايات عالي نزديك اندراب رسيد ميرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت
استسعاد يافت - و شيرعلي را مقيّد بنظر در آورد - حضرت جهانباني ميرزا را بتفقّدات گوناگون
عزّت[۳] بخشيدند - ازانجمله حكم شد كه سواره احراز دولت ملازمت نمايد - و مجملے

---

(۲) در [بعض نسخه] علي قلي سلطان و ميرلطف - و در [بعض] علي قلي سلطان ميرلطف (۳) نسخهٔ [ا]
امتياز بخشيدند ●

این یورش نصرت قرین بر هر امری سه لازم) بجرم روزِ دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد
و پنجاه و پنج بساعتی مختار بآن صوبِ صواب با همّتِ والا و بختِ بیدار متوجّه شدند
و الکی چالاک[۲] مخیّمِ اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزولِ اجلال فرمودند
و تا ده دوازده روز بجهتِ بعضی مصالحِ ملکی درین منزل اقامت شد - و حاجی محمّد خان
با وجودِ آنکه (اخبارِ بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرفِ ملازمت رسید
و مام حسین سلطان (که در حدودِ بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظرِ التفات پرتو
کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکبِ سعادت از بدخشان
ایلغار کرده بدولتِ بساط بوس معزّز گشت - و انوارِ عنایاتِ خاص بر ناصیهٔ دولتِ[۳] او
تافت - و از عجائبی (که مژده رسانِ فتوحاتِ بےاندازه تواند شد) آن بود که دران ایّام
(که نهضتِ موکبِ عالی بصوبِ بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه[۴]
ایستاده بودند - ناگهان بخاطرِ قدسیِ مآثر خطور نمود که [اگر این مرغِ سفید (و آن مرغی بود که
همواره درین[۵] کارخانه می‌بود) بر کتفِ ما برآید - و آواز کند] نشانِ فتح و اقبال است - بمجرّدِ
خطورِ این نیّت مرغِ سعادت بال بپرواز آمد - و همای‌وار بال زنان برکتفِ عزّ و شرف نشسته سایهٔ
سعادت بر فرقِ دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از سوانحی (که مقدّمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامنِ اقبالِ روزافزون بظهور پیوست)
آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحیِ پنجشیر رسید تمر شغالی همراهِ میرزا گرفت - ملک علی
پنجشیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتّفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلی شغالی جنگ
مردانه کرد - و بشمشیرِ خون آشام کارِ او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهتِ احتیاط
همراه گرفت - که بملازمتِ حضرتِ جهانبانی آرد - و این دولتخواه ساده لوح بفکرِ ناقصِ
زمیندارانه از همراهیِ میرزا ابراهیم تخلّف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه
معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستانبوسِ والا رسانید - روزِ دیگر
ملک علی برادرِ خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سرِ تمر شغالی را
فرستاد - آنحضرت اورا بنوازش و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشورِ استمالت
و تشریفِ عالی برای برادرِ او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(۲) نسخهٔ [ج] چالاک (۳) در [بعضی نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ
[ا] درین خانه •

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجام یورش والا دلخواه نموده متوجه بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجهیر (۲) گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتل هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانباني روز دیگر مراجعت فرموده ارته‌باغ را بفر قدوم گرامي طراوت (۳) بهار بخشیدند - و جمعي ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهي نشناخته بحرام‌نمکي سربرداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمعیل خرس - و مصاحب منافق - و بابوس دیوث - و مقاتیر اقبال بمیرزا هندال ومیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استمداد نموده منتظر ورود موکب عالي باشند - و فرمان شد که حاجي محمدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسي رساند ‌•

درین ایام (که استمداد لشکرکشي بدخشان پیش‌نهاد همت عالي بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعي (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خرد دوربین داشتند) برفتن قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهي (که منشور فرزانگي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزے از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن اینحدود پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگرمواکب پادشاهي پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانباني فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الهي نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند ‌• بیت ‌•

• مبادا کس بزور خویش مغرور • که مغروري کلاه از سر کند دور •

و فرمودند که توقف ما چه صورت دارد - انشاءالله‌تعالی در همین زودي از کتل عبور خواهیم فرمود ‌•

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهاد همت جهانگشا نهضت موکب عالي بصوب بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه ‌•

و دریغولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ وصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردی (که لازم حالِ طویل‌قامتانِ سفه اعتدال امت) سخنانی (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازی را (که بجایزهٔ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرقِ تربیتِ او رسیده) بعهده بیشترِ من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصبِ او بخواجه قاسم تولة عنایت فرمایند - چون امثالِ این امور از حضرتِ جهانبانی (که مصدرِ عدل و رافت بودند) صورت نمی‌یافت ازانجا (که بخیالِ فاسد خود را ستونِ دولتِ قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانبِ بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی‌قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شلیغم خواجه‌خضری و قربان قزاول تا قریبِ سه هزار سوارِ کارآمدنی (که از تربیت‌دادهای او بودند) از راهِ کتلِ منار بعزمِ بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند •

و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفسِ نفیسِ خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورودِ ساعتِ مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمانِ بارگاهِ اقبال را بتعاقبِ آن بیدولتان امر[۲] فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمانِ یکجهت می‌آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعتِ مسعود در آمد) حضرتِ جهانبانی خودبدولت و اقبال سوارِ سمندِ نصرت[۳] شدند - جمعی از یکه‌جوانانِ پیش رفته درحوالی قراباغ بیغداولِ آن خودسرانِ گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند - و آخرهای روز در سرجوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیانِ جانِ این تاریک دلان درآمد در پناهِ ظلمتِ شب گریخته پریشان شدند - و از پلِ غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تعاقبِ این فرقهٔ بدبخت برگزیده کرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرفِ آستان‌بوس استسعاد یافتند - و رای جهان آرای حضرتِ جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

و فارسي بنهايت موافق افتاده در دقائق تخيلات شعري نكته سنجي و موشكافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و ازحقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است • بيت •

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار • عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

وبزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته‌اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود • مصراع •

• اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم •

القصه ز چون چندگاه پيش آن اداى انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محل انعكاس نقوش مبادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد•

و باجمله حضرت جهانباني درين ايام سعادت فرجام در دار السلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجه كشورگشاى بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم (۳) نااميد شده بخيالات فاسد متوجه بلخ شد كه باستعانت پيرمحمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگاهداشت - و حقيقت حال به پيرمحمد خان اعلام نمود - پيرمحمدخان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرف ميرزا كامران درآمد - پير محمد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و اوزبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيت كولاب بهم رسانده برسر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملنگان (۳) رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السلطنهٔ كابل مسرت پيراى باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي‌يافتند اين يورش در پردهٔ تعوق و توقف ميماند

آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیت ایزدي باین یورش نرفته بود کتل هندو کوه را برف سنگ راه شد - و شورش عجیبے دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضاي صلاح وقت متوجه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند *

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روي نمود

چون (در مکتب خانهٔ علم الهي (که لوح محفوظ رقوم ازلي و ابدي ست - و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولاني را در مبادي ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه (که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده) درآرند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند] در هفتم شوال این سال (که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئین رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه الهي و رموزدان دبستان رباني را در مکتب بشري درآوردند و ملا زاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامي شرف اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش فرستادند اما در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والاي آموزگاري بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانباني (که از علوم آسماني آگاه بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص براي افتتاح تعلیم آنحضرت تعین فرموده بودند که در ادوار و اعصار بهم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مودب بآداب الهي در لباس بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجه و اهتمام پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پي بآنحضرت نبردند - و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا (که مخصوص تعلیم ایزدي ست) بعلوم رسمي روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوري این پادشاه دانشوران از قسم موهبتي ست - نه از جنس مکتسبي - و باوجود این معاني بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفي و علوم رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده - و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأ فیض بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهري و وارثان صنائع کلي و جزوي چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائي خود

نمي‌آيد - ميرزا خواست که از غوري بگذرد - يکي از قلعچيان ميرزا را دشنام داد که همراهِ اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا کرد) که اگر نسبتِ بنوّت و عرقِ حميّتِ حضرتِ گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاکمِ غوري باين زبوني نگذشتي - و او را مفت نگذاشتي - ميرزا از طعنِ او آزرده شده گفت که چرا بيصرفه‌گوئي ميکني - و حساب نمي‌دهي - من از بي‌سرانجامي شما انديشه‌مند شده باين روش ميگذرم - اگر در شما سامانِ جنگ مي‌بود کي چنين ميگذشتم - آن ديوانه باز سخنانِ درشت بميرزا گفت ميرزا برآشفته بحاکمِ غوري جنگ کرد - و شکست بجانبِ حاکمِ غوري افتاد و غوري بدستِ ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجّه شد - و کس پيشِ ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمرِ موافقت بر بندند - ايشان برهنموني عقلِ صايب دولتخواهيِ پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونتِ ميرزا کامران نگاهداشتند •

ميرزا کامران ببدرقهٔ اوهامِ باطله متوجّهِ بلخ شد - که به پيرمحمّد خان التجا برده بکمکِ او بدخشان را متصرّف شود - حضرتِ جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - که رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و سايرِ اولياي دولت متّفق گشته ميرزا کامران را بدست آرند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتّفاقِ ميرزايان متوجّهِ قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعي از مردمِ ميرزا کامران متحصّن شدند - و جنگهاي مردانه در پيوست - و جوانانِ نيک از طرفين کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادرانِ کارزارِ ميرزا هندال بود) اوتاد و ملّا مير کتابدار (که از منظورانِ ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصورانِ قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدستِ اولياي دولت درآمد - درين اثنا خبرِ آمدنِ ميرزا کامران و پيرمحمّدخان از بلخ رسيد - ميرزايان قرارِ جنگ نداده بشعابِ جبال باز گشتند و قراچه خان بصوبِ کابل روانه شد - و حضرتِ جهانباني هرج و مرجِ بدخشان استماع فرموده عنانِ عزيمت بجانبِ بدخشان مصروف ساختند - چون غوربند مضربِ خيامِ نصرت‌اعتصام شد قراچه خان آمده ادراکِ سعادتِ زمين‌بوس نمود - و بجهتِ آنکه (اسبابِ قراچه‌خان در مراجعت بتاراجِ ايماقات رفته‌بود) رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکبِ عالي پيوندد آنحضرت بجهتِ خاطرِ او از غوربند کوچ کرده بموضعِ گلبار[۲] نزولِ اجلال فرمودند که تا آمدنِ قراچه‌خان دل‌مشغولي بسير و شکار داشته باشند - و بعد ازانکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) [illegible] نسخه [illegible]

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن سعادت بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت جهانبانی
بهدایت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی
دار السلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت‌سرای انس
گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال‌وار استقبال فرمودهٔ
بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بساط بوسی عالی
اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل
نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال
یوسفی روشنی‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگرگوشه دل چنین صاحبدلی
آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات (۲) قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص
بتقدیم (۳) رسید - و بر دلهای افکار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمی تازه نهاده آمد
و هر یکی بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان
بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی
و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران
فرستاده بودند) اگرچه باو رسیدند اما بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته
گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق (۴) سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت
افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بجزا رسید - ازانجمله
سلطان قلی اتکه و ترمون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو (۵)
و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا کامران
راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده
اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد (۶) دره پاهتانی
متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی
راه پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیرعلی با چندے در نواحی
ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد
و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح]
یرغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجهد دره ٭

جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راهِ روباه بازي بشیوِ چاپلوسي و گربه‌ لابگي زد - و اظهارِ خجالت و ندامت نموده از راهِ تملق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارکِ ایامِ گذشته نمایم - و بخدماتِ پسندیده دلِ حق‌گذارِ آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایتِ مروّتِ آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همتي سخنانِ او را بپایهٔ قبول داشته در مهامِ اهتمامِ سخت‌گیري تجویزِ تخفیف فرمودند - و چون میرزا هندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثرِ اعیانِ لشکرِاقبال از مشربِ عذبِ اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصدِ گرمیِ هنگامهٔ خود (که شعارِ کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهرےست بے بها و جوهرےست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا دایاب است) کم باشد چه عجب] عقلِ معامله‌فهم که در گروِ سود و زیانِ ظاهريِ خود است) نداشتند - تا پاداشِ نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابرِ نیکي اسبابِ بدي سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسبابِ مردم آزاري و خونریزيِ ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباهِ آنکه بزرگيِ ایشان زیاده شود - و روزي فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم‌آغوشِ ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر اندکي مراتبِ اخلاص را میدانستند (که چه دولتها در وےست) هرآینه این نوع زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدسِ اخلاص خبرے نداشتند از بازارِ معامله داني چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوشِ هوشِ ایشان این را نمي‌شنود کاشکي وبالِ دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیزِ چنین بر پای خود نزدندے *

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند (۲) - وگفته فرستادند - که بامید نه در قلعه مي‌باشي - و بکدام امید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسبابِ قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچلِ حسن‌قلي آغا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارتِ این جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب (۳) پنجشنبه

هفتم ربیع الاول (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریقِ فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعض نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب هیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه *

صورت - اهل ناحق‌شناسان گردد - زهرا[ٰٓ]نکه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در انعاب و ایلام[۲] سخت‌تر و جانکاه‌تر است •

و چون این امرِ ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دستِ قدراندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتے تمام احساس کرد - و بحیرت پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان‌الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویزِ راحت میشود - چنانچه این حال مصداقِ آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیبِ بندوق اندازانِ کم‌خطا و آتش‌افگنانِ سحر پرداز در حفظِ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالتِ بداندیشانِ میاءدل و پیرایهٔ هدایتِ مسترشدانِ آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهورِ چنین خارقِ عادتے گردد که آتشها سردی نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر بر مسقطِ تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرتِ شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیبِ این حادثه روح از ابدانِ ناظران مفارقت کند - و جمیعِ بندوق‌اندازان غالب تهی کنند - و سرِّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدنِ آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانے از شدائد توپخانهٔ عالی نجات گونه یافتند - هرجا که حفظِ الٰهی حارسِ حالِ برگزیدهٔ او شود مکائدِ بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغلِ ناپسند بظهور آوردند اما حکمتِ الٰهی مقتضیِ توضیحِ سرِّ این حالت و تبیینِ معنیِ این‌حقیقت بود که بر عالمیان کشفِ این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخورِ فهم و حوصلهٔ خود در کنهِ آن غور نماید - و بمقدارِ دریافتِ خود از خیر و شر دریابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیفِ شدت و سخت گیری (که بایشان متوجه بود) گردانیدند - و دور بینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سببِ قربِ زوالِ آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و قاسم حسین خان شیبانی[۳] از قلات و خواجه غازی (که در اردوی‌شاه مانده‌بود) و شاه قلی‌سلطان (که به بیرام خان خویشی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچلِ این مردم در جانبِ دروازهٔ بارک عنایت فرمودند و این جماعت عادت منش در آدابِ خدمت کمرِ اهتمام بستند - ...قیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — ر... تقدیر انعاب بالفتح یابد خواند (۳) ... [...] سیستانی •

چه مي‌ترساني - اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوضِ آن بآساني میسر است - آنحضرت فرزند خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند - و بعنایتهای تازه نوازش فرمودند - میرزا در عرض و ناموسِ مردم دست زده بفرزندان و زنانِ مردم بغایت ناشایسته پیش آمد - از محمد قاسم خان موجي را بستان بسته آویخت - و چون میرزا بیمارِ رنج و حسد بود در مخالفتِ (که بظاهر با حضرتِ جهانباني میکرد) در معني آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود - و این چنین ستیزه‌کار هرکارے که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید - و بسر در افتد - و سرانجامِ کار موجبِ خسرانِ دین و دنیای او شود •

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي - و فتح کابل

میرزا[۲] کامران از بیهوشي و بیخردي برای محافظتِ خود آن نو بارهٔ بوستانِ سلطنت و باکورهٔ بهارستانِ خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را در برابرِ توپ آورده در چنان مقامے (که از قدر اندازانِ لشکرِ منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - این چه آدمیّت و مردمي ست - و آئینِ کدام ددي و دیوساري‌ست - زبانِ گویندهٔ این گفتار چگونه لال نشد و دستِ برندهٔ این کار چرا از کار نرفت - که آن درجهٔ اقبال را باین نیّت بر گیرد - و باین قصد بنشاند چشمے[که حقوقِ صوریِ حضرتِ جهانباني (که برادرِ بزرگ - و بجای پدرِ بزرگوار - و ولي‌نعمتِ او بودند) نه بیند] جمالِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهي (که در نقابِ عزّت مخفي بود) چگونه در هنگامِ صغر[۳] و ایّامِ صبا تواند دید - دلے (که از اندوهِ حسد پایمالِ غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد) سواطعِ نورِ الٰهي (که در مظهرِ بشري مودع بود) چون در یابد کسیکه راه صلاحِ خود نه بیند چگونه مصلحتِ غیر بشناسد - و (چون حکمتِ ایزدي آن مظهرِ انوارِ غیب‌الغیب را در کنفِ حمایت و ظلِّ حراست و عنایتِ خود از آفات و بلیّات در زمانِ سلامت و مکانِ عافیت نگاهداشته متکفّلِ صلاحِ احوال و انتظامِ اوضاعِ آن یگانهٔ روزگار شده بود) این بدسگالانِ ستم کردار را در ساعت بجزای اعمال و جزای اعمالِ خویش نرساند - بلکه ارادت و مشیّتِ پروردگار در حقِ آن حق ناشناسان برین وجه مقدر شده بود که در کشاکشِ روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلّت انداخته بمرورِ ایّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش[۴] آورده و کردارهای ناهموارِ آن ستم‌اندیشان را بتدریج درکنارِ پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن‌عقوبتِ عاقبت

(۲) نسخهٔ [ج] روزے میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صغرسن (۴) در [اکثر نسخه] درگذارش •

(که باعثِ این فتنه بود(۲) به تدبیر بندوی آتش بخرمن هستئی او افتاد - و جلال الدّین بیگ را (که از معتبرانِ میرزا بود) زخم کاری رسید - و اکثرِ مردم زخمی شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیر علی از درآمدنِ قلعه مایوس شد - و بجانبِ غزنین شتافت حضرتِ جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند - که بپای مردی همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کتلِ سجاوند بشیر علی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکرِ پادشاهی نصرت یافت - و اکثرِ اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیر علی با معدودے بجانبِ هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفر و منصور با غنائمِ فراوان رسیده مشمولِ عواطفِ نامتناهی گشتند - و سوداگرانِ تاراج شده (که انجا بدرگاهِ مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبانِ مال رسید و این معنی باعثِ تازگی اقبال شد - و باغیانِ اسیر را در برابرِ مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعثِ بیداری غنودهٔ بختانِ بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانی خود ظفر نیافت - و بجز ناکامی راسه نگشود) همّتِ ناقصِ خود را بر سیاستِ کودکانِ معصوم و طفلانِ بےگناه و آلودگی پاک‌دامنان مصروف داشته زنِ بابوس را باهلِ بازار سپرد - و خونِ سه پسر او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذابِ تمام بر خاک ریخت - و از فرازِ قلعه نزدیکِ مورچلِ قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسرِ قراچه بیگ و خدا دوست پسرِ مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسرانِ شما را مثلِ پسرانِ بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیلِ مطلق بود) آوازِ بلند برداشته گفت حضرتِ پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندانِ ما (که عاقبت در معرضهٔ تلف اند - و نابود شدنِ ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راهِ صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جانِ ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نا درست بگذر - و از عالمِ دولتخواهی و راهِ بیچارگی آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیاتِ تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیر خواهی تو از دستِ ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتنِ فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کوچکان *

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زادهای پهلوان دوست میر بر بوند - و الحال
هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش
بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدستیاری بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ
آهنین و برج قاسم برلاس بود) خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند
و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بینهایت گشتند ●

و درمیان جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت سپاربکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله
بود - میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد
هر چند [تردی محمد جنگ جنگ (که از معتبران میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که
اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما
ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - وهم حال ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم
دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت
همان لحظه این خبر بمسامع علیّه رسید - حاجی محمد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را
ازین تعدّی و تاراج باز دارد - حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب
رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند
اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت
حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام
موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوداگران
رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت
و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد - تردی محمد
و شیرعلی باهم بگفت و گو درآمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد
هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را
بکنارے کشیدند - و منتظر فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درون قلعه اندازند ●

روزے باقی صالح (که از یکهجوانان مردانهٔ حصاری بود) بعهد شده میرزا کامران را نزدیک
دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم
چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیشتر نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی
و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد
نفر غلام در بندوق اندازی کار پردازی کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقی صالح

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضرخان و جمعی ارغونیان راهِ هزارجات
گرفتند - و شهربند بتصرّفِ اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغِ قراچه خان
نزولِ اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدانِ بد سرانجام (که در جنگ گاه بدستِ اولیای دولت
افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلی سراسیمه(۲) بقلعه درآمد - و مضطربانِ(۳) قلعه را
اطمینانی حاصل شد ◦

و حضرتِ جهانبانی ازانجا سیرِ باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوهِ عقابین (که بر قلعهٔ کابل
مشرف است) نزولِ اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز
مردمِ میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویشِ او
و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کُور(۴) و ملا مبتلائی(۵) اوجی(۶) و تیره بختی چندِ دیگر از لشکرِ منصور
فرار نموده پیشِ میرزا کامران رفتند - حضرتِ جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمّد خان
و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ پارک(۷) جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزولِ اقبال
صلاحِ دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا
تنگتر باید گرفت - فرستادها در جستجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس بیکبار از دروازهٔ پارک
بیرون آمده ایستادند - حاجی محمّد خان با جمعی از مردمِ پادشاهی بجانبِ این جماعت تاخت
آنها تابِ مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرونِ قلعه
برآمده بحاجی محمّد خان چپقلشِ نمایان کرد - و بدستِ راستِ او زخمِ کاری از دستِ
شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردمِ پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرونِ قلعه گریزاندند
و حاجی محمّد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتی بیمار بود - و شهرت
چنان یافت که ودیعتِ حیات سپرده است - حضرت کس پیشِ او فرستادند که سوار شده بمورچلها
خود را نماید - بموجبِ اشارتِ مقدّس سوار شد - و بازارِ شماتتِ اعدا کساد یافت - روزی
میرزا سنجر(۸) پسرِ سلطان جنید (که داغِ بی‌حقیقتی بر جبینِ حالِ خود نهاده رفته بود) از قلعه
برآمده تاخت - اسپ سیخ جلو بود - او را برداشته تا باغِ بنفشه آورد - قوی بازوانِ حقیقت ورز
او را دستگیر کرده بحضورِ اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] ودلداد های قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه]
ملا بلائی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اوه‌جی (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - ودر [بعضی نسخه] پارک (۸)
نسخهٔ [ه] سنجر برلاس ◦

متذبذب‌درونان معامله‌نافهم و متزلزل‌خاطران بےسرمایۂ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطرِ رامانده ایشان را بجای آورده مجلسِ کنکاش منعقد ساختند - رخصت‌یافتهای سخن بموقفِ عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهربند کرده خود متحصّن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدودِ بوري و خواجه پشته[۲] نزولِ اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکرِ فیروزی‌اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه حوارِ دولت شدند - بقدر رائے که آمدند بخاطر الهام پذیرِ آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردمِ همراه عیالِ خود در شهر دارند - بصبارے بےاختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجّه موکبِ عالي براهِ قندهار قرار گرفته - لایقِ دولت آنست که همّت‌گماشته شهربند را متصرّف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش‌آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیبِ بارندگي[۳] بقدر پناهے حاصل میشود حاجي محمّد خان را طلب داشته این مکنونِ باطنِ الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین‌اندیشه یافت حاجي محمّد خان و جمعی براهِ کتلِ منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایانِ کتل متوجّهِ فتحِ شهر بند گشتند - عساکرِ فیروزي‌مآثر بسرکردگی میرزا هندال بحدودِ دهِ افغانان نزدیکِ روضۀ بابا ششهر[۴] رسیده بود که شیر افکن اکثرِ مردمِ کار آمدنیِ میرزا کامران را سرکرده بجنگ‌آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثرِ مردمِ پادشاهي را قدمِ تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدانِ نبرد ایستاد - و دادِ مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوفِ خاطرِ اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر ازمردم مثلِ شاه قلي نارنجي و امثالِ آنرا اشارتِ عالي بنفاذ پیوست که کمرِ همّت بسته گروهِ گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارتِ مقدّس، متوجّه نبرد شدند - و میربرکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمّد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - وشکست بر گروهِ مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدنِ مروت و فتوت بودند) میخواستند(که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساخته درسلکِ ملازمان درآرند) بموجبِ التماسِ قراچه خان و ابرامِ جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتیِ او خونها در جگر داشتند) بحضورِ اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راهِ خیابان متوجّهِ کابل شدند - و جوانانِ بهادر از موکبِ پادشاهي تعاقبِ گریختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخۀ [د] باریدگیِ برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیره

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از بدخشان بکابل[۲] - و محاصرۀ آن

چون (قضیۀ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیۀ حضرت جهانباني رسید) باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیۀ عالي مصمم گشت که از راه آب‌دره شتافته اطفای نایرۀ فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حضرت زدۀ تیه آوارگي را بخانزادگي خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را فرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست وکهمرد و غوري و آنحدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت - و ببدرقۀ توفیقات الٰهي بمسعود ترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالي برف و باران در طایقان مقام شد - و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند[۳] و در تمام توران از هراس موکب عالي بیغمي روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداري پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان ازانجا براه کتل شبرتو گذشته بکتل ریگک عبور فرمودند - و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلي (که خود را از معتمدان و بیربایان میرزا میگرفت) تنگی آب‌دره را عظیم محکم کرده بود - اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوت بشري با تقویت ایزدي چه مقاومت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار[۴] نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و هرتال پس‌مانده دست درازي نمود - و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکدۀ مجدده منظور نداشته) از بخت بر گشتگي جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقي (که در معني درکات تنزل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زادۀ حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني - آنحضرت در حدود زمزمه[۵] توقف فرموده در تمکین خواطر

---

(۲) نسخۀ [ح] بکابل بدفع فتنۀ میرزا کامران و محاصرۀ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخۀ [ح] فرار نمودۀ گوشه گرفت (۵) نسخۀ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه ‎

(که غلامانِ خاصِ بادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولدِ میر خلیفه (که حضرت بملازمتِ خود طلبیده بودند - و جایگیرِ او بالغ میرزا منتقل شده دریں نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقامِ احکمِ زمینِ داور اعضای محترمهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعے در چنگِ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهانِ پسندیدهٔ خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه‌خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از ملازمانِ بساطِ قرب را در بند کرد و وبالِ صوري و معنوي و بدنامي دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارتکابِ تلبیسِ اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بےحقیقتانِ سفله‌طبعِ تنگ‌حوصله باندک گمانِ فایدهٔ خاکِ روزگار در کاسهٔ طمعِ خود کرده راهِ بےحقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسبابِ گرفتنِ کابل بےاتفاقیِ مردم و غفلت و عدمِ تیقّظ و انتباهِ ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانبِ حضرتِ جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راهِ غفلت مي‌سپرد - و شرائطِ حزم بجای نمي‌آورد[2] - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علٰحده برچیده گمانِ استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهیِ حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرفِ میرزا درآمد پیوسته در پیِ جمعِ سپاهي و سرانجامِ فتنه اهتمام مینمود - و جمعے کثیر در گردِ او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعے دیگر از قورچیانِ شاهي (که رخصت یافته عازمِ عراق بودند) بدیدنِ میرزا آمدند - و حضرتِ شاهنشاهي نیز بحضورِ پُر نورِ خود بزم افروزِ میرزا بودند - معتمدان و مخلصانِ میرزا همه در پیِ اخذ و جر شتافته - و مردمِ اطرافي (که در معني مگسانِ دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقِّ نمک خوردن آنست که ما سپاهي جوانِ یکدل عزمِ دلیرانه بجای آورده کارِ میرزا تمام سازیم - و این تازه نهالِ بهارستانِ دولت و اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را بېزرگي برداریم - ولد بیگ (که مردِ نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردمِ مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتے خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد •

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد •

شهزهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم ته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم ته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش‌نهاد خود ساخته بپای بیباکي شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ مي‌بردند) رسید - و از بے اعتدالي اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهاني [۲] بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت وسستي میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود در آوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستي او را از فراز هستي به نشیب نیستي انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم ته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد وسحرے بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیه‌دوزان آمد - و از محمد تغائي (که حکومت کابل باز مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستي او را بخمار غفلت کشیده بود - علي قلي اوغلي [۳] (که یکے از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علي را برهنه از حمام بر آورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد - و دران سحرگاه (که این قضیه سانح شد) حاجي محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهي را بآئین بزرگي و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاءمت شد - و انواع مهرباني کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جلّ بخشش مطمئن خاطر بودند) از کوته راني و تنگ چشمي بمردم خود سپرد *

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود در آورد انواع تحکم و تعدّي پیش‌نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناگهاني چون بلای آسماني (۳) در [اکثر نسخه] لعلي *

تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد
و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده
و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند
میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده
راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود - میرزا هندال
و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد
و (چون اثری از میرزا پدید نشد - و گروهی از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی
مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی
و سوالی آن دیار را بخت یاوری کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند - هرچند
میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - ازآنجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی
بجای آورده میرزا را به تیری[۳] آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدین علی ولد میر خلیفه
در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت
چون این خبر بمسامع عالیه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور
و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند - و علم و نقاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضل ساخته او را
بدانصوب تعین فرمودند - و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا
(که بنیت دولتخواهی آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشوری
باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید
و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتفاق
از قندهار متوجه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید
هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر
شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا
احراز ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود
چنانکه بگذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را (که بپیشتر
نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر
شدت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعض نسخه] تیری •

و ایزدِ جهان آرای بے منّتِ تعلیم مردمے از افرادِ انسانی استادِ دانادل و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نصایحت و بصیرت سوختنی بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماءِ متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهذا ملوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی مآثر از دریافتِ دقائقِ فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیم قدیم
و (هرگاه یکے از فرومایگانِ درگاهِ احدیت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چنین شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ مؤبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولی‌نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمانروای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد •

مجملاً درین هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمِ غریب رسید - و خبرِ وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بے اعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیرافکن نااعاقبت‌اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی مآثرِ حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگی سکنه و رعایا (که بدائع ودائعِ حضرتِ جهان آفریننده - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سوم از ممرِّ نهمیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شکرنامه ابوالفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملی بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند •

---

(۲) نسخهٔ [د ه] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر •

و ا چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد) در صحیفهٔ[1]
صحیفهٔ الطاف الٰهی نشسته متوجه قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود
و بمعتمدی حضرت شاهنشاهی نامزد - وجد او در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی
میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملهٔ محاسبان رصد بود) درین بیماری خدمات پسندیده
و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعهٔ ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس
باعتدال طبیعی رسید - و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایهٔ عیش و عشرت بدست
ارزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانهٔ کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزل
صحت افزا بوده کامروائی و دادخشی فرمودند - و ازانجا شیرافکن ولد قوچ بیگ را کامرد و ضحاک
و بامیان مقابت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون
موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافهٔ جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت
بشکار تسقاول[2] (که بزبان بدخشان شکار نهام گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبت[3] اقامت
آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - ازبکیه باجمعهم جمع شده اندیشه مند
بودند - و هیچ[5] تدبیر موافق بجنگ نمی افتاد •

پرده گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه[6] انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونے ست قدیم و عادتے مستمر که ایزد جهان[7] آفرین چون خواهد (که برگزیدهٔ را
بر مسند[8] فرمانروائی جهانیان جای دهد - و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان
بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهت مزید شناخت قدر نعمتهای ناشناهی (که بجهت او آمادهٔ
عالم غیب است) در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد
اصناف نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض
و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای
دیرین روشن است - و ا چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الٰهی
(یعنی حضرت شاهنشاهی) بمقتضای سر نوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانائی ست

---

(۲) نسخهٔ [و] صحیفهٔ الطاف الٰهی (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اکثر
نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ح] جان بخش جهان آفرین
(۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند •

بمشاهدهٔ محبت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از توهمزدگی روزها
شفیع استمالت قراچه خان شده بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته
مرحمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند - و در همان لحظه
منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال (یعنی
حضرت شاهنشاهی) رقم‌زدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا
خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الهی شود - و سبب
برهم خوردگی آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای
انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدن
نوید صحت و مژدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد
و ماورا آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس
بجایگیر خود معاودت نمود •

و از سوانح (که دریں سال واقع شد) کشته شدن خواجه[۲] سلطان محمد رشیدی است
که بمنصب وزارت داشت - و مجمل ازیں سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان (که دماغ
خرد ایشان پریشان بود) حدثان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص‌اندیشه و تیره خردان
شقاوت پیشه (که غورست در اعمال مقصود ندارند - و بمناقشات لفظی درپیچیده‌اند - نه مشام جان
ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرست - و نه دهان فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت
ثمری) در میان آورده - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال
در منزل خواجهٔ مذکور درآمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد
و از قهر پادشاهی (که انموذجیست از عقوبات الهی) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون
این خبر بمسامع علیه رسید مردم بگرفتن آن بے اعتدالان متعین شدند - و فرمان قضا جریان
بمتصدیان مهمات ممالک کابل (که مقر[۴] آن بد اختران بود) صادر[۵] شد - محمد علی تغائی
و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات
کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده
مقید ساختند •

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴)
در [بعضی نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید
نگاهدارند تا روز باز خواست و داوری پادشاهی بسزای خود رسند محمد علی تغائی •

خلائق بودند - و شکار مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجه درشک[2] شدند - و دران حدود
شکار گنجشک بدامي (که مخصوص آنجاست) کردند - و ازانجا بکلاوگان[3] نزول اقبال اتفاق افتاد
و ازانجا بکشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه
گذشته با چندے دران حدود سرگردان بود - و از سوانحي که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي
از ملازمان فرمان‌رواي ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانباني آمده بود
ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ
(که از جملهٔ قوربیگیان شاهي در رکاب معلّی بودند) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو
رسیده کاردش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیرانیدند - و بعد از چند روز
بشفاعت حسن‌بیگ سلطان مهردار رقم عفو بر خطّ خطاي ایشان کشیده شد •

و چون مهمّات بدخشان خاطر خواه اولیاي دولت صورت بست قندوز و آنحدود را
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت
منعم خان را بتحصیل خوست مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند
و راي جهان‌آراي بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگي سپاه و رعیّت
قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجّه آنحدود شدند - چون بموضع شاخدان
(که ما بین کشم و قلعهٔ ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحّت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال
فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادي
این عارضه چهار روز غشي متوالي عارض شد • و ازین سبب خبرهاي ناخوش در افواه عوام
پراگنده گشت - و مردم محالّ جایگیر خود را گذاشته[4] آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محالّ خود
باندیشهٔ ناصواب باتّفاق امراي دیگر برآمده تا سر آب کوکچه[5] رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان
جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتّفاق جمعي از یکجهتان آمده بر در[6] گاه عالي خرگاه زده نشست
و میرزا عسکري را (که احتمال فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود
فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواجه
خاوند محمود و خواجه معین کسي نمیرفت - روز پنجم (که عنوان صحّت بود) افاقت روی نمود
میر برکه بکورنش درون آمد چون نظر آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود

(۲) نسخهٔ [ج و] ویسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضي نسخه] [illegible]
گذاشته (۵) در [بعضي نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي •

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقي را پناهِ خود ساخته در جنگ و جدل
راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف دادِ مردانگي و کمانداري
میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجي محمّد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه
معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین[(۲)]
و احمد بیگ و دورمان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهي بودند - و همراهِ ایلچي درون یورش
در ملازمانِ درگاهِ معلّی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادنِ اسپ برزمین آمدند - و جنگ از طرفین[(۳)]
ترازو شده بود که جمعی از فدائیانِ رکابِ دولت و نبرد آزمایانِ کارآگاه[(۴)] (مثلِ شیخ بهلول
و سلطان محمّد قوّاق[(۵)] و لطفی سهرندي و سلطان حسین خان و محمّدخان جلایر و محمّدخان ترکمان
و میرزا قلي جلایر و میرزا قلي برادرِ حیدر محمّد خان و شاه قلي نارنجي) تکیه بر مدحِ
الٰهي نموده بجانبِ میرزا بیگ تاختند - و بپایمردیِ عنایتِ ایزدي از خندق گذشته شمشیرها
علم کردند - و چست و چالاک بصفوفِ غنیم[(۶)] رسیدند - مخالف تابِ مقاومت و تحمّلِ صدماتِ
این گروهِ اقبال نیاورده راهِ گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگي
پریشان شد - از هر طرف دلاورانِ میدانِ کار و هزبرانِ بیشهٔ کارزار قدم بمرحله‌گاهِ فتح و نصرت آوردند
حضرت جهانباني هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوشِ هوش
رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادي گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند
و از راهِ ناري و اشکمش متوجهِ تنگیِ خوست شد - و تولک طالقاني[(۷)] و میرزا بیگ برلاس
و اویس سلطان[(۸)] (که از نژادِ سلاطینِ مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس
پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتنِ گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال
روان گشتند - اسپ بدخشي فراوان بدستِ شیردلانِ معرکه افتاد - و آنحضرت بآئینِ بزرگي از راهِ
کنلِ شاشان[(۹)] بدرهٔ خوست درآمدند - میرزا سلیمان بامعدودے راهِ آوارگي پیش گرفته بصوبِ
کولاب فرار نمود - اکثر اعیانِ بدخشان و سپاهیانِ آن مرز و بوم فوج فوج آمده احرازِ دولتِ زمین‌بوس
نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخورِ حالت و قدرِ مستمال فرموده بعواطفِ خسرواني
اختصاص بخشیدند - و بتقریبِ میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخشِ

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قراق
(۵) نسخهٔ [بج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقاني (۷) نسخهٔ [د] روش سلطان - و در
[چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان ه

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوبِ بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسباب انصرافِ او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و بیکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون درحساب و معامله بدخشان تمام میرزا نمیرسید) آنحضرت میخواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی ازملازمانِ عالی جایگیر نمایند - و هرآنچه (حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی بپدرِ میرزا سلیمان داده بودند) انقضا فرمایند - و چون معروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجهِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ احوالِ او قندوز بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله ناقهمی از رایِ ذمیمِ خود رو گردان شده علانیه درمخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرتِ جهانبانی عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهي سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یرتِ چالاک[۳] نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکري را درونِ لشکر همراه گرفتند - و در بابِ یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بالنگِ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستي خلاصي بخشیده دولت را در مستقرِ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارتِ او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علي تغائي (که حراستِ کابل بار مفوّض بود) امضای فرمانِ[۴] این مصلحت بار مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگي و ظاهر بیني بر زبان رفت که من هرگز گنجشکي[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از سادهٔ لوحيِ او در گذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجي رجوع فرمودند - و او در شب بچلّهٔ کمان خدنگ اجل رسانید ٭

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهي کوچ بکوچ متوجّه بدخشانات شدند - و (چون راياتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغِ علي قلي اندرابي مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعديِ بختِ نافرجامِ خود با جمعي کثیر بعزمِ جنگ قدم پیشتر نهاد و بموضعِ تیرگران[۶] (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائي اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوارِ دولت شوند هندالِ میرزا و قراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعي از دلیرانِ کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهي

(۲) نسخهٔ [د] مراعات و (۳) نسخهٔ [ج و] چالاک (۴) نسخهٔ [و] فرمان (۵) نسخهٔ [د] ملخي را (۶) در [بعضي نسخه] تبرگران ٭

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بمحل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از بمهای معتبر بود - و از گریزی درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت [خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفت - مظفر کوکه را گرفته بیاما رسانیدند - و یادگار ناصر میرزا را طلبیده برای قراچه خان مضمون عتاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بناراستی از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی - کفران نعمت را هم حدسه و اندازه می باشد - آنحضرت میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مغاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آغا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند •

و از جملهٔ وقائعی (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائی سلطان[۲] است - که جوانی بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرود شدن[۳] او ازین جهان برخاطر اقدس بغایت گران آمد - اما نظر در قهرمان حکم الهی (که بقا را خاصهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیشی خود بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی در تاریخ او گفته • شعر •

• سلطان چغتی[۴] بود گل گلشن خوبی • ناگاه اجلش سوی جنان راهنمون شد •
• در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد •
۹۵۳
• تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشهٔ سروری درد سش میدهد - و ازین خیال باطل برنج[۵] اندر است) حضرت جهانبانی اوائل[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ج] ... سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ج] چغتا (۵) در [بعض نسخه] برنج اندر است • ع • زهی تصور باطل زهی خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهار صد و شصت ... موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه •

فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هر یک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینِ داور و تیری[2] و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده صدر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ اقامت و پرتوِ راحت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادی فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ[3] آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاصِ خود را در توجه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائعی (که متصل باقتضای[4] ایامِ آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر سیّد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ زمین‌داری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضع دوکی (که از توابع و اعمالِ هندسامت[5]) اقامت داشت - بقدم صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستان‌بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی[6] را بار مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لونک[7] بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین‌بوس نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته[8] ولایتِ شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت پرطبیعتِ این روستا پروردان مستوای شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره برجادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ فتنه‌انگیزان (که عمدهٔ آنها مظفر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] باقتضاد (۵) در [بعض نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکی آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت •

نعمت بخشی صوری و معنوی بتقدیم رساندن گرفتند - هر روز بروشی تازه و آئینی شایسته جشنی پادشاهانه آراسته مجلس جهان آرای جان آفرین بجای می آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت میشدند - ازانجمله یادگار ناصر میرزا[۲] شرف زمین بوس دریافت - و مجملی از احوال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - وقتیکه (موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود) میرزا بعد از اهمال شدائد بسیار بقندهار رسید - بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا آمده باستلام عتبهٔ قدسیهٔ حضرت جهانبانی کامیاب شد - و ادراک جشن خسروانی نمود - و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت ٭

و درین آئین عشرت آئین (که[۳] هنگام آرایش بهار عیش و عشرت - و اوان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود) درساعتی (که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الهی (یعنی خانه سوری حضرت شاهنشاهی) به هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست - اسباب کامروائی عالمیان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند - و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد - اُمرا ساچقها بنظر اشرف گذرانیدند - و بانعامات گرامی سرافراز شدند - و در عین آئین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب (که رکن اعظم سلک معانی و فرمان روائیست) متوجه خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکم جهان مطاع صدور یافت که اُمرا با یکدیگر کُشتی گیرند - و خود بدولت و اقبال بیننده تماشا ایشان را در زور جدا جدا می فرمودند - و آنحضرت با امام قلی قورچی کُشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کُشتی بجای آوردند - و بعد ازان بمسیر ارغوان زار بخواجه سه یاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند - و ملازمان آستان رفعت پیوند را

---

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا بعز شرف (۳) نسخهٔ [ط] که هنگام طراوت بهار عیش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود ٭

و حضرت جهانباني را بخاطر عاطر رسيد كه عيار دانشِ حضرت شاهنشاهي را (كه در صغرِ سن
با هزاران امداد فرِ الٰهي از ناصيهٔ احوال متلالي بود) بر خرد و بزرگِ عالميان ظاهر سازند
در سوادِ دولت عشرت چمنِ خسروانه ترتيب فرمودند - و جميعِ حضراتِ مخدّراتِ استارِ عفّت
و مطهّراتِ مكامنِ عصمت در بارگاهِ حريمِ اقبال بشرفِ ملازمت مشرّف گشتند - بدستور آموزش
حضّار حضرتِ شاهنشاهي را بردوشِ عزّت گرفته بر مسندِ سعادت آوردند - و بحكمِ معلّي حضرتِ
مريم مكاني در سلكِ سايرِ مقدمات در آمده بي تشخيص و تعيين بحضورِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي
آمدند - و اشارتِ بشارت بخشِ پادشاهي بدان[2] رفت كه آن نورِ حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ
خود را از ميانِ چندين درهٔ عفائف بشناسند - آنحضرت بنورِ الٰهي بي مزاحمتِ سهو و خطا
و بي كلفتِ التباس و اشتباه بدريافتِ ازلي و شناختِ ذاتي دريافته در كنفِ والدهٔ مقدّسهٔ خويش
و در آغوشِ آن صدر نشينِ سترِ عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ اين امرِ شگرف (كه حيرت افزاي
عقول و اوهامِ ظاهر بينانِ تقاضاي عادت بود) غريو از حاضرانِ بساطِ قرب برآمده ثناهاي قدر
اين بزرگِ ازل پرور و اعجوبهٔ كارگاهِ تقدير گشتند - و معلومِ همگنان شد كه اين دريافت از اعمالِ
حواسِ جسماني نيست - كه در صغرِ سن و كبرِ عمر تفاوت كند - بلكه بمحضِ تفرّسِ روحاني
و تعليمِ رباني ست - كه بوسيلهٔ اين نوبارهٔ چمنِ اقبال از مكمنِ نورِ مقدّس بمشرقِ ظهور
شتافته است •

آري پيوندِ ازلي[3] را حجابِ دوري مانع نميشود - و قربِ معنوي را بُعدِ صوري حايل
نميگردد - و چون تامّل كنند بُعد را چه گنجايش - كه دردين ريعانِ گلبنِ عمر كمالِ قرب بمبدأ
حاصل است - و انوارِ افاضهٔ وجود و تكميلِ صورتِ عنصري و تصقيلِ مشاعرِ ادراك درجه بدرجه
صورت پذير - و نهايتِ مناسبت بعالمِ تجرّد و تقدّس (كه ظلمتِ جهل و كثرتِ غفلت را
در پيرامونِ آن راه نيست) جلوه نما - و بر دوربينانِ عالمِ اسرار مختفي نيست كه اين صاحبِ
فطرتِ عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و[4] موادِ هيولاني مولود نماست) امّا از بدرِ فطرت و اصلِ پيدائي
آبا و امّهات از مآثرِ توليد اويند - و او در مسالكِ معني و مكامنِ باطن ابوالآباست - و بر حضرتِ
جهانباني (كه پرده دارِ رموزِ آسماني بودند) هويدا بود كه چمن پيراي جهانِ هستي اين نونهالِ
بهارستانِ وجود را (براي دريافتِ مقاديرِ مراتبِ جهانيانِ ازلاً - و بجهتِ گرد آوريِ پراگندگيهاي
روزگار ثانياً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباسِ رسمِ ختنه سور آدابِ شكرگذاري

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هيولاني •

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ (۲) سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بورش (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بردنها ساختن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا (که شمع اقبال بتازگی برزد - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز • شعر •

• بنفشه سر برآورد از لب جوی • زمین (۳) گشت از ریاحین عنبرین بوی •

• نسیم صبحگاه از مشک بوئی • هزاران نافه در بر داشت گوئی •

به آرام باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت نمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مواهب ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کارسازی و کیبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات آن باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر سعی بر میان (۴) شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار نهایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف (۵) آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می‌بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از معتقدان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکان تشریف آورده •

ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند - نوبتی تاریخ این فتح کابل را گرفت (٢)
• بی جنگ گرفت ملک کابل از وی •
واقعه بود - و دیگر مینه این • • مصراع •

چون از بمیامن آثار ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بفیروزی نهاده آمد) حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نواسده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جوانی آگاهی را (که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض گستر مسرت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند - و درازای این خجسته دولت و هدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روی روزگار (٣) خواص و عوام گشادند - صباح آمرز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت اوای سلطنت از عتبهٔ کبریا (٤) در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلهای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکی سانح شد) رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدرنشینان بارگاه عزت بودند - و در همین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بیمن (٥) توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مهبط رحمت یزدان گشت •

---

(٢) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل برگرفت آمده - و از هردو روی غلطی می آید زیراکه از اولین (٩٥٤) و از دومین (٩٥٥) می برآید - و مطلوب (٩٥٢) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (٣) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایتام و اراامل گشاده زربخشی و جواهرپاشی فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الهی که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (٤) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (٥) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت •

با جمعیّتِ خود و شاه بردی خان (که نردیر و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آدابِ زمین بوس بجای آوردند - و مشمولِ عنایاتِ بیکران شدند - و متعاقبِ آن مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفاتِ خسروانه سرافراز گشت - درین اثنا باپوس معروضِ اشرف رسانید که وقتِ توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه می‌آیند - حضرتِ جهانبانی بر بانگی دولت سوار شدند - و درین میان علی‌قلی سفرچی و بهادر پسرانِ حیدر سلطان را (که در تعزیتِ پدر بودند) بر آورده مشمولِ مراحم ساختند - و بعد از زمانی مرزاچه خان آمده سعادتِ زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحاتِ اوضاعِ صورتِ اقبالِ پادشاهی نقشِ ادبارِ خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهتِ استعفای جرائمِ خود بملازمتِ اقدس فرستاد - و بعضی ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - (هم) درود راه مقابله میانِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی و لشکرِ میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمساتِ او را بادراکِ ملازمت موقوف داشتند - و مواعیدِ دیگر عنایات را از لوازمِ آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمی توقّف فرمودند - و (چون) میرزا را غرض از فرستادنِ خواجها تعطیل و تراخی در مبادرتِ سپاه پادشاهی و فرصت یافتنِ خود بود - و انتظارِ سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناره تواند کشید) چون حجابِ ظلمتِ شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رای و ظلمتِ خاطر (دریافتِ سعادتِ ملازمت بخود قرار نداده) بسرعتِ تمام خود را بارکِ کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولدِ خود را با جمعی از اهلِ حرم همراه گرفته از راه بینیِ حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرار نمودنِ او بمسامعِ علیّه رسید حضرتِ جهانبانی باپوس را باجمعی از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیّت آسیبی رسد - و همه را مشمولِ عنایتِ پادشاهی سازند - و میرزا هندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بدمعنانیِ نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّهِ شهرِ کابل شدند - و در ساعتِ مسعود کوسِ زبانِ دولت کورکهٔ اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه دارانِ نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهرِ مکوکب رساندند

و در شبِ سیزدهمِ آذر ماهِ جلالی موافقِ شبِ چهار شنبه دوازدهمِ شهرِ رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بعنایتِ آسمانی فتحِ کابل (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بی‌اندازه است) روی داد و ابوابِ شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] نردی خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - ... [اکثر نسخه] که، که ◦

مسافرِ شهرستانِ عدم شدند - و حیدر سلطان ازانجمله بود - چون (مخالفتِ هوا اشتداد داشت
و مردم کم عدد بود) میرزا هندال بعرضِ اشرف رسانید که مناسبِ دولت آنست که درین زمستان
مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائلِ بهار سامان و سرانجامِ لشکر نموده
بتسخیرِ کابل عنانِ عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون
مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلۀ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجودِ آنکه (از آمدنِ شما
و جدا شدنِ یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطافِ الٰهی نموده بسمتِ کابل
توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقف را سبب چیست - اگر بجهتِ محنت
و رنج‌کشیِ [۲] مردمِ خود این معنی بخاطر آورده اید زمینِ داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم
این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدۀ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست
میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذرِ تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمِ درست و امیدے واثق
قدم در راه نهاده دل درگشایشِ کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادرِ بابوس (که میرزا کامران
او را اتالیقِ آقا سلطان [۳] دامادِ خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستانبوس سربلند شد
و استعفای جرائمِ بابوس نمود - و بمدارجِ قبول اتصال یافت •

چون [موکبِ عالی در یُرتِ شیخ علی (که در نواحیِ نعمان و ارغندی واقع شده) نزولِ اجلال
یافت] میرزا کامران از استماعِ توجّهِ راياتِ جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعے پیشتر
روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتی را (که میر آتشِ میرزا بود) فرمود که توپخانه را بجلگۀ
دوروے (که نزدیک خانۀ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیالِ مردم (که در بیرونِ قلعۀ
کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرونِ قلعه برد - و بعد از استحکامِ مبانیِ قلعه بغرور و غفلت
از کابل برآمده در نزدیکِ یُرتِ بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیمِ صفوف اهتمام نمود
و در موضعِ تکیۀ چهار [۴] قاسم برلاس باجمعے پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجی محمّد خان
و شیرافکن از معسکرِ اقبالِ پادشاهی پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائیدِ الٰهی
(که طلایۀ دولتِ قاهره بود) قاسم برلاس تابِ مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میانِ افواج
فاصلۀ اندک ماند میرزا هندال بموجبِ التماس بمنصبِ هراولی اختصاص یافت - موکبِ اقبال
از تنگیِ خواجه پشته گذشته در نواحیِ ارغندی نزولِ اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخۀ [۵] رنج‌کشیٔ خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعض نسخه] تکنه خمار - و نسخۀ
[۵] تکنه خمار - نسخۀ [۲] [illegible]

و از فیوضاتِ پادشاهي و نعمِ غیرِ مترقب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجناتِ حال میتافت کلانترانِ این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکبِ عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهی دولتِ ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاهِ عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از مویّداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بدرهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواهِ فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوه (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهت اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای امرا و سایرِ ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد دده[۲] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ مالي و جاني سرافراز گردد) بجانبِ قلعهٔ تیري (که حشمِ او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون مواکبِ عالي دران حوالي رسید کلانترانِ احشام اسپ وگوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیدهٔ گشتند - چون آن حوالي آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمتِ جاوید پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آوردهٔ تمسک بحبل المتینِ صبر (که شانِ عالي منشانِ کار آگاه و نشانِ والا دانشانِ خجرت سرشت است) نمودهٔ جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدرهٔ مکرمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایقِ خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنموني اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّه دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزاهندال بنزدیکیِ قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي نوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردمِ اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا درین راه بیماري[۳] و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [م] ، دده بیگ (۳) در [بعض نسخه] بیماری ، وبا ،

و در مقام بستان درشد - حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندے دیگر
از عقب رسیدند - و جمعی از قزلباشان (که دران نزدیکي بودند) بجنگ پیش مي آمدند
و بقتل میرسیدند - و بیرام خان از دروازهٔ کندکان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نیمروز حضرت جهانباني
خود از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرج آتچه(۲) صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئین
بیمن(۳) ورود عالي مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازین نزول رحمت و صعود سعادت
از نهاد خورد و کلان خروش شادي و نوید مبارکبادي برآمد - و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان
آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را معفوف مکارم خسروانه فرموده
رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان
خلاف حکم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم - تعلق
بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکري قدر جانبخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد
از چند روز افغانے آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ منست - کسی تعاین شود که او را بطریقی (که از من
ندانند) گرفته آورد - حضرت جهانباني شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین فرمودند - فرستادها
او را در خانهٔ همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت
و رافت ذاتي و پاس وصیت حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني (که در باب کافهٔ برایا بخصوص
برادران فرموده بودند) بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگي درگذشتند
و او را بندیم کوکلتاش (که از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولایت قندهار را بر اولیای
دولت تقسیم فرمودند - ولایت تیري به الغ میرزا مقرر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ
حاجي محمد اختصاص یافت - و زمین داور باسمعیل بیگ - و قلات بشیر افکن - و شال
بحیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیع ملازمان را فراخور(۴) حال جایگیر دادند
و خواجه جلال الدین محمود را (که در شهر از مردم میرزا عسکري و دیگران طمع کرده بود)
بمیر محمد علي(۵) گیرانیدند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت - و بمیامن
تائید الهي و مآثر موابدید پادشاهي تقدیر موافق تدبیر آمد) بسعادت و اقبال در ساعت
مسعود هودج عزت حضرت مریم مکاني را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد
همت والا فرمودند ○

---

(۲) در [چند نسخه] اتچه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناصب
معقول (۵) نسخهٔ [ه] قلد ○

فرو هشته اند - لايق دولت آنست که دست تعدي ايشان را از دامن احوال عَجَزه و مساکين شهر
(که ودايع حضرت ايزدي اند) کوتاه سازند - و حالا که درين انديشهٔ صواب انتما غبارے بخاطر
راه يابد - و آنچه از اينجا تا کابل مسافت بسيار است - و حشام هزاره و قبايل افغان از مور و ملخ
بيشتر - و خرسندي اين راهها شده اند - خصوصاً با ميرزا کامران سخن درميان دارند) بدست
آوردن ماهي اين خاطر را از هر وجه مجموع گردانند) نخستين (۲) کار است - و بالفعل بهتر ازين
محلّي (که ... سزاوار باشد) بجز از قندهار نيست - پس بموجب عقل و عُرف و عدل
بداغ خان را بايد فرمود که قندهار را بخوشي و دلخوشي بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استيلا استخلاص
فرموده متوجه ... نامهٔ موافق ... مقتضاي روزگار و اقتضاي صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت
و التماس وثاق بشاه بايد نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند اين عمل را
از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درين باب از همه بيشتر حاجي محمد خان بابا قشقه
بود - حضرت جهانباني فرمودند که همه مسلّم - امّا محاصره کردن و تيغ ستيز آختن و مطلقاً
يکطرف گشتن از مساهلت خالي نيست - اگرچه ايشان از منهج اعتدال عدول ورزيده اند امّا
اين بے اعتدالي را به بندگان درگاه تجويز نميکنيم - چه درينصورت مردم بداغ خان ضايع خواهند شد
ظهور اين معني در دفتر آرائي اهل روزگار بدنماست - همان بهتر که بوسيلهٔ عقل دورانديش
تدبيرے بايد انديشيد که بے جنگ و جدل قلعه بدست آيد - بنابران کس پيش بداغ خان
فرستادند - که چون بتسخير کابل ميرويم ميرزا عسکري را در قندهار مقيّد نگاهدارند - تا خاطر
ازو جمع باشد - مشار اليه صلاح کار خود دانسته قبول اين معني کرد - و مقرّر شد که دلاوران کار ديده
و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمين باشند - و ناگهان وقت يافته بپايمردي
همّت و دستياري جلادت بقلعه درايند - بيرام خان و جمعے ديگر بطرف دروازهٔ کندکان (۳) مقرر شدند
و الغ ميرزا و حاجي محمد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معيّن گشتند - و مويّد بيگ و جمعے بحدود
دروازهٔ نو جاي دادند - و اين شيران بيشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمين کردند
وقت انکشاف صبح صادق حاجي محمد خود را بيشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانيد - اتفاقاً شترے چند
علف بار درون قلعه ميرفتند - خود را در پناه شتران درآورد - و شير مردانه ناگهاني خود را
بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد - او جواب داد که بموجب
فرمودهٔ بداغ خان ميرزا عسکري را آورده ايم - که درون قلعه نگاه داريم - اين حرف فايده نکرد

---

(۲) در [بعضي نسخه] اولين (۳) نسخهٔ [۱] کندران ٠

آورده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست[۲] از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند ٭

و چون یورش کابل مصمم شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری) منازل چند[۳] از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان میفرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم - امّا از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردّد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همّت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند - و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار[۴] سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقهٔ خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزّت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خود سر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدوام نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت[۵] موافق ساخته نقاب بے آزرمی بپیش رو

(۲) نسخهٔ [ط] دست تطاول (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که محفوظ و مضبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازل چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب ٭

اصلا قبولِ مشربِ او نیست - به مجرّدِ اظهارِ آن آزرده خواهد شد - و آزردگی او موجبِ نقصِ قدر و منزلت قایل خواهد گشت *

حقِ دولتخواهي و شرطِ خیر اندیشي آنست که در امثالِ این امور زبانِ خویش را منظورِ بدزشانه توقف نکنند - و باهمال و اهمالِ نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحالِ همه عاید شود و خسرانِ این اهمال بروزگارِ دولت همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانتِ کنگاش (که اعظمِ خیانات و امهرِ جنایات است) روی دهد - و خالِ بیدیانتي و خوشامد گوئي (که نیلِ بیدولتي و بےسعادتي ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدق باملایمِ متنافرِ طبیعت برسد) آنرا سعادتِ روزگارِ خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چینِ قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسبِ ظاهر بر ضمیرِ بزرگان شاق آید اما باطنِ والا جفانرا تحسین میفرماید - و اگرچه بصورت خلافِ رای صاحبانِ راه سپرده میشود لیکن در معنی هم ادای ذمتے کرده حقِ نعمت گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدامِ عقلِ مصلحت آموز و فقدانِ چنین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطرِ قدسي مآثر از مهمّاتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیش نهادِ همّتِ والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقامِ حسن ابدال(۳) در گنبدِ سفید نزولِ اجلال فرمودند - پیوسته ترتیبِ مقدّماتِ فتحِ این یورش بر پیشگاهِ ضمیرِ الهام پذیر میقامت - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاص(۴) منش همواره مطارحه نموده میشد - مرزباشیده اکثرے از امتدادِ مدّتِ سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضے برخصت ابراهیم جدا شدند - بداغ خان و جمعی دیگر (که در ملازمتِ فرزندِ شاه بودند) از قلّتِ مبالات دستِ تعدّي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگارِ خود خیال میکردند - وضیع و شریفِ شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلّی میرسیدند و حضرتِ جهانباني دربن معامله متردّد بودند - که اگر تنبیهِ ستمگاران نموده آید خاطرِ شاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافیٔ طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] بابا حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین *

و قاسم برلاس را با اعیانِ دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را
میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم)
بقتل رسانده ملکِ بدخشان را باوزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
و خرّم بیگم (٢) را رخصتِ بدخشان دادند - میرزایان بپای مقار بموضعِ معمورة رسیده بودند
که میرزا کامران از رخصتِ میرزا سلیمان پشیمان شده کسی بطلبِ میرزا فرستاد که بعضی سخنانِ
زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت نامهٔ
در جواب نوشت که چون در ساعتِ نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت
از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوبِ یکی از معتمدانِ بساطِ قرب ارسال دارند تا بموجبِ آن
عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّهِ بدخشان شد - رسیدنِ بدخشان همان بود و شکستنِ پیمان همان

و درخلالِ این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانبِ بدخشان رفت •

و اگرچه روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارکِ اعمالش نماید)
روز بروز اسبابِ آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگردِ (٣) او نماند
بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقبِ یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد
و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف
در آید) حصهٔ نصفِ آن از آنِ تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازمِ یکجهتی و برادری دقیقهٔ
فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال
(که از بدسلوکیِ او بتنگ آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگِ او فوزِ عظیم دانست
و از پای مقار گذشته بدولتِ سعادت متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی شد - میرزا کامران را
از حدوثِ این وقایع سراسیمگی روی نمود - و سررشتهٔ صلاحِ کارِ خود گم کرد - و از ملازمان
و مصاحبانِ او کسیکه (بهبودِ او را منظور داشته حرفِ راستی بگوید) نبود - اکثرِ مردمِ او را دیدهٔ
بصیرت پوشیده و چشمِ خبرت از رمدِ غفلت پوشیده بود - سبیلِ سداد و طریقِ رشاد نمیدیدند
و گروهی (که صلاحِ حال دریافته بودند) قدرتِ نفس زدن از نفسِ امر نداشتند - و این
از دو رهگذر بود - بعضی را یارای (٤) عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطرِ میرزا
میکردند - و اظهارِ حق، صلاحِ وقت نمیدیدند - چه یقینِ ایشان بود که از خود رائی صلاحِ کار

---

(٢) در [بعضی نسخه] خرم بیگم، و در [بعضی] حرم بیگ (٣) در [چند نسخه] درگرد او (٤) نسخهٔ
[ح ط] مطلق یارای •

کرده بکوبش آوردند - ازین صرده مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا سفیده دم سحري (که هنگام ورود فیض عالم بالا هست) بصحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باستمالت بلوچان فرستاده بود) بعکس انحصار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغص گشت - آخر بمقتضای رقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي آورده باشند - که (چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روز دیگر ساحچهٔ رایات فتح[2] شب افروز تاریک نشیمان ارک شد - و محمد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایوني آن بلدهٔ فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکاني (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل جهات و اموال میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده ببهادران سپاه (که رقم تهیدستي در نامیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند ه

چون (خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانباني بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورده - و بکوچ کلان خود خانم[3] بیگم سپرد - و شمس الدین محمد غزنوي مشهور باتکه خان را مقید ساخته درجای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق[4] (که بمیرزا نسبت استادي داشت) و بابوس (که در امور ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده ببدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي میر هزار تیشکاني[5] و میر علي[6] بلوچ و جمعي دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [م] پیشکاني (۶) در [بعضی نسخه] نیر علي - و در [معتمد] نیر علد ه

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راهِ گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحص او شتافتند - و او مقدار یک راه رفته در بعضی سمالی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهتِ گرفتنِ من تعیّن بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامنِ مرا میگرفت - از ترس نه تعوذ کردم - چون شب در آمد من از زیرِ سنگ بر آمده بدامنِ خود شتافتم •

چون (۲) دولتِ روز افزونِ حضرتِ جهانبانی خاطرنشانِ ظاهربینان شد - و بر متحصّنان روشن گشت که از اقبالِ حضرتِ جهانبانی و اهتمامِ دلیرانِ اخلاص‌نهاد نگاهداشتِ (۳) قلعه ممکن نیست - میرزا عسکری از خوابِ غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) از راهِ التماس نمود که قندهار را باولیای دولت میسپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرتِ جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیالِ خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهدِ علیا خانزاده بیگم را بحضورِ اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمانِ عصمت رقمِ عفو بر جریدهٔ جرائمِ او کشیدند - بتاریخِ روزِ پنجشنبه (۴) بیست و پنجم جمادی‌الاخری سالِ مسطور میرزا عسکری در ملازمتِ آن عفّت قباب از راهِ تضرّع (۵) و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرتِ جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوفِ عزت بودند - و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدرِ مدارج و مراتب سمتِ قیام داشتند - بیرام خان بموجبِ حکمِ بادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرتِ جهانبانی با وجودِ آن همه خصومتِ جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطعِ نظر از مصالحِ مملکت و قواعدِ سلطنت بمحضِ عواطفِ ذاتی و فرطِ مراحمِ فطری قبولِ شفاعتِ آن عفّت قباب را از مراسمِ آداب و مکارمِ اخلاق شمرده قلمِ عفو و رقمِ صفح بر صحیفهٔ اعمالِ او کشیده (۶) مصروفِ مرادمات التفات - مشعوفِ جلائلِ عنایات ساختند - و بدین مقدمهٔ اقبال سجدهٔ شکرِ الطافِ یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردنِ میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیمِ آدابِ بندگی امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه ولی سیستانی (۷) و توک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوان هست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که درین ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجاتِ متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت وشرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف [illegible] نسخهٔ [illegible] شاه سیستانی •

(که از سادات بدیع گفتار سبزوار اند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از تمام احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیر افگن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان برآمده بود اما شب راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت‌زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده[۲] بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردد خاطر بودند) مطمئن شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داری افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه‌نشینان دشوار شده - درگیر و دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می‌انداختند - و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند - اول خضر خواجه خان نزدیک یورتچلیکه (مخیم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان مؤید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیگ (که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنکاش مسلم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شب خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[۳] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره بر کنار بوده روزگاری بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

---

(۲) نسخهٔ [ا] دوده بیگ (۳) نسخهٔ [د] سرالکه - و شاید که سرالک باشد ۰

و هر شب تغیّر میداد . که مبادا جمعی از مورچل خود حرف یکجهتي درمیان انداخته خللی در مبانی نگاهبانی اندازند ٭

و (چون محاصره بامتداد کشید . و از ملازمان پادشاهی نفس آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده(۲) در مراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانباني این معني را از روزنامچهٔ احوالِ ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر سعي و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّم اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانب شهرِکهنهٔ قندهار نزدیک دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستي میرسید . و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان ازین‌معني خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند . و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند . و دایره را تنگ کردند . میرزا عسکري هراسیمه شده بنیادِ عجز و زاري نمود و بهزاران اضطرار و بیقراري معروض داشت که (چون حضرتِ عمّت قباب تشریف مي آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید . که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه درست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانباني (که معدنِ مُروّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائي بظاهر روشِ عجز پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه مي‌کوشید - و چون حضرتِ عمّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعي فرمودند (که میرزا عسکري را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ(۳) مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامي بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت(۴) و سرکشیِ خود ایستاد و از مرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّای جهانباني تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ اِلٰهي (که متکفّلِ مهمّاتِ اربابِ توکّل(۵) است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیرافگن بیگ ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میر برکه و میرزا(۶) حسن خان پسرانِ میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت
(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان ٭

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحیّر بودند - و از راهِ حیرت بوادیِ غیرت مي‌آمدند •

روزے حضرتِ جهانباني مجلسِ خاص ترتیب داده بودند - و محرمانِ حریمِ اخلاص از هرطرف درِ حکایتي گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روایتي بدست آورده؛ صحبت را بحکایاتِ دلاویز و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسیرِ سخنانِ دلاوران نقدِ اربابِ شجاعت را عیارمي‌افزود و تنگ مایگانِ مردانگي را سرمایهٔ همّت بهم میرسید - دریِن اثنا حضرتِ شاهنشاهي را از کمالِ شوق بیاد آوردند - که آیا آن تازه سروِ جویبارِ خلافت را جدا از دوستان درمیانِ دشمنان چه حال باشد - و حسودانِ بیخرد و بد اندیشانِ تبه رای را دربارهٔ آن گلبنِ سعادت چه خیال و با دلِ در بیم و خاطرے پر امّید و بیم بدرگاهِ کبریا (که کام‌بخشِ سرگشتگانِ بیقرار است) دستِ نیاز گشاده بدعای برخورداري و جاندرازیِ آن شجرهٔ طیّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باین مضمون دُرِ کشای آبلهٔ دل گشتند •

• شعر •

• خدایا تو این گوهرِ شاهوار	• ز آسیبِ بدگوهران دور دار •
• ز دریای دانش بار آب ده	• ز خورشیدِ بینش بار تاب ده •
• بسے دور زد بر فلک آفتاب	• که این نیّر آمد برون از نقاب •
• بسے گرد انجم نظرهای سعد	• که این مه ز ظلمت برافگند جعد •
• بسے چرخ زد آسمانِ بلند	• که آفاق زین نور شد بهره‌مند •
• فروغِ ازل باد منظورِ او	• مبیناد تاریک دل نورِ او •

و بجهتِ تسلّیِ خاطرِ فیض مآثرِ خود زائچهٔ طالعِ آن بلند بختِ خجسته روزگار (که لوحِ محفوظِ اسرارِ غیبي ست) طلبیده بنظرِ تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و سلامتیِ ذات و افزونیِ عمر و ترقّیِ درجاتِ اقبالِ آنحضرت و خرابیِ خانهٔ اعدا و ناکامیِ بد خواهان و کجِ اندیشهای ناراستان ازان دیباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبانِ اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلّیه جمع شد - امّید که عنقریب بدیدارِ آن نورِ مورودِ الٰهي خوشوقت شویم - و بیمنِ طالعِ آن سعادت پیوند بر جمیعِ اعدا مظفّر و منصور گردیم - سجداتِ شکرِ الٰهي بتقدیم رسانیده در فتحِ قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکري در مهمِ قلعه‌داري کمالِ ضبط و حفظ مرعي میداشت - و مورچلها هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] که پارهٔ سر - چارهٔ جان و کام بخش •

روی داد - و مشاهدهٔ انوار الٰهي (که در جبینِ مبینِ آنحضرت ظاهر بود) جلا بخش بصر و بصیرتِ همگنان شد - حکمِ پروردگارِ کارساز بجای آوردند - و ازآنجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود میبود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و فرمانِ عطوفت و عنایتِ خلعت و اسپِ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روزِ دیگر بخدمتِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درونِ قلعه مقید بودند) متوجه شد - و دران روز بموجبِ فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازینجا برآورده در باغِ جلال‌الدین بیگ (که در نزدیکیِ باغِ شهر آرا ست) برده بودند - بیرامخان این دو بزرگ را درین باغ دریافت - و از عنایت و الطافِ پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازآنجا مرخص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفوِ تقصیرات و تجاوزِ زلّات و انواعِ نوازشِ پادشاهي امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سایرِ بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایقِ حزمِ[2] بیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امیدوارِ مکارمِ عالیه گردانید - و آنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ صوت و صدا - و تعلیمِ حقیقت و وفا) توانستبود بجای آورد - میرزا کامران بیرامخان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوتِ مقاومت مییافت - و نه از بی توفیقي بصوبِ خدمت میتوانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بعد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرتِ خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکري را (که درگفتِ من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمانِ حضرتِ جهانباني سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام مي نماید) اگر او را روزِ بد[3] پیش آید - و قلعه بدستِ اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهتِ استشفاع و استخلاصِ میرزا عسکري آنجا کار آیند - و چون میرزا عسکري (از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنانِ ارادت خود را در هوا داریِ میرزا کامران بدستِ بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکامِ قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و تفنگچیِ فراوان در اطراف و اکنافِ حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمعِ آن بغایت مشکل عرضِ دیوارِ آن شصت[4] گز است - بهادرانِ لشکرِ منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخه [۵] عروسِ (۴) [illegible] گز [illegible] بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در [illegible] مذکور است -

چون میرزا عسکري (از ادبارِ خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت انضمام نمود)
بمقتضای رافتِ عامّه و عطوفتِ اخوّت بخاطرِ جهان‌آرا راه یافت که منشورِ نصائحِ شاهي را
با مرسلیِ موعظت‌بنیانِ خود، پیشِ میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خوابِ غفلت بیدار شده
راه سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکوخدمتي تلافیِ تقصیرات خود نماید - تا بے‌تقریب کارِ چندین کس
بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاقِ برادرانِ گرامي کارهای شگرف (که مکنونِ ضمیرِ صواب اندیش است)
ظهور یابد - بنابرین داعیه بیرم خان را برسمِ رسالت بکابل فرستادند - چون بکتلِ روغني
و آب ایستاده (که مابینِ قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سرِ راه گرفتند - و آخرهای روز
جنگ در پیوست - اولیای دولتِ قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب
نمودند - و بسیاری ازین بدولتان راهِ نیستي پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید
بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرامخان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته
بیرامخان را طلبید - باندیشهٔ صایبِ او چنان رسید که این درِ منشورِ دولت را بمیرزا (که نشسته
باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا
دانشِ درست و همّتِ بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسمِ پیشکش آورد
میرزا مصحف دیده بجهتِ تعظیمِ آن راست ایستاد - درین اثنا این درِ مثالِ اقبال را گذرانید
و آن مکرمِ صحیح را وسیلهٔ تعظیمِ آن الواحِ سعادت ارقام ساخت - و تحفِ پادشاهي و هدایای شاهي را
بآئینِ ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنانِ اخلاص‌آورینِ صداقت ابداع مذکور ساخت
و آخرِ مجلس رخصتِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي گرفت - و اجازتِ دیدنِ میرزا هندال
و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد
و بابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازانجا بیرامخان اوّل به بختِ بیدار و اخلاصِ
پایدار متوجّهِ آستانبوسِ حضرتِ شاهنشاهي (که جانهای مقدّس رونمای او سزد) شد
آنحضرت در باغِ مکتب و پیشِ حضرتِ عصمت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلانِ حضرتِ
گیتي ستاني فردوس مکاني) مي‌بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نورپرورِ الهي را
از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئینِ بندگي ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند
و از مباسنِ دیدارِ دولت افزای سعادت بخشِ آنحضرت بیرامخان و سایرِ همراهان را انبساطِ عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] درینجا عنوانے نوشته - و آن اینست - ذکرِ فرستادن بیرامخان برسمِ رسالت پیش میرزا کامران - و بعضے سوانح که درین ایام واقع شده (۳) نسخهٔ [ج] از مکمن کمون بجلوه گاهِ ظهور شتابد ●

جنّت آشیانی سهلی ایزدی بتقدیم رسانیده . بعد از پنج روز ازین قضیهٔ مسرّت انتما در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدّین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جابجا تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا دوست یساول باجمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر[۲] سلطان بنیزه خواست که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آقچه (که در برابر مقابر است) پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیص چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید[۳] الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این در انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانی (که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خوانده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و درین اثنا این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوه (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته‌بیگی ولد زین الدّین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیّن شدند - قدری جنگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع دوده گرفتار شد - و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دوابّ بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتی (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیُسر مبدّل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند ❊

---

(۲) نسخهٔ [ج] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب ر] عبد الله خان

(۴) در [اکثر نسخه] و روانات ❊

نامهٔ مذکور نزولِ اجلال فرمودند - و شاهم علي و میرخلج ترکشها بگردن انداخته بشرفِ
زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجبِ رافتِ ذاتي جرائمِ ایشان را بخشیده در سلک
ملازمانِ درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته
میخواهد که بجانبِ کابل فرار نماید - جمعی از قزلباش و ملازمانِ درگاه بجد شده بقصدِ او
رخصت گرفتند - هرچند (حضرتِ جهانباني را کذبِ این خبر و عزمِ جزمِ میرزا عسکري
بر قلعه داریِ قندهار بوسیلهٔ خبررسانانِ درست سخن مُتیقّن بود - و نیز بمقتضای عاطفتِ ذاتي (۲)
بر تقدیرِ صدقِ این نمیخواستند که مردم را بر تعاقبِ او رخصت فرمایند) امّا اینها بےحلویِ
دردِ رخصت گونه بدست آورده در رفتن بیشدستي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست
بدر رود - چون (از کمالِ عجلت بے ترک بحواشیِ قندهار رسیدند) خبرِ رفتنِ میرزا دروغ ظاهر شد
و جمعی برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سر دادند - جمعی کثیر
از قزلباشیه و غیرِ ایشان ببادِ فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان
و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولدِ حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعی از بهادرانِ
چغتائي و دلاورانِ قزلباش دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند
هرچند جمیل بیگ (که از معتمدانِ میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود
فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا
سخنِ او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیّت و حقیقتِ لشکرِ ما را میدانند - سپاه آینده
منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمکِ ایشان درکمینگاهها خود را نگاهداشته باشد که
کارِ ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدنِ میرزا کامران
موقوف میداریم - چون (عنایتِ ایزدي موبّد و معاونِ لشکرِ نصرت‌اعتضادِ حضرتِ جهانباني بود)
آمدنِ میرزا کامران صورت نه بست - و فتحے چنین (که مقدمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود)
روی‌داد - و دران روز از اهلِ قلعه بابای مهرندي (که از یکّهای نامیِ میرزا کامران بود) بقتل رسید •

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادرانِ اخلاص اندیشِ موکبِ معلّی را چنین فتحے روی نمود) حضرتِ جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم و متیقن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد
این آواز نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهي ظلّ الٰهي بود - که بر مطلع فتنهٔ غبرا و زیر قبهٔ
مینای خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتي را جهت امتحان مآل صحبت
کارزار خود با حضرت جهانباني در مسیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته
صوت درو زنت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهي گل گل شکفته فالهای خجسته فراگرفتند
و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی
اولیای دولت شد - و میرزا (از بسکه طریق شدهٔ بود - و فال او را نقش کعبتین برخلاف
مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله
آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز دارند[۲] - و ازین
غافل که شیر خوار سرچشمهٔ عنایت ایزدي و کامیاب قابلهٔ تربیت آسماني را ازین عمل چه ضرر
و جراحت یافتهٔ حافظ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطره

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر متردّدان اخبار و مستبصران سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سرمهٔ عبرت کشیده‌اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالي حضرت جهانباني و کمک ایران بگرم سیر رسید) علي سلطان تکلو را
با جمعی از یکّها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرم‌سیر و متعلق بقندهار است)
تعین فرمودند - شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر و میر خَلَج[۳] (که درانحدود از جانب
میرزا کامران جایگیر دار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهي رفته قلعه را محاصره نمود
در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت
سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر
اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علي سلطان و برداشتن پسر او برجای پدر بوالی ایران
نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته
(چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده
در تضرّع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطف خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون
قلعه بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضی جا] خلو ٭

و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی مرود آورد - و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید ٭

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی درکشتی گرفتن با[۲] ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که نور دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از[۳] ناسماعدی سعادت درهم شد - و (چون ایزد جهان‌آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهم‌زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه دربن روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً دراٰنجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم[۴] میرزا فرزندش بتقریب شب‌برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورگشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک‌پروری و عالم‌آرائی بر بام دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معلق بشرط[۵] زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دادهٔ ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان‌سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم‌افزائی میرزا گردیدند - و بیازوی قدرت (که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود) باوجود صغر سن (که امثال این امور دران‌حالت بس بدیع نماید) بالقای الٰهی و تعلیم ربانی بے‌محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتی‌گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بنیستی شکفته گردد از ناسماعدی (۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن ٭

خضرخان هزاره و قربان مرازل بیگي را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود اندیشه کرد - جمعي (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که ؛ چون موکب عالي حضرت جهانباني جنت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گذشته چون سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضي دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن امورے (که از شما زاده است) روی آن نمانده که حضرت جهانباني را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهي را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ نسبیهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدین محمد غزنوي (که بخطاب اتکه‌خاني سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجي انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعي دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسے نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدي را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیچه[۲] مي‌گفتند - چون بمقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فر بزرگي و شکوه دولتمندي (که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) في‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگي در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامي آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلي (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگي[۳] دارد) از وحشت ظلمت درگریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهرباني دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ[۴] نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسي آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار[۵] شگفتگي از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگيء تمام (۴) در [بعض نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخهٔ [ز] انواع ه

اعتبار یافت - و در مهرند باغی مطبوع ساخته که از توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر والد او میرحسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در سلک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی[۲] بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود - و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر[۳] توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جهانی[۴] بهادر - دیگر تواک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند •

• شعر •

• ندانم رفیقان چرا وابس اند • که مردان زخدمت بجائی رسند •

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق وآمدن حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه‌گستری حضرت جهانبانی در ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت[۵] موکب عالی اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امیدواران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی مراد بیقراران آمدن بنیاد نهاد •

• شعر •

• فیاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید نا امیدان خرم • شد باغ مراد نامرادان تازه •

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اول برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) حر [اکثر نسخه] حضر (۴) نسخهٔ [ح] جهای بهادر (۵) نسخهٔ [ح] صیت مقدم موکب •

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانباني جنت آشياني باو عنايت خاص داشتند - و بعد ازان بمزيد التفات حضرت شاهنشاهي امتياز يافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگويان ميزيست - ديگر حسن علي ايشک آقاست در شجاعت و جلادت امتياز داشت - و خدمات پسنديده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [يعقوب قاسم] که از مغضوبان حضرت جهانباني بود - و حرفي ناملايم از زبان او سافته بودند - بعضي قربداران بدنبال آن حون را در موضع هرات نزديک تيريز کمين کرده پاداش کشتند - و چون حسن علي از او شکرآمده بود چنين اشتهار يافت که مگر بسعي او اين عمل شنيع بوقوع آمده باشد ازين تقريب نتوانست همراه موکب عالي بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقر سرير سلطنت شد بآستانبوسي بازگشت - ديگر علي دوست باربيگي ست پسر حسن علي مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اول تا آخر در هرات بخدمتگاري و جانداري اعتبار داشت ديگر ابراهيم ايشک آقاست - او از فدائيان درگاه بود - ديگر شيخ يوسف چولي ست که خود را از اولاد شيخ احمد يسوي[۲] ميگفت - مردے وارستهٔ پسنديده اخلاق[۳] بود - ديگر شيخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک ميگفت - خدمتگار شايسته بود - ديگر مولانا نورالدين که از هندسه و هيأت و اسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضي برهان خافي بشرف بساط بوس حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني استسعاد يافت - و از مجلس نشينان حضرت جهانباني بود - و حضرت شاهنشاهي او را بخطاب ترخاني سربلند ساخته بودند - ديگر محمد قاسم موجي ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانباني جنت آشياني قيام مينمود - خويش مير محمد جالهبان بود در بدخشان خدمت جالهباني داشت - و در هندوستان در ايام دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي مدربحر شد - و بر کنار آب جون منزل دلگشا داشت - و همانجا هنگامهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - ديگر حيدر محمد آخته بيگي ست - از خدمتگاران قديم اين درگاه بود - ديگر سيد محمد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات تبق او زد - ديگر سيد محمد قاني[۴] هروي ست - در بکر چندروز او را مير عدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالي بود ديگر حافظ سلطان محمد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بيت دلنشين ميخواند - رفته رفته داخل[۵] ايلچيان[۶] شده بود - و در عهد دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] يشوي - و نسخهٔ [ج] بسوي (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ز] قاني (۵) نسخهٔ [ج] ازفرط خدمت داخل ايلچيان (۶) نسخهٔ [ا] الکهوان •

عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمّد در مردانگی تفرّد داشت شاه مکرّر میگفت که پادشاهان را این طرز خدمتگار می باید - در روز قبق‌اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - (۲) دران ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد بجرم چند روز در بند بود - و بوسیلۀ عفو خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او (مادّهٔ کوکلتاش کامران میرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - در گذر (۳) چوسا غریق رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروی‌ست او مرد پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صلاحیت اتّصاف داشت و از ملازمان (۴) ستوده‌صفات حضرت مریم‌مکانی بود - علی الدّوام در حوالی هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند - یکی سیف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علوّ فهم و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزی‌ست - که از دقائق سیاق و حقائق علم حساب وقوف تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرفی دیوان یافت - و بعد ازان مدّتها از درگاه عالم‌پناه محروم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواسّ او اختلال یافته بود) باستلام عتبۀ درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت - دیگر خواجه امین الدّین محمود هروی‌ست - که در فنّ سیاق سبّاق فرسان قلمرو حساب بود - و خطّ شکسته را بغایت درست می‌نوشت - و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشگافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید - و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست بخشی‌ست - او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمّات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالی ست - او از زیارتگاه هرات است مرد ساده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتی (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعض نسخه] حمیده ه

شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرستادند - وهر کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درّة التّاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائی (که مجموع فضائل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - روزے ملاحیدری این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد • • شعر •

• که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد • عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد •

• همچو پروانه بشمعی سروکار است مرا • که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد •

آنحضرت (که خلّاق معانی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّفی فرمودند که • • مصرع •

• میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعهگاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود - میرعبد الحیّ گرمسیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشي و عطاپاشي شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملی از اعیانے (که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - سرحلقهٔ حقیقت گذاران ونیکوش (که⁽²⁾ چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود) بیرامخان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمیء مزاج نبود - رفته رفته سفّاکي و بیباکی او بافراط کشید - وخاتمهٔ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسرعادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه دراوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجی محمّد کوکی⁽³⁾ست - او برادر کوکی است - که از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ج] کوکه •

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبانِ اقدس راندند - و ببعضی از ابیاتِ سلف متواجد گشتند - و این رباعی از سرِ حالت بلند خواندند •

• رباعی •

• افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد • وز دستِ اجل بسی جگرها خون شد •

• کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو • کاحوالِ مسافرانِ عالم چون شد •

ملا قطب الدین جلدجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرفِ ملازمت مشرّف گشته تا مشهدِ مقدس ملازمِ رکابِ معلّی بود - و نادره‌کارِ سحرآفرین خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم نیز درین مدت باصله بملازمت استسعاد یافت - آن‌قدردانِ بارگاهِ هوشمندی را بسی پسند آمده - و او از موافقِ روزگار نه راست همراهی گزید - و از نوادرِ اتّفاقاتِ حسنه در شگون و تفاؤلِ نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجّهِ اقدس باُسطُرلاب[1] وکُره و سایرِ آلاتِ رصدی درجهٔ کمال داشت) بیگ‌محمّد[2] آخته بیگی را فرمودند که درین شهر (که محلِّ آثارِ قدیمه است) کُره تفحّص نماید - آن ساده لوح کرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهتِ تفاؤل خریدند - و از سیرِ تبریز فارغ شده بصوبِ اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکبِ عالی بقصبهٔ شمّامی رسید) جمیعِ شیخاوندان (که نسبتِ خویشی بشاهِ عالیقدر داشتند) با سایرِ اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازمِ خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل[3] رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انارِ بیدانه) سه‌روز توقّف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلّی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرتِ مریم‌مکانی صبیّهٔ قدسیّه متولّد شد و از آغازِ مراجعت (که بقایدِ دولت و اقبال متوجّهِ کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف می‌آوردند) حکّام و اکابرِ آنجا زیاده از دستورِ زمان توجّه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میرشمس الدّین علی سلطان خدمتِ شایسته بجای آورد - و در روزِ مهمانی بلندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (راياتِ عالی بمشهدِ مقدّس آمد) حاکم و بزرگانِ آنجا بیشتر از پیشتر در حفظِ آداب کوشیدند - و بخدماتِ لایقه مستعدِ نظرِ قبول گشتند - و بجهتِ انتظارِ جمع شدنِ لشکرِ شاهی یکچند درین شهر توقّف افتاد - و ازین نواحی بجهتِ طلبِ ساوری (که بر هرات نوشته‌بودند) عبد الفتّاح کُرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقتِ مراجعت رختِ هستی بربست - و ازهمین حدود مولانا نور الدّین محمّد ترخان را بجهتِ طلبِ

---

(١) . نسخه اسطرلاب (٢) نسخهٔ [ا ج د] بیگ محمد (٣) نسخهٔ [ز] بجرزبیل .

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی‌قلی و بهادر پسرانِ مشار الیه مقصود میرزا [۲] آخته بیگی ولدِ زین‌الدّین سلطان شاملو - محمّدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی [۳] بیگ لیل استجلو - علی سلطان جلاق [۴] خواهر زادهٔ محمّد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسین [۵] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الش [۶] اغلی استجلو - صافی ولی سلطان والدِ صوفیان خلیفه روملو - علی‌بیگ ذوالفقارکش - محمّدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد قورچی خاصه بسامانِ شایسته نیز تعیّن یافتند - و بعد از اتمام این مجلسِ عالی حکم شد که در آقِ زیارت (که آخر منزلِ ییلاقِ سرلق است) جیوه بار شکارِ تمرغه درهم آوردند - و انواعِ شادمانی و کامرانی‌فرمودهٔ آدابِ خاطرجوئی بهم‌رسانیدند - و در عرصهٔ دلگشای میانه (که در لطافتِ هوا مشهورِ آفاق‌است) شاهِ والا قدر بمنزلِ حضرتِ جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسنِ وجوه و ایمنِ آداب بساعتِ مسعود وداعِ یکدیگر فرمودند ۰

حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بموجب اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرتِ صاحبقرانی ازانجا بدولت واقبال متوجّهِ اردبیل وتبریز شدند - هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم‌مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راهِ راست بجانبِ قندهار روان فرمودند - و حاجی‌محمّد خان را سرِلشکر ساخته درخدمتِ هودجِ اقبال‌آن‌عفّت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازمِ رکابِ نصرت قباب فرمودهٔ بودند) رخصت یافته بجهتِ سامان و سرانجامِ خود روانه شدند - که چون (راياتِ نصرت‌آياتِ حضرتِ‌جهانبانی بآبِ هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکرِ مقرّر ادراکِ ملازمت نماید - وحضرتِ جهانبانی اوّل بجهتِ تماشای تبریز عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - و چون‌نزدیک بآن دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بسدّه [که میرزا میرانشاه بر رود خانهٔ (که از دامنِ سهندِ تبریزمی‌آید) بسته اند] باستقبال‌آمدهٔ عزِّ بساطبوس دریافتند - حاکمِ شهر بموجبِ فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظرِ انورِ آنحضرت جلوه داد - و لوازمِ مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ‌دوانی و چوگان‌بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهتِ مزیدِ انبساطِ خاطرِ اقدس بامرِ شاهی بتازگی درگرد آمد - وآنحضرت عماراتِ عالیهٔ آن‌شهر را (که از آثارِ قدیمهٔ سلاطینِ ماضی‌ست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّدًا ازآثارِ گذشتگانِ خاک و سرگشتگانِ خانهٔ [۷] افلاک و گذشتگیهای عالمِ بی‌ثبات وگسستگیهای جهانِ بیمقدار بخاطرِ حقائق مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ج] بردی بیگ (۴) در [بعضِ نسخه] چلاق (۵) نسخهٔ [ا ه] حسین (۶) در [چند نسخه] الش (۷) نسخهٔ [م] عصفانهٔ ۰

فرانِ همدیں باغوای بعضی از اهلِ فساد غبار خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفی گشت - حضرت شاه همه روز اسبابِ مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساروق بُلاق گویند - که اول منزلِ ییلاقِ یینُق[۲] است) شکارگاه مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی[۳] و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبرانِ حضرت جهانبانی را رخصتِ درآمدن درین قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد الله خانِ استجلو (که بدامادیِ شاه رالشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک[۴] سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجبِ حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصتِ عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرمتن و بُشتی[۵] شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و او رختِ هستی بر بست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیکِ حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم آوردند[۶] - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و درین روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمد کوکی بلقبِ سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیِ فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائے (که بهمرکابیِ حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیِ اجلّهٔ (که درین کمکِ عالی مقرر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکم فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان علی انشا - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکم سیستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - و نسخهٔ [ح] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک (۵) نسخهٔ [ز] کشتی (۶) نسخهٔ [ح] بهم رسانیدند ٭

امریست (۲) مهم - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادرِ خرد خود تصور فرموده ممد و معین دانند - که منت بر جانِ خود نهاده آنچه شرائط امداد و لوازمِ اعانت و اسعاد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشیِ را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرتِ شاه هر روز خود بهمه کاربار وارسیده مجلسِ خرمیِ مکرر می‌آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می‌افزودند - ترتیب مجلس‌آرائی (که چنان شاهے بذاتِ خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقش و خیمهای معلی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازمِ گذراندنِ تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجه میفرمودند - و از اسپانِ عراقیِ چیده با زینهای مطلی و مرصع و عبائیها (۳) و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسمِ نر و مایه (۴) با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجرِ (۵) مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاره (۶) و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناسِ زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجرِ فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایرِ اسبابِ پادشاهانه یک بیک بنظرِ اقدس گذرانیدند - و جمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسمِ آدابِ پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید ●

حضرتِ جهانبانی در روزِ جشنِ عالی الماسِ گرانبها (که خراجِ ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعلِ بدخشانی برسمِ ارمغانی بنظرِ شاه درآوردند - و بے شائبهٔ تکلف از وقتِ درآمدنِ حضرتِ جهانبانی بالکای شاهی تا زمانِ برآمدن بهرامی و رسمی (که از سرکارِ خاصه و منتسبانِ شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجه سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلالِ اوقاتِ فرخنده‌ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهمتر - و نسخهٔ [ز] مهتم (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [اب] مادة
(۵) در [چند نسخه] و کمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاره ●

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند - موکب شاهي نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود - و ازانجا توجه بسلطانیه واقع شد - مخیّم شاهي میان ابهر[2] و سلطانیه بود - چون (موکب عالي بآن حوالي نزدیک رسید) اوّل اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد ازان بهرام میرزا و سام[3] میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اکرام - و تقدیم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن[5] بتقدیم رسید و در محلّ عالي (که در مدّت مدید بتذهیب آن نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشي ید بیضا نموده بودند) اوّل مجلس آرائی آن نگار خانهٔ خاطرفریب باتفاق حضرت جهانباني چهره‌گشا گشت - و محفل پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگي و لوازم پرسشهای گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات[6] سخنان بلند درمیان آوردند - و میرزا قاسم گونابادي درکتاب مثنوي (که در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته • مثنوي •

• دو صاحبقران در یکی بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید و ماه •
• دو نور بصر چشم اقبال را • دو عید مبارک مه و سال را •
• دوکوکب کزایشان فلک راست زین • بهم در یکی عرصه چون فرقدین •
• دو چشم جهاني بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کنان •
• دو سعد فلک را یکی برج جای • دو والا گهر را یکی درج جای •

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني را میسّر شد) حضرت[7] جهان‌آفرین جهان‌بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج‌خانهٔ کشورگشائي گردانید - و هر قصورے و فتورے (که در مملکت‌داري و جهانباني درینولا پیش آمد) از نا مساعدي و بے‌اتفاقي برادران بے‌اخلاص[8] بوده - و شما را دران اختیارے نبود - در عالم[9] اسباب موافقت برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] الهر (۳) نسخهٔ [ا] حمزه (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند درمیان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخهٔ [ب] و بے‌اخلاصيُ امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب •

خدمت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجة این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت
زنده پیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلي سلطان
استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد - و آداب خدمت
بجای آورد - و پانزدهم محرم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ
رضویه (علیه و علی آبائها [۲] التحیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت
فرمودند - و ازانجا بدولت متوجه نیشاپور شدند - شمس‌الدین علي سلطان (که حکومت آنجا بدو
متعلق بود) با اهالي و موالي آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت
بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در آنحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار
و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی
دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه مي‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود
و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند
در کارخانهٔ مادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بعبارت ادراکات
افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجه ارزاني داشتند - و روضهٔ
مقدسهٔ ابوطامي شیخ بایزید بسطامي (قدس سره) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف
ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفي‌آباد (که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانيست [۳]
قدس سره) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته
بزیارت خداپرستان توسل مي‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همت میخواستند
و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای مي‌آوردند
و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه مي‌آمد ●

چون موکب عالي بحوالي ري رسید شاه بعزم ییلاق [۴] از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون
برآمد - حضرت جهانباني بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکي پای‌تخت شاه شده بود)
نزول فرمودند - اکابر و اهالي آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت
مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکهٔ آن‌شهر توقف
فرمودند - و در خانهای [۵] خواجه عبد الغني [۶] (که کلانتر اهل آن‌دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ه] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمناني قدس سره است (۴) نسخهٔ [ز] ییلاق (۵) نسخهٔ [د] و درخانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحي ●

امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و ازانجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است[۲]) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۰۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول حافظ قاق (که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سه گاه[۳] غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست •

• شعر •

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد • همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید که •

• شعر •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامی مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کازرگاه نشاطپیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بنعمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد - و خوش مهمان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز[۴] احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خوهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - و نسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند •

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش مفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر در تفوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین طریق که طعام و حلوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و پنج قطار استر (که آن ایالت پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج و کوسو[(۲)] در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد (که پنج فرسنگی مشهد است) مهمانی نمایند - انتهی •

چون (موکب عالی حضرت جهانبانی جنّت آشیانی در نواحیٔ فراه رسید) ایلچی شاهی با فرمان‌دادهٔ حضرت جهانبانی جنّت آشیانی آمد - و حقیقت مغتنم‌دانستن والی ایران مقدم گرامی را و مسرور شدن او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزول اجلال می‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت مقرّبان بساط اقدس ملازمت میکرد - و صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی برروی متوطنان آن دیار کشوده خلائق از اکثر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند - و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان (که استقبال نموده بودند) به محمّد خان اعلام نمودند (که وصول موکب عالی بنزهتگاه نزدیک است) محمّد خان بااعیان امرا (مثل ویس سلطان و شاه‌قلی سلطان) و اکابر شهر (مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی) و سایر اعزّه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند - و برسر پل مالان (که سیرگاه مشهور هرات است)[(۳)] بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهی و آداب تواضع (که جوهر بزرگیست) اظهار نموده آداب خدمت، بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای[(۵)] شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند •

وچون (رایات پادشاهی بمنزل قرقرا[(۶)] رسید) سلطان محمّد[(۷)] میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآنیکه مامور بودند شاهزادهٔ کامکار سلطان محمّد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] قوشنج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقرار - ونسخهٔ [۸] قرار - ونسخهٔ [و] درقرز ونسخهٔ [ح] قرة (۷) نسخهٔ [ز] محمود •

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر داراند - که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازارسه (که آئین بستهٔ قالي و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام عیدي‌کاري و خوش‌گوئي (۲) درآیند - و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون مي‌آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد) همراه رود - و آن ایالت‌پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغیچهٔ (که در هنگام سکن نوّاب همایون ما دران بلدهٔ طیبه (۳) جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي) نزول ایشان فرمایند - و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدني باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهماني نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجه خواب شوند) آن ایالت‌پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاه معلی گرداند - و مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دارالسلطنهٔ هرات مردے خوش‌نویس صاحب وقوف تعین نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ منقح نوشته به ثبت مهر آن ایالت‌پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلی گرداند - که بر جمیع اوضاع نوّاب همایون ما را اطلاع حاصل شود ه

و مهماني آن ایالت‌پناه بدین دستور که طعام و حلوه و شیرهٔ (۴) و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین‌دستور سرانجام نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابدهٔ (۵) (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالی دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالی پنج‌ذرعي و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ح] و خوش گوئی و ملایمت (۳) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته (۴) نسخهٔ [و] اشربه
(۵) نسخهٔ [ا] الابنه ه

مربّیات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلوا و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ ایلق و رعنا از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی برجلِ مخملِ منقش و تنگِ سفید برجلِ مخملِ سرخ و تنگِ سیاه برجلِ مخملِ سبز بکشند - و بباید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد حانی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابلِ آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقاتِ خجسته ساعاتِ ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه (در سرکارِ فرزند و آن ایالت پناه یا اولادِ عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمانِ ایشان را تمامِ خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده مرا خورِ آنکس از الوانِ مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزلِ خود روند ملازمانِ ایشان را بنظرِ خجسته اثرِ آن فرزندِ ارجمند درآورند - آن فرزند بخلقِ کریم (که میراث آبا و اجدادِ اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سرو پا و اسپ مراخورِ هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخابِ فرنگی و یزدی و بافتهٔ شامی و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سی صد تومان زرِ نقد در سی کیسه با قماشِ مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفرے سه تومانِ تبریزی (که ششصد شاهی باشد) بدهند - و سهروز در سرِخیابان وکاریزگاه میر میفرموده باشند - و دریں سهروز از درِ باغِ چهارباغ شهر (که منزلِ پادشاهانه است) تا سرِ خیابان (که در باغِ عیدگاه است) بفرمایند که محترفه اصنافِ چهارطاق بندی بآئینِ شیرین ببندند - و بهر صنعتگرے یکے از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّبِ یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند - اسب آنست که [چون پادشاه آن مرز وبوم را بقدومِ فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نور چشم عالمیان است) بوجودِ شریفِ خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظرِ کیمیا اثرِ ایشان از مردمِ خوش طبع و شیرین گوی (که درشهر هستند) درآورند - که باعثِ سرور باشد - روزِ سیوم (که ازیں چهار طاق و خیابانِ شهر و صفا دادنِ چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و سیوقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی (۵) نسخهٔ [اب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] آن قدرهٔ سلاطین و ارشد خوانین (۷) نسخهٔ [د] شیرین زبان و رنگین گوی ۰

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمینی (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسبابِ تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و سر کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباح آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائی (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) بپوشاند و یکی از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمتِ نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذراند[۲] - که چون فردا نوّابِ کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیعِ لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان‌بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوارکرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّه اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و در منزلِ مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت‌آئین[۳] آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّد خانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد از آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت ه

و صرّافهای مقدّم مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدارالسّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفراثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری(٢) و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کومکی آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد بپرسش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان‌روز (که بملازمت ممتاز گردد) بطرز و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روز اوّل جمیع لشکریان ایشان را بخلعت فاخره (که اطلس و کمخاب(٣) یزدی و دارائیهای مشهدی و خاصی باشد) متمتّع سازد - و مجموع را بالاپوش مخمل(٤) بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم‌الخروج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده سربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آمرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الٰهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند - که هرچند انواع جانسپاری و خونگرمی(٥) نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طببی(٦) و بالا منقالی اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(٢) نسخهٔ [ب ج] یکدری (٣) در [بعضی نسخه] کمخای (٤) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(٥) نسخهٔ [ب] دلگرمی (٦) در [بعضی نسخه] طبسی ٭

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال(۲) فرستند - و دوران سه روز امیرزادها و لشکرهای مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست - و مردم پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چندین مبالغه کند که چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - تا(۳) در هر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت کشمکش و گفتگو واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور(۴) درقوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّی (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کشک خدمت را درست کرده بنوعی (که در خدمت پادشاه خود کشک خدمت نمایند) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آرند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوی و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلّی مزکّی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگی باشد - و دیگرے بامیر معظّم محمّد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نوّاب کامیاب است - و هریک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غبارے دارد) بدلداری و غمخوارگی (که درین نوع اوقات لایق و خوشنما ست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام منصرّمات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [ز] دور دور قوج •

و بدستوری (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید - و پانصد نفر از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسپ تفنگ و اسپ رکاب و یراق در خور آن داشته باشند) تعین نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طویلهٔ خود شش راس اسپ بدو آسوده خوشرنگ قوی جثه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عدلهای[2] زرباف و زردوز (که لایق اسپان سواری آن پادشاه همراه باشد) بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از دواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی (انار الله برهانه) شاه بابا ام بدواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شکون آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخملی دوخوابهٔ طلاباف و نمدتکیهٔ ترکی آستر اطلس و سه زوج قالی دوازده ذرعی جوشقانی خوش قماش[3] و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و اطایف سر راه نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمل نموده جهت آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا ارسال می نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصفای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربّاهای سیب[4] مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و سعی کند که اشربهٔ تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند - و آن ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعض نسخه] باعدلهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبکه سیب مشکین باشد ۰

مراحلِ تشئیب و فرازِ حقِ انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آدابِ (۲) فتوت فروگذاشت ننمایند ٭

فرمانِ (۳) شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمانِ همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزندِ ارجمندِ ارشد و حاکمِ دارالسلطنهٔ هرات و میردیوان بانواعِ اعطاف و الطافِ شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمونِ واجب‌العرضِ او (که درین ولا مصحوبِ کمال‌الدین شاه‌علی بیگ برادرِ امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخِ دوازدهِ شهرِ ذی‌الحجه رسید - و مضامینِ فرخنده آئینِ آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در بابِ توجهِ نوابِ کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهرِ دریای سلطنت و کامکاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نورِ عالم‌افروزِ ایوانِ سلطنت و جلال - سروِ سرافرازِ جویبارِ سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشنِ شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیّرِ عالمتاب فلکِ کامرانی - بدرِ بلندقدرِ اوجِ خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطینِ عدالت‌آئین مهتر و بهترِ خواقینِ صاحبِ تمکین - شهریارِ عالی نسبِ تختِ سروری - پادشاهِ والاحسب ملکِ عدل‌گستری - خاقانِ سکندرنشان - جم‌جاهِ عالیشان - سلیمانِ تخت‌نشین - سلطان صاحبِ هدایت و یقین - جهاندارِ صاحبِ تاج و تخت - صاحبقرانِ عالم اقبال و بخت نورِ چشمِ سلاطینِ روزگار - تاجِ فرقِ خواقینِ نامدار - المؤید من عند الله - نصیرالدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالیٰ عزه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود ٭ ٭ بیت ٭

مژده ای پیکِ صبا کز خبرِ مقدمِ دوست ٭ خبرت راحت بود ای همه جا محرمِ دوست

باشد آنروز که در بزمِ وصالش یکدم ٭ بنشینم بمرادِ دلِ خود همدمِ دوست

اقدامِ بی‌ملال و توجهِ آن پادشاهِ فرشته احترام را غنیمتِ (۴) عظمی دانسته بداند - که بمتعلق آن خبرِ خجسته اثر ولایتِ سبزوار از ابتدای عملِ تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیرِ خود را بدانجا فرستد - که مالِ واجبی و وجوهاتِ دیوانیِ آنجا را از ابتدای سالِ حال تصرف نموده بمواجبِ لشکرِ ظفراثر و ضروریاتِ خود صرف نماید

---

(۲) نسخهٔ [ح] دقائق (۳) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان (۴) نسخهٔ [ر] نعمت ٭

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرفِ اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدمات تمهید داده از سفرِ عراق مانع مي‌آیند) بملازمتِ اقدس آمده از مقامِ دولتخواهي و دلسوزي بعرض رسانید که یورشِ عراق بر ذمّهٔ همّتِ علیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع مي‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوانِ عقیدت و اخلاص درخاطرِ حضرتِ جهانباني جای کرده بود) سخنِ او بمعرضِ قبول پیوست - و بدین نکاش عمل نرموده متوجّهِ عراق شدند - و بدین تقریب روزے چند حاجي محمّد مردودِ بساطِ قرب بود - احمد سلطان ملازمِ رکابِ معلّی بوده میخواست که از راه نیکي[۲] بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیرِ هري مکنونِ ضمیرِ اقدس بود براهِ نامهٔ اوک متوجّهِ آن سمت شدند •

چون (مکتوبِ مودّت و منشورِ اخلاصِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بتخت آرای ممالکِ ایران شاه طهماسپ رسید) مقدمِ سعادت‌التزام آنحضرت را نعمتِ غیرمترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرهمای سعادتِ همایوني را بر فرقِ دولتِ خود جای دهد و ادراکِ این سعادت را عنوانِ کارنامهٔ افتخارِ خاندانِ خود سازد - و بشکرِ این‌نعمت فرمود تا سه روز در قزوین‌نقارهٔ شادماني نواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمالِ توقیر و احترام و استدعای تشریفِ حضور در اسرعِ ازمنه) با الوفِ محامد و اثنیه و صنوفِ تحف و هدایا مصحوبِ مقرّبانِ خاص ارسال‌داشت - و این بیت بر عنوانِ مکتوب ثبت نمود - • شعر •

همای اوجِ سعادت بدامِ ما افتد • اگر ترا گذرے بر مقامِ ما افتد

و فرستاده را رعایتِ شایسته کرده روانه ساخت - و اظهارِ انواعِ شکرگذاري و حق‌شناسي و تذکارِ صحبتِ قدیمي نموده جلائلِ تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحکّام و ولاةِ بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکبِ همایوني نزول فرماید) شرفِ روزگارِ این خاندانِ عالي دانسته اعاظمِ حکّام[۲] و اکابر و اهالي و موالیِ آن‌دیار بفوزِ استقبال شتافته بتقدیمِ مراسمِ ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکهِ تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایقِ نظرِ قبولِ اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمّد خان حاکمِ هري نوشته‌بودند) بجنس در سلکِ تحریر در آورد - تا دستور العملِ اهلِ درایت گردد و آگاهانِ راه و رسمِ مردمي (نظر برین دیباجهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیلِ حادثه‌پیمایانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بوس کهلکي - و نسخهٔ [ز] نیس کهلکي (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکّام •

تعلق دارد) توجه فرمایند هرآئینه از اندیشهٔ آسیب این گروه بے عاقبت(۲) موکب عالی محفوظ
خواهدبود - آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند
و توقف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راه خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند
و از آب هیرمند(۳) عبور کرده بکنار کولی (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد
سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان
ملازمت کرد - و بوظائف خدمتکاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمین
عشرت افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود) بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند و برای
تسلی خواطر همراهان وفااندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشای بدائع
تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده
و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان
همراه بود) فرستاد - وجمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان
جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را برگردانیدند - و درین منزل حسینقلی
میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته
عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرف شد - آنحضرت ازو درباب مذهب و ملت
مخالفان پرسیدند - بموقف عرض رسانید که مدتےست در معتقدات شیعه و سنی غور
کرده میشود - و کذب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن
اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است - بعد از
تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن
بسیار خوش آمد - و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت
فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسباب سفر سامان نموده بود) از احراز این
دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجی محمد بابا(۴) قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده
بموکب عالی پیوستند - وصلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور
منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - وچلمه(۵) بیگ حاکم قلعهٔ بست
نیز احراز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلمد - و نسخهٔ
[ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ۵] جلمه بیگ •

دلپذیر و مواعظِ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباریِ سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطرِ اصحابِ تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّهِ مقصدِ حقیقي و مطلبِ اصلي (که طلبِ اربابِ همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّتِ بلندِ آنحضرت مصروفِ آن بود که چون اسبابِ تجرید و موادِّ تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بیهمتا پردازند - ایمن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمانِ رکابِ دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروهِ وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذاتِ کامل (که شایانِ خلیفگی حق است - و در انتظامِ معموریِ ظاهر و باطن مثلِ او بوجودآمدن در ادوار و قرون متعذّر) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنتِ ابدقرین را منقطع سازد - همگي خواهشِ این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیّت کار فرمایند - والحمد لله که گوهرِ یکتای آن دریای افضال یعني حضرتِ شاهنشاهي را این ملکه بدرجهٔ کمال حاصل است - باوجودِ پرداختن بگیر و دارِ عالمِ ملک و شهادت استغراق ببحرِ مواّجِ عالمِ جبروت و لاهوت بر نهجِ مستوفي میسّر - و قدمِ همّتش بر صعودِ مدارجِ علیا مقرّر و مسلّم •

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلي و فتوّت فطري نوشتنِ مکتوبِ محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنانِ عزیمت بصوبِ آن حدود منعطف داشتن در ضمیرِ الهام‌پذیر[٢] تصمیم یافت - که اگر حاکمِ ایران حقوقِ موروثي منظور داشته لوازمِ محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هرآئینه یکبارِ دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دلِ این گروهِ حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیارِ انزوا بمشربِ مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روزِ پنجشنبه غرّهٔ شوّال (٩٥٠) نهصد و پنجاه مکتوبے مصحوبِ چولي‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکمِ کارفرمایانِ قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده‌اند) سبب انگیخته آمد که ملاقاتِ گرامي بزودي میسّر آید - و مجملے از سوانحِ احوال اظهار فرموده این بیت در ضمنِ آن مرقوم ساخته بودند • شعر •

• که گذشت از سرِ ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکهسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایتِ گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحي گرمسیري کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي‌افتد که میرزا عسکري جمعِ کثیر را فرستاده‌است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای سیستان و آنحدود (که بحاکمِ ایران

---

(٢) در [اکثر نسخه] مورد •

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و والدهٔ ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئینِ لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راهِ بیابانِ بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضعِ شال رسیدند درین مردم تهی افتاد - و حضرتِ بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جوادِ قلمِ سوانح پیمای به پهنا قدمے چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسرِ مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوالِ نصرت‌انجامِ سفر خراسان و عراق (که حضرتِ جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایتِ ایزدی قطع فیافی و طیِّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّتِ ازلی قدم در وادی توکّل نهاده راهِ چولِ پرخطر اختیار فرمودند ملازمانِ رکابِ سعادت را بخطابِ چولی‌مشرّف ساختند - و از فضلِ ناصنتاهی الٰهی درین چولِ پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالارِ راهزنان بود) بزمین‌بوس شرفِ اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزلِ خود برده در لوازمِ خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری‌نموده بولایت گرم‌سیر آورد - و میر عبدالحي (که کلانترِ آن ولایت بود) بملاحظهٔ نادرست اگرچه بسعادتِ ملازمت فایز نشد امّا در لوازمِ مهمانداری و آدابِ خدمتگاری اهتمامِ تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال‌الدّین محمود از جانبِ میرزا عسکری جهتِ تحصیلِ اموالِ آن ولایت آمده‌بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیشِ او فرستادند تا رهنمای سعادتِ او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولتِ عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساطِ خود داشت) همه را نثارِ موکبِ سعادت کرد - و حضرتِ جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانیِ سرکارِ خاصه را برای رزینِ او مفوّض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولت‌خواهانے (که درین یورش اقبال‌آسا ملازمِ رکابِ معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری ٭

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بهرداری
برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را
جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید
نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذرانید- نه یاد
معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبال ملک معبود حضرت جهانبانی ارتفاع
یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش می یابد ٭

هرکه با ولی نعمت خود طریق بے حقیقتی میبرده مسلک بے اخلاصی شقاوت هراینه
درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید - و هم برین مقوال است احوال میرزا هندال - که چون در چندان
وقتی با چندین شقه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار
شده بود قراچه خان (۳) (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه
برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران
آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملی مذکور شد ٭

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلها است - هوشمندان از اعتبار
ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل
حقیقی ست) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود - و هم دست آویز
ندامت بے سعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم ٹته از راه
راست انحراف ورزیده در لُهری توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران
حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم ٹته از صدق و صفا فروغی ندارد - و همهٔ آن
مقدمات حیله پیوند مبتنی برکذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار
روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان راستگو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت
(که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست - و دنیا جای
مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجاکه امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او
تیره گردد - و بآزار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش
در نیارد - وسخنان سنجیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی
متوجه قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را ازمحاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ۵] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراجه خان (۴) نسخهٔ [۵] بدیهی ٭

زدن نمودندهاند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال - وبالجمله
از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دریانجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را
رسیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند نگرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی
آنجا توقف نمود - و چون مضرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد -
ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسرمی برد - و مثل
که از جمشید مرویست (که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز
نشده دراج را پریدن آسان نگردد) دران واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکری میرزا داد -
و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت
نموده خواست که سکه و خطبهاو در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده رابے (۲) مقصود برگردانید-
میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باری (۳) میان فریقین
جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده
در آشتی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بد خشان نیز از میرزا
سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود روا گشته مراجعت نمود ۰

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف
و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تا شش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقی
میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا
عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در صحبت
داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام
جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز
اطاعت نمود - و روزگار اسباب عشرت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از
بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد -
و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد -
میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت -
اندکے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود
(نه چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ه] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناری ۰

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبیخونے (که کشمیریان آورده بودند) مسافرِ ملکِ نیستي شد ه

و مجملے ازین سانحه آنکه میرزا از آئینِ عدالت (که نگهبانِ دولت است) عدول نموده بمقتضاي هوا و هوسِ خود زحمت کردن گرفت - و هشیاري و بردباري (که دو بازوي غنداریست) از دست داد - مکر و غدرِ کشمیریان (که بندبیر و هوشمندي میرزا از پای درآمده بود) باز برپا شد - و این گروهِ خراب باطنِ نفاق سرشت راهِ خداع پیش گرفته در لباسِ درستي کارِ دشمني ساختن گرفتند - و عمدۀ این کار آن بود که لشکرِ میرزا را بحیلها از جدا کردند و مردمِ کارآمدنیِ او را متفرق ساختند - طایفۀ را بجانبِ تبت و برخے را بجانبِ پکلي[۲] و چندے را بطرفِ راجوري فرستادند - و عیدي[۳] ریفا و حسین ماکري پسرِ ابدال ماکري خواجه حاجي بقال کشمیري را (که سرگروهِ مهماتِ میرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمعی کثیر را بخود همداستان کرده بر سرِ میرزا روان شدند - غازي خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند - و قریبِ خانپور (که میانِ هیره پور و سري‌نگر که اصلِ شهرِ کشمیر و حاکم نشیني است) بر سر میرزا شبیخون آوردند - میرزا نزدیکِ خانۀ خواجه حاجي رفته بود تا فرا بهادر را (که دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدستِ کمال[۴] دواي حیات را سپري کرد - و بعضے میگویند که تیرے از ملازمانِ او ناد انسته رسید ه

ذکرِ مجملے از احوالِ میرزا کامران

چون مجملے از حالِ میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشتِ میرزا کامران نگارش میپابد فراقِ ایّام ناساعد (که میرزا کامران از حضرتِ جهانباني جدائي اختیار کرده بصوبِ کابل روان شد) چون بحدودِ خوشاب رسید سري و سروري را رنجه داشته و زمانۀ لعبت‌باز را بکامِ خود پنداشته خطبه بنامِ خود ساخت - هرکه خردِ دوربین و مصاحبِ مصلحت آموز و همنشینِ دلسوز نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید - نه حقِ صحبت شناسد - و نه طریقِ .... بدیِ دیگران را نیکیِ خود انگارد - و تخمِ بدي در زمینِ نیکان افشاند - ظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود - و درختِ امیدش کدام میوۀ مراد بار آرد - روزگارِ بےعاقبت‌اندیش را بنائي نه - و دولتِ بزور برخود بسته را پیوندے نه - سربلنديِ کاخِ بے بنیاد را چه اساس ... چون منارِ برفي زود از هم پاشد - و هلالِ شبِ اوّل را چه ثبات که چون برقِ خاطف تا چشم برهم

---

(۲) در [بعض نسخه] بکلي (۳) نسخۀ [ج] عبدي زیبا (۴) نسخۀ [ج] کمال دوني ه

(چه از افغانان کمکي و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال‌الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تکرار این فتح اگرچه در همون رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود مي‌نماید آنست که یکبار[۲] میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه درهٔ لار بکشمیر آمد - و در چهارم شعبان (۹۳۹) نهصد و سي و نه در تصرف درآورده بود - در ملح شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راه (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتح غیبي دست داد و ملک کشمیر مستقر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعي بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکم خرابه داشت) لباس شهري پوشانید - و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقي را بازار گرم گشت - و انواع ساز درمیان آورد - مجملا صورت ظاهري آن مملکت (که نشأهٔ دنیائي اوست) معني پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصبهای خشک بینمک میرزا (که منشای آن نارسائي با دعوی رسیدگي‌ست) متاع معنی کشمیر (که عالم یکرنگي و دیانداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان مي آید که صحبت را تمام عظیم است - مبدا اطوار فرمانروایان که قوي‌اثر میباشد - امید که به یمن آثار[۳] حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهي صورت و معني کشمیر اتحاد پذیرد - و متاع حق پرستي و خداشناسي بے شایبهٔ تکلف و تعصب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد و سیمدت نداشت) آن بود که باوجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک‌شاه بدستور امرای کشمیر ساخت - بایستے که حق نمک حضرت جهانباني بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام نامي حضرت جهانباني مشرف میساخت - همانا که با زمانه مداراتے میکرد - و بے اخلاصي را رواج میداد - و لهذا دران ایام (که فتح کابل شد) خطبه را بنام مقدس حضرت

---

۲) نسخهٔ [ه] که یکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان - اما (نظر بر قصهٔ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت دیگ چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار •

(چنانچه سمتِ گذارش یافت) چون بنوشهره[۲] درآمد آمرای مذکور (که اسامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روشِ درآمدنِ کشمیر و گرفتنِ آن را مجدداً خاطرنشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرتِ ایزدی و دولتِ پادشاهی نموده بر طیِ عقباتِ کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکرِ پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیلِ خود یا بسعیِ میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمانِ قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرتِ جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلالِ عظیم بود و هرج و مرج بیعد به پشت‌گرمیِ مرغّباتِ کشمیریان در بیست و دومِ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] درآمد - و بے جنگ و جدل تسخیرِ کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکمِ مستقل خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلّب در تصرّفِ خود داشتند - و بریکی از مدّعیانِ حکومتِ آن دیار اسمِ ریاست اطلاق کرده خود ملکدارانی میکردند - درین زمان نازک‌شاه[۴] نام شخصے باسمِ بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیانِ یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کارِ ملک باین مرحله کشد - موسمِ چلّهٔ دی بود - و باران باشدّت می‌بارید - کاجی چک[۵] چون رقمِ استقلال از جبههٔ احوالِ میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیری ازان گزیرنداراند) از کشمیر برآمده پیشِ شیرخان رفت - چه مقصود از آوردنِ میرزا حیدر کامروائیِ خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقشِ دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرحِ دیگر خیال کرد - و خواهرِ اسمعیل ولد محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل[۶] خان و حسین خان شروانی[۷] و جمعی دیگر را تا مقدارِ دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکری (که استظهارِ او بود) بعلّت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیالِ خود را در اندرکول (که استحکامِ تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهلِ کشمیر همه جدا شدند - و پیشِ میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعابِ جبال بسر میبرد - تا آنکه در روزِ دوشنبه بیستمِ ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائیدِ یزدانی فتح کرد - و هرچند مخالفان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعض نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] مارک شاه (۵) نسخهٔ [ح ۵] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی ۰

علاج هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد - و جمعی دیگر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگره آمد - و از آنجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود - میر بیچاره از جهان‌آفرینی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله اچولی و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغِ اسپِ سپاهی درمیان آورد - و اندکی از تدبیرهای بسیارِ سلطان علاءالدّین را (که در تاریخِ فیروزشاهی تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - و از آنجا بر سرِ پورن‌مل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیری رفت - و بعهد و پیمانِ نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بفتویِ (۲) بعضیِ فقیهانِ گمراه و سفیهانِ تبه‌روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید - و از آنجا باگره آمد - و بطرزِ حکّامِ بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بنا کرد - و بعد از بیماریِ جانکاه (که در آگره بوطاری شد) بر سرِ مالدیو (که حاکمِ اجمیر و ناگور و بسیاری از ممالک و امصار بود) لشکر کشید - و کارِ آن حدود بفریب و فسون ساخته بهوایِ چیتور و رنتهنبور (۳) شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع کلیدها را فرستادند - و در آنجا جمعی گذاشته درمیانِ ولایتِ دهندیره درآمد - و از آنجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها بدو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و در شعلهٔ آتشی (که خود افروخته بود) از دودِ آهِ مظلومان بسوخت - و تاریخِ سوختنِ او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتنِ این حصارِ حصین جانش از چار دیوارِ عنصر برآمد. امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دو ماه (۴) و سیزده روز بی‌رنگ و ریو حکومتِ هندوستان کرد - و بعد از وی جلال خان پسرِ خردِ او بهشتم روز جانشینِ پدر شد - و اسلام (۵) خان نام نهاده اسمِ شاهی را بر خود بست - و او هم در ناشایستگیِ اعمال از پدرِ خود گذرانده برد - چون تسلّطِ این دو فتنه‌سرشتِ خداع منش در جنبِ شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروزِ رایتِ این دولتِ ابدی‌اساس مانندِ فروغِ کرمکیِ شب‌تاب حکمِ نمودِ بی‌بود داشت حکمتِ غامضهٔ ایزدی بجهتِ مصلحتی چند (که در مکامنِ علمِ او منطوی بود) روزی چند جلوه داده بخاکِ ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگِ وجودِ این معربدانِ ستیزه‌کار وا رست ●

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورتِ حالِ میرزا حیدر آنکه چون تائیدِ حضرتِ جهانبانی یافته متوجّهِ کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ج ط] و بفتوی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده‌لوح خون گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکری نموده منزوی شد - و شیرخان ازآنجا باگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهبور (۴) نسخهٔ [د ج] ده ماه (۵) در [بعضی نسخه] سلیم خان

آداب ... سوی سر ... بصاحب بابا حسن ابدال بودند - آن راه رفتن و آن سوی ...
کوهی بعیده در پیش نظر است - دیگر را (که در نزهت‌سرای دل چراغدان[2] افروخته باشند)
... را و زیاده ازین چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای ...
... سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت)
و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت ورزیده ماند)
... است - تا جویای آگاهی بفزایش عبرت نشسته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاری
... سپری کند •

ذکر مجملی از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش می‌نهاد -
و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب
بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغابازیهای
دیرزمانی او را بیکبار بهیچ درآرند - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط
... ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بی اتفاقی میرزا کامران
... سایر برادران بر همگی ...) بلاهور آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت -
و در ... و آنحدود روزی چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ گکهر[3] و سلطان آدم (که
از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پرورده حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی
بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا
نشنیدند - شیرخان از آنجا ... (که از محال منسوب ... است) شتافت - و جمعی کثیر
بر سر ایشان فرستاد - گکهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند
ایشان افتادند - و بفروختند رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود
مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوه‌های مستحکم و زمینهای قلب دارند)
بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود -
که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت گکهران برده دست تاخت و تاراج دراز
کنند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم -
تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن‌کشی فرودآرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام ...

---

(۲) نسخهٔ [چ] چراغدان معرفت (۳) در [بعضی نسخه] ککر •

کرده ام - که در چنین ایّام شادمانی لوازم خدمتکاری بجای آرم - و میخواستم که این خدمت
در بتقدیم رسانم . اکنون (که مرا بدان سعادت سرفراز دیده‌اند) نشانی از حضرت شاهنشاهی
بدهید که بحضرت کمربند عزیزی طایفهٔ آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) ببهادر داده
او را بابن دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هژدهم رمضان (۹۵۰)
بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت - ماهم آغا و جیجی انگه
و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند - و استفاضهٔ انوار قدسی میکردند - و میرزا
آن نونهال اقبال را (که در ظلّ حمایت ایزدی نشو و نما می‌یافت) بسلطان بیگم کوچ خود سپرد -
و آن عفت‌مآب از روی عدم در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می‌نمود - بظاهر
نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق دانسته روشنی پذیر بود - و روز بروز در بزرگی
و همین درافزای آن جوهر سعادت بیشتر میدید .

هرکرا تائید الٰهی پرورش نماید و در حدّ ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حقّ
او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مصلحت
ازلی درین هنگام (که عطوفت پدری و رافت مادری باید که تکفّل مهمّات نماید) بدست
دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانائی را پای ارادت محکمتر شود - و کوته‌اندیشان
ساده‌لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربّانی و حراست آسمانی
بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده‌ام (۲) که احوال یکسالگی
خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانبانی متوجّه عراق شدند - و مرا
بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روزے ماهم انگه والدهٔ ادهم خان
(که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می‌نمود) به میرزا عسکری معروض داشت که رسم
ترکان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدرکلان یا کسیکه در عرف
بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند
چنانچه آن نخل امید بزمین می‌آید - اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند - شما بجای آن
پدر بزرگید . مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپند چشم زخم است) شما بجای آرید .
میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می‌فرمودند
که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز درهمان ایّام برای تبرّک و تیمّن

(۲) در [بعض نسخه] شنودم .

و مهندِ کاتی از آزردي بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداشِ اعمالِ خود رسید -
حاشا و اما آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفانِ بلا را اگر گردے از نزولِ دانش
شمرند ٭
هنوز گنجایش ندارد
اگر بد کند مرد بد روزگار ٭ نکو گردد از پندِ آموزگار
سرانجام راز آشکارا کند ٭ همان گوهرِ خویش پیدا کند
بر باریک‌بینانِ رموزِ تقدیر پیداست که چون دستِ اقبالِ یکی از برگزیدگانِ ازل را
سلطنت برآرایند و تارکِ دولتِ او را بتاجِ خلافت بلندي بخشند لوامعِ آثار و سواطعِ
همواره در پیشگاهِ احوال جلوه دهند ٭
و از غرایبِ مبشراتِ غیبي و تفاولاتِ آسماني (که در صحبت بحضرتِ شاهنشاهي
آمد) این بود که چون میرزا عسکري بارادهٔ ممالک رسید و اعمالِ ناشایسته بجای آورد میر غزنوي
و ماهم آغا حضرتِ شاهنشاهي را بر دوشِ عزت و وقارِ عافیت گرفته پیشِ میرزا آوردند - میرزا (هرچند
روی توجه بجانبِ آنحضرت کرد - و در مقامِ شگفتگي و زهرخند آمد) آنحضرت را که دران هنگام
مجموعهٔ کمالاتِ سالخوردانِ جهان بودند) باوجودِ خردسالي اصلا شگفته نشدند - و قبضِ خاطر
از ناصیهٔ حالِ آنحضرت هویدا بود - میرزا طریقِ شده گفت که میدانیم فرزندِ (۲) کیست - با ما
چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشترینِ میرزا را (که بر گردنِ او حمایل بود - و علاقهٔ
گلگونِ آن نمایان) بطریقِ عادتِ اطفال (فی نی بلکه بدستیاریِ اقبال) دست بجانبِ علاقه
برده خواستند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرتِ شاهنشاهي داد - دقیقه شناسانِ
محفل اینمعني را تفاول بر سعادت نمودند - که عنقریب مهرِ دولت و نگینِ سلطنت بنامِ نامیِ
آنحضرت شود - و از چشمه‌سارِ افضالِ الهي آب رفته بجوی آید - و از آنجا حضرتِ شاهنشاهي
موید بتائیدِ الهي بموافقتِ میرزا عسکري متوجهِ قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم
و یقظه سواطعِ بزرگي و فرمان روائي از پیشگاهِ احوالِ آنحضرت میدرخشید - و انوارِ خداشناسي از
لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود - درا ثنای راه کوکي بهادر (که یکي از معتمدانِ میرزا عسکري بود)
نزدیکِ کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوي گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرتِ پادشاه
میرسانم - میر مذکور جواب گفت (۳) که چون حضرتِ پادشاه خود نبردند همانا مصلحت (۵) در گذاشتن
بود - و نیز بےحکمِ عالي این دلیري از من نمي آید - بهادر گفت من عزمِ ملازمتِ آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ۵] داد ، (۴) نسخهٔ [۵] که مصلحت ٭
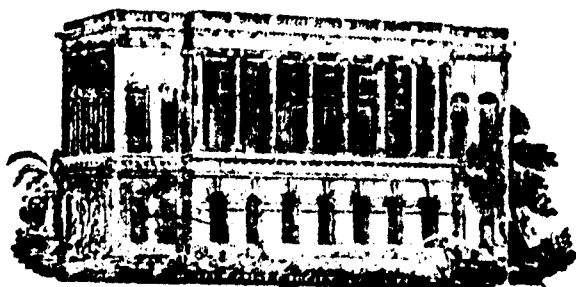
بگردِ این داعیه نگشته فرمودند الحق رو براهِ غربت نهاده‌ایم - و راهِ دراز پیش گرفته - فسخِ آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرتِ شاهنشاهی را در پناهِ حضرتِ ذوالجلال (که دافعِ آفات و رافعِ مخافاتست) سپرده - و هدایتِ ازلی بدرقهٔ راه ساخته - و عنایتِ ابدی رفیقِ گاه و بیگاه کرده - بر توسنِ همّت زینِ دولت بستند - و پای توجّه در رکابِ توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسیده) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرتِ جهانبانی را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقتِ سوارئ حضرتِ جهانبانی میرِ مذکور میرسد - و میخواهد که از جانبِ میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعثِ توقّف شود - آنحضرت بتعلیمِ الٰهی بسخنانِ واهیهٔ او متوجّه ناشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردمِ خود را فرستاد که اردو[1] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو جائی رود - و حقیقتِ خبر کردنِ جی بهادر و روان شدنِ حضرتِ جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایرِ ملازمانِ بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردمِ معتمدِ خود سپرد •

کوته اندیشی (که از روزِ بد و عاقبتِ وخیم نیندیشیده راهِ نامرادی و بےآزرمی پیش میگیرد) در معنی تیشه بر پای دولتِ خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکباتِ آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگانِ اوراقِ روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهتِ دیدنِ پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راهِ جول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضـــرتِ شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند[2] - من هم می‌آیم و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکارِ پادشاهی آورده‌بودند) میدید - و می نوشت - و صورتِ حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بفراستِ صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزلِ خود باردوی معلّی آمد - و بر درِ دولتخانهٔ حضرتِ جهانبانی نزول نموده جمیعِ مردم را یک بیک از خرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمانِ بیوتا را بمردمِ خود حواله کرد - و بشتغلر برد - و جمعی کثیر را بقیدِ و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت ترمونماینه (۳) نسخهٔ [ز] ببرید •

که راست میگوید - جایگیردار اسکندری بوده است - او را فرمودند که پیشتر فرستاده باش - و راه را صرفی - او اظهار کرد که پاپوی من زبون است - میرزا بجانب ترسون[2] برلاس (که یکی از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسپ خود را باو بده - او بعد از تعلل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - حیی بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود) بهنمونی سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بهادر بیرامخان رسانیده پردهگشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حقناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کمان پوش تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند - آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته إبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمیتابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجه ارادهٔ خود شوند - التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان‌نورد راه عراق گشتند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الٰهی است - غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد[3] - بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم‌مکانی را بموکب عالی رسانند - این سعادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده بود که شبی تیره‌تر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که عداوت محبت زر و اسباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیر انور ایم است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دل آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را میبیند - لایق دولت آنست که تکیه بر عنایت الٰهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رود ملازمان او همه نمکپرورد این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار میکنند - آنحضرت از روی حساب و معامله[4] این کنکاش را تحسین نمودند - اما از پاک طینتی و خیراندیشی

---

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [ا] نمی نشیند (۴) در [بعضی نسخه] معامله دانی •

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولاد شیخ پوران) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعهٔ سیوی متحصن شدند - حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند - او از بی‌سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکب عالی بحدود شال (که از قندهار قریب شصت(۱) فرسخ است) نزول فرمود جلال الدین بیگ (که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگیرش(۲) درانحدود داشت) بدیدبان‌گیری کسان گذاشته بود - دو کس از ملازمان پادشاهی را (که پیشتر بسرچشمهٔ رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکی ازان دوکس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان (که از قرابی احوال دریافته - و از زبان آنجماعه شنیده بود) آمده بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی کفرنعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح رفتن قندهار برطرف ساختند - و بجانب مستنگ(۳) عنان عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمد ریحی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدّر باین عبارت (که برادر کم مهر بی‌ارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند - امّا گوش حق شنو کو - و دل دانای درست فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا دربنصورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث عظیم روی دهد - ابوالحسن و جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش‌آمد خانه‌برانداز (که بظاهر صورتی دارد - و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم ساختند - صبح آنروز (که شام ادبار او بود) میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جیجی(۵) بهادر ازبک (که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرّر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] سی (۳) نسخهٔ [ج ط] جایگیر (۴) نسخهٔ [ج] مشنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ

(۵) نسخهٔ [ج] بیجی بهادر - و در [بعضی نسخه] جیجی بهادر - و در [بعضی] جیتی بهادر ٭

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام از مکافاتِ اعمالِ خویش گرفتار آید - و در اضاعتِ وجودِ خود
موجبِ اعظم باشد - مصداقِ این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی است -
که در اندک فرصتی دامنِ اقبال آنحضرت (که غبارآلودِ حوادث بود) بسرچشمهٔ افضال
شست و شو یافت - مجمعِ کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمالِ خود رسیدند - و خرمنِ
عمر و دولت ایشان ببرقِ قهرِ الٰهي سوختند - و نشانِ هستیِ این بیدولتان از صفحهٔ
روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و مناصبِ عُمر و موارد و مطالعِ بُعد جابجا بتوافقِ
ترتیبِ زمانی و تصدیقِ مکانی گزارش می‌یابد •

و بالجمله (چون حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی را باطنِ قدسی‌مظاهر از طرزِ دُنیای
ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از والایِ همّت توجّهِ عالی برخاسته) بخاطرِ اقدس رسید که
بحاکمِ تتّه صُلح گونه فرموده[2] بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکبِ والا آنجا رسد حضرتِ
شاهنشاهی را با جمعی از خاصانِ درگاه بحفظِ ایزدی سپرده قدم درشاهراهِ تجرید و تفرید
نهند - و بارتقای مصاعدِ شوق و شغف همّاوارِ اوجِ عشق را زیرِ پر و بالِ همّت گیرند - و چنانچه
بطوافِ قبلهٔ دل معترف شده فیضِ معنوی یافته‌اند محمل بکعبهٔ گِل نیز برده صورت را
بمعنی متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش
دهند - تا این معنی باعثِ تالیفِ قلوب شود - و موجبِ هدایتِ حقیقیِ ساده‌لوحان
صورت گردد - دربن اندیشه بودند که حاکمِ تتّه این معنی را دریافته سعادتِ خود دانسته -
و درخواستِ صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهبازِ بلندپروازِ همّت بصیدِ عنقا پرگشاده بود
و نظرِ دوربین از صیدهای مختصر بازآمده بر آشیانِ بلند افتاده صورتِ التماسِ او
بمعرضِ قبول افتاد - ارغونیان (که کار بر ایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ صُلح کُلاهِ نشاط
بر فلک انداختند - و این معنی را نهایتِ مطلب دانسته و نعمتِ غیرمترقّب شناخته
پیشکشِ فراوان فرستادند - و انواعِ معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت
هفتمِ ربیع‌الآخرِ سالِ مذکور از قصبهٔ جون بصوبِ قندهار از راهِ سیوی توجّه فرمودند -
میرزا عسکری خبرِ توجّهِ موکبِ بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملیِ خود استحکامِ
قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجّهِ اردوی معلّی شد - که بپایمردیِ شقاوت
رفته دستگیر کند - دربن اثنا امیر اللّٰه‌دوست (که از فُضلای عصر بود - و چندگاه وکالتِ

---

(۲) نسخهٔ [ج] نموده •

ابوالفضل این در قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عقدت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الٰهي بچشم خود دیده است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مستمند مشاهده نموده عبرت‌افزای ارباب باطن •

توجه موکب حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار و از انحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلي و مشیت الٰهي برین رفته که پادشاهي (که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استحکام مشید و معزز گردانند) بعضی طوارق انقلاب‌نما و موانع انصراف انتما پیش راه او مي آرند - ولی اعتقاد آن ناودیست بےبود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار مي‌درآرند - و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته همان دفع عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه نامُلایم طبع پیش راه آید آنرا از مقدمات کمالات میشمارد - و بیدولت خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرومیرود - و رجعت کواکب (که سریرآرایان هفت اقلیم افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پردهٔ بینش نیست - که بر چشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتی بآن بارگاه عالي نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات[(۲)] الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه مي‌نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین سمت‌الراس و زوال نصف‌النهار است بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف‌اللیل متیقن - و این تفاوت نسبت بمراثیان خاکي‌نژاد و ساکنان مشتے گل متخیل است - و الا ذروهٔ جلال او ازان مقدس‌تر است که اندیشهای ارباب نقص پیرامون آن تواندگشت - بنا برین مقدمات هرکه بصاحب‌دولتان تاجدار و تاجداران

---

(۲) در [بعضی نسخه] سطوت •

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین رو که
بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که توجه میرزا عزیزی کمتر میکنند که
حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر از بشیر دیگرسے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود -
درین اثنا روزی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند - و زبان کرامت بیان
خود بتسلی خاطر محزون جیجی انگه مسامع‌وار نشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار
که نیر آسمان سلامت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید -
و زنهار این رازها را آشکارا نکنی - و این اسرار قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی - چه
حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی درضمن این مندرج است - جیجی انگه میگفت مرا
این نوید جان بخش عظیم درشگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت -
و ازین رهگذر (که نقابت چنان نور پرورے و حضانت چنان فیض گسترے بےمشارکت و منازعت
دیگرسے از درگاه صمدیت حوالهٔ من شد) انشراح خاطریکی بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز
ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میداشت - و بشکر این نعمت عظمی
قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و دولت دوجهانی بمن روی آورد - و این
راز سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سربرآرای ملک کشورگشائی گشته
روزے از مرحلهٔ دهلی بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف برده بودند - درانجا مارے بغایت
بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین
مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بے اندیشه (که بخاطر عاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجه
مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دُم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند -
یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب
بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود)
بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه را نموده بود - اگر در
کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قول را محلّے - این
راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد -
بلکه متدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها
تلخ می نمود - و دهر مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن
مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کلان سالی -
ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهراز گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس موسقاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع •
• مرا بگذار و دست یار من گیر •

درمیان بود . این طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد ... دیده‌بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند ... م خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد ... هردوار شهادت - و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان ... ده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افراد کاینات در جلوه‌گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل‌الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطارح احوالش پرتو ظهور یابد - که هریکی ازان منهی غیب باشد که ببانگ بلند طنطنهٔ علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده‌بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تجلی‌شیرعمیم دولت داشت) عفت‌قباب جیجی انگه آن نوبارهٔ باغ قدس را شیر میداد -

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ج] ماروار (۴) نسخهٔ [د] وبانگ •

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شنختهای دست می‌یافتند - و شیخ تاج‌الدّین قري (که از منظوران حضرتِ جهانباني بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علي بیگ جلایر و تردي بیگ خان و جمعے بتاخت ناحیتی نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکري و جمعی کثیر بر سر ایشان رسیدند - و تردي بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علي بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساط بزم شیرمردان بود) شگفته‌روی[2] شربت شهادت آشامید[3] - خاطر مقدّس حضرت جهانباني از واقعهٔ چنین مخلصی بغایت مجروح شد - و بعضے امور دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانب قندهار مصمّم ساختند - درخلال این ایّام هفتم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدّس رسانیده مرهمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب اُنس و اُلفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنود غیبي است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرّت خاطر حضرت جهانباني گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود ۔

و مجملی از احوال بیرام[4] خان آنکه در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده منقل‌روبه افتاد - و براجه متّرسین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنُور[5] التجا برد - و مدّتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه بار رسید - در اوّل مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت - و درمیان سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [ا۵] بشگفته روئي (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ج] لکهنو ۔

بیکران شرفِ انحصار یابند. و شرحِ این جشنِ عالي (که عیدِ آسمان و نوروزِ روزگار بود) و وصولِ مهدِ عزتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکبِ والای حضرتِ جهانباني و بعضی سوانحِ دیگر (که لیاقتِ طغرائی این منشورِ سعادت و عنوانی این مثالِ اقبال داشت) در ابتدای این کتابِ عالي‌خطاب اندراج یافته. چه این ارژنگِ معنوي در نگارشِ بدایعِ واردات و شرایفِ واقعات و جلایلِ فتوحاتِ حضرتِ شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرفِ ولادتِ اقدس. و هر چه غیرِ این نگاشتهٔ قلمِ نیاز گردد تقریبي است و حیرانیِ سخن. و بپیوندِ معنیِ بران باعث. و الحمد لله که احوالِ گرامیِ این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا اینندم بطناً بعد بطنٍ (۲) بطریقِ اجمال گذارش مي‌یابد. و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید ۞

القصه ازانجا (که عنصرِ ذاتِ مقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني جهانِ مروّت و فتوّت بود) برای خاطرِ اصحابِ اخلاص ارادهٔ تجرّد را موقوف داشته و انتظامِ عالمِ تعلّق را (که وجودِ سلاطینِ مخصوصِ اینمعني است) درنظرِ دوربین آورده متوجهِ ولایتِ مالدیو شدند. مالدیو دیومآلِ دده‌بزرگ قدرِ این دولتِ بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد. ناگزیر باز بالتماسِ جانسپاران بارگاهِ سلطنت متوجهِ سند شدند. که شاید حکّامِ آنجا از خوابِ غفلت بیدار گشته تدارکِ گذشته نمایند. هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسبِ تقدیرِ صورتِ معاودت اتّفاق افتاد. چون موکبِ عالي نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان درقصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند. حضرتِ جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابّاً عن جدٍّ بجانسپاري و اخلاصِ موروثي از زمانِ ارتفاعِ رایتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب‌قراني علمِ امتیاز مي‌افراشت) با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند. و خود بدولتِ متعاقب نهضت فرمودند. چون پشتِ شیخ علي بیگ بموکبِ منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد. و باندک کس دادِ جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت. تباشیرِ صبحِ ظفر از مشرقِ تیغ و افقِ کمان بردمید. و خورشیدِ اقبال ظلمت سوزِ آن مرحلهٔ نصرت شد. و ساحتِ قصبهٔ جون مخیّمِ موکبِ عالي گشت. و دربن قصبهٔ رفیع‌رتبه ورودِ هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و مهدِ عظمتِ حضرتِ شاهنشاهي از حصارِ امرکوت (که مولدِ اشرف بود) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد.

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن بیطن ۰

خاصانِ درگاه و مقربانِ پايهٔ اورنگِ والا - ايزد تعالي قرون و دهورِ اين برگزيدهٔ ازلي را
براي انتظامِ احوالِ جهان و جهانيان بر مسندِ رافت و سريرِ خلافت سربلند دارد *
چون حضرتِ جهانباني را داعيهٔ پيش‌رفتن در ضميرِ صايب تمكّن داشت و وقتِ ظهورِ
صاحبِ زمين و زمان نزديک رسيده‌بود بملاحظهٔ اختيار ساعت سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹)
نهصد و چهل و نه هودجِ عفت و محملِ عزّتِ حضرتِ مريم‌مكاني را با بعضي از جانسپاران دران
حصارِ سعادت‌اساس بجهاندارِ جان‌آفرين سپرده بدولت و اقبال پيشتر نهضت فرمودند *

رسيدنِ نويد ولادتِ مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشياني و تتمهٔ سخن *

درين هنگام (كه چشمِ اميدِ بيدارنشينانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ ناميدي بر روي
روزگار فراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ اللّهي روي نمود - و در شبِ يكشنبه
پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورِ پروردِ الٰهي چنانچه سمتِ گذارش يافت از بطن
كمونِ بعالمِ ظهور آمد - تا همه غمهاي جهانيان بشادي جاويد انجامد - و دلِ حضرتِ
جهانباني (كه آبله‌زدهٔ كلفت بود) مرهمِ آسايش يابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گيرد -
و تفرقه زارِ معني بجمعيّت گرايد - نظّارگيانِ قوّت از تماشاي فعل كامروا شوند - و منتظرانِ مذهبِ
صورت و معني كامياب گردند - خرد را صاحب پديد آيد - انصاف را پدرِ مهربان شود -
تميز را دوستِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستين باشد - عطوفت را جوهرشناسِ
خرده بين ظهور كند - قدرداني را بازار رواج گيرد - صلحِ كل را ميانجيِ دانش‌نواز
پيدا شود - ظاهر را آراينده و باطن را نماينده گردد - المنّة للّه كه بر حسبِ اميد شبِ ديجورِ
تفرقه را صبحِ جمعيّت ساطع شد - و شامِ اندوه را صبحِ شادماني طلوع نمود - آرزوي
آسمانيان برآمد - و آبروي زمينيان پيدا گشت - و چون اين بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ
گيتي افروز از آسمانِ قدس دران گل‌زمين پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانانِ تيزرو برسانيدنِ اين
نويدِ سعادت شتافتند - و در اثناي راه (كه چشمِ دوربينِ حضرتِ جهانباني بظهورِ اين لايحهٔ
غيبي نگران بود) ازين مژدهٔ جان‌بخش يكدل هزاردل شده سجداتِ شكرِ پروردگار (كه در
خارستانِ نامرادي گلِ مراد شگفاند - و در تهيدستيِ ناكامي هزاران كام در كنار نهاد) بجاي
آوردند - و درون و بيرون جشنِ شاهي ترتيب داده بنشاط پرداختند - و وضيع و شريف و غني و فقير
و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پاي عشرت كوبان دران جشنِ اقبال بكاميابي اطراف

رسیده - و از بادیهٔ خراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد -
شیران بیشهٔ حقیقت پیش‌آمده بهنبردي نمودند - و آن گروه بے‌شکوه را شکست دادند -
و ازانجا رخصت فرموده متوجّهِ حصارِ فیض‌انحصارِ امرکوت گشتند - دهم جمادی‌الاولی
بعد از عسرتِ معیشت و تنگی آب بآن حصنِ حصین (که مطلعِ نیّرِ جلال و مخزنِ
گوهرِ اقبالست) شرفِ نزولِ ارزاني داشتند - حاکمِ قلعه (که رانا [۲] پرساد نام داشت)
قدومِ عالي را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانید ٭
و از برکتِ وجودِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌ورانِ زمانه
گشته) انست [۳] که در هنگامِ سعادت‌انجامي (که حضرتِ مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ
تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرمِ رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد -
دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواري بهم رسد) منتفحصانِ بارگاهِ مقدّس
حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از جُوار [۴] بفروختن آورد - چون او را در بارگاهِ مقدس
حاضر ساختند در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنطرف انارِ کلانِ سیراب پدید آمد -
و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزے
چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و دریغجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر
(که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولتِ ابدمدت بهمرسانده‌بودند) در چنین عسرت
و شدّت ازانحضرت باوجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رای امرکوت گیرانیدند -
و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّتِ ذاتي و غایتِ مهرباني و انصاف بعضے از اموالِ ایشان
بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان
بے نظرتانِ [۵] تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکتِ ذاتِ قدسي‌صفاتِ
حضرتِ شاهنشاهي ظلّ‌اللّهي گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت
و اخلاص آمده‌است که دران روزگار أمرای عظام و أمنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرّف
نبودند - و در مال (که از برکتِ عنایتِ صاحب بهمرسانیده‌بودند) در چنین وقت
احتیاج مضایقه نمودند - و امروز مقرّبان و درایستادگانِ بارگاهِ عبودیّت [۶] را در صفتِ جانسپاري
شوقِ عروج برا علی مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - تکلیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه]
جواري (۵) نسخهٔ [د و ح] صفات (۶) در [بعضِ نسخه] مقدس ٭

القصه چون دران هنگام جهان‌آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هرکرسے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمي‌انجامید - و از هرجا که خیریت و بهبي امید بود شرارت و بدي بظهور مي‌آمد - و چون زراندودهٔ این سیاه نامه بمحک تجربه رسید و غدر این دا درمست اندیشان در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان و جمعي دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که پاره‌ی مفتان های جرات نهاده دست اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده مي‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردي هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپاران حقیقت‌کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علي بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعي دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضي از غلامان خاص و شاگردپیشهای رما کیش - و از طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج‌الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت‌انتساب حاضر بودند ٭

چون موکب عالي از پهلودي گذشته بحاتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و امرائیکه بدفع این مردم تعیین شده‌بودند راه گم کرده بطرف دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عقایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تلگی درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعي کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائید ایزدي اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانباني بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند - غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالي شد - درین منزل امرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتي در مقام بدمددي شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهي (که محنت چول

---

(۲) نسخهٔ [ج] کاسه دیگر ٭

شتافت و بر مکنوناتِ ضمیر و مطویّاتِ[2] خاطرِ او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرضِ اقدس
رسانید که هرچند مقدّماتِ اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتوِ صدق
ندارد - چون رایتِ اقبال نزدیک بولایتِ او رسید سنکای ناگوري (که از معتمدانِ
مالدیو بود) بعنوانِ سوداگري در اردوی معلّی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی
خریداري درآمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانباني فرمودند
که باین مشتري خاطرنشان کنید که امثالِ این جواهرِ گرانبها بخریدن درم نمیرسد - یا
بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایتِ
پادشاهانِ والا میسر میشود - و باجمله از آمدنِ این مزور اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافتِ معامله
تمکین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دأبِ[3] کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص
در هنگامِ نفرت و تنگدستي) رایمل سوني را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند -
و آنچه بفروغِ فراست دریابد عرضه‌داشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود
اعلام نماید - اشارتِ وفا و وفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامتِ
خلاف و نفاق آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالي از قصبهٔ پهلودي[4] (که در
سي کروهی جودهپور که موطنِ مالدیو است) در سه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگي نزولِ اقبال
فرموده بود که قاصدِ رایمل سوني رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت
کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار
مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوانِ استقبال تعیین کرده خیالاتِ باطل در سر دارد -
آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودي منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند
(که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشي و خدمتگاري بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع
بر بیسامانیِ سپاه و قلّتِ لشکر از نیتِ اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیزِ
شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسببِ تعذیرِ او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت
و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید) و جمعی[5] اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختتمِ اظهارِ
بندگي نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتني بر نفاق و شقاق بود ۰

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] ضروریات (۳) نسخهٔ [ج] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودي (۵)
در همگي نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است ۰

نامردمی مردم گرفته آمد - و بداخلاقی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و ناصاعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید[2] و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ دبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پُرآسیب و جهانیان پُرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان هوا‌اندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که دربدولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که رفت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون ضمیر خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت[3] پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود • شعر •

• ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لُهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه از نواحی آنجا نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم[4] ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ماهت واصل‌پور مضرب خیام[5] رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - وپیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [ع] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی ده نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق •

کهروي کرده برعکس مدتها چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه‌بین کرده نه
در ارکی ظاهر میرزا نیز خللي تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید -
، عذرهای ناموجّه گفته فرستاد •

چون معلوم حضرت جهانباني شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر
اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده
بجانب بکر و لُهري توجّه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیّهٔ یادگار ناصر میرزا
آن بود که باغوای حاکم تته گندم و غاله (که از زمینداران درانتخواه بودند - و در
کشتی بهمرسانیدن و غیر آن درانخواهیها بموکب عالي نموده‌بودند) گرفته پیشِ حاکم تته
فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیقِ این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت
این عمل ناشایستهٔ او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ
اعمال رقم پشیماني کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالي بحدود لُهري رسید
یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدن
این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدانِ خیراندیشِ
میرزا بود) ازین حرکت شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو(۲) میرزا
بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت(۳) گفت - که مگر راه
و رسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد - چندین بیبصري کردن و با ولي‌نعمت خود
برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانون عقل و حکمت رواست • شعر •

نیکو مَثَلی زد آن سپهدار • کاندازهٔ کارِ خود نگهدار
بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای • تا بر سرِ آسمان کني جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت • برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثالِ این سخنانِ هوش افزا گفته میرزا را به بندرِ لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی نظیر
مثلِ قاسم حسین سلطان راه بےحقیقتي پیش گرفته ازآنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار
ناصر میرزا آمدند •

چون بمقتضای غوامضِ حکمتِ الٰهي و دقایقِ مصلحتِ ازلي (که در ضمنِ هر نامرادي
چندین اسبابِ مراد سرانجام ميیابد) در دیارِ سند نقشِ مراد نشست و عیارِ جوهرِ

(۲) نسخهٔ [ج] جلو اسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش •

(که سرگروه آنها بود) مقید ساختند - سخن باین سررشته داشته بشرح شمهٔ از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود •

چون آنحضرت او را به بهکر گذاشتند او لوهری (۲) را جای اقامت خود ساخت - دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند - و خواهي نخواهي از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمد علي قابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشیدند - بار سیوم دلیرانه از کشتي برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریب سه صد چهار صد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ تفسیده بخون فاسد این خون‌گرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاه‌حسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد - و بابرلي مهردار خود را پیش او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیات مستعار من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن ساده‌لوح را بمواعید کاذبهٔ عرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائي بر جبین حال خود نهاد - اگر ذرهٔ از مروت و شمهٔ از فراست در جبلت او تعبیه مي‌بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنان غرض‌آمیز غدراندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت‌ورزي خود را سربلند میداشت - و چون حضرت جهانباني عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصرمیرزا فرستادند [که خود را بر سر حاکم تته (که سر راه گرفته) بزودي رساند - تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاس ظاهر بقدر (۳) نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرت جهانباني شیخ‌عبدالغفور را (که از نسل مشایخ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکے از مقربان (۴) خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند •

• مصراع • • کین ره که تو میروي بترکستان است •

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نمودة (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [ه ه] مهرمانان - و نسخهٔ [ز] مهربانان •

شدند - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادتِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافت - آنحضرت او را بروابطِ مهرباني پیوندِ روحاني دادند - درین اثنا شیخ مبرک فرستادهٔ حاکمِ تته را رخصت داده بحاکمِ تته منشورِ عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقفِ قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والیِ تته مدّتی حرفِ آمدن درمیان داشت - چون سخنِ او از چراغِ صدق بے‌فروغ بود پرتوِ وقوع نمي یافت[2] - تا آنکه حضرتِ جهانباني بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرّهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوبِ تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایتِ خراب (که بمیامنِ عدالتِ پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاعِ غلّات و محصولِ حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعهٔ سیهوان[3] فضیل بیگ برادرِ منعم خان و ترش[4] بیگ برادرِ بزرگِ شاهمخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتي سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصدِ این جماعه نمودند - اینها باتّفاق از کشتي برآمده بجانبِ مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیرانِ بیشهٔ مردانگي نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلّی ملحق گشتند - و در هفدهمِ رجب حضرتِ جهانباني بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکبِ همایون بگردِ قلعه نزول[5] فرماید محافظانِ حصار حدایق و عماراتِ حوالیِ قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایّامِ محاصره حاکمِ تته پیش آمده سرِ راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرین رسد - از امتدادِ محاصره و کم‌رسیدنِ غلّه بمعسکرِ اقبال فرومایهای بے‌حقیقت راهِ گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردمِ کلان را (که گمانِ حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدّین جامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکمِ تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفرعلي ولدِ فقیر[6] علي بیگ و خواجه محبّ علي بخشي پیشِ یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامعِ علیّه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتّفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ر] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضِ نسخه] فقر علي ٭

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسالکِ مستقیمِ صواب آرد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّمات نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنموني کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاري و جانسپاري ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزني و چرخ⁽²⁾ و موضعِ لوهگهر⁽¹⁾ (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) بار تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را بر سرِ کشتي فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاري بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فاني بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانباني را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تأسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک‌پروردها و بدعهدیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روي نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسي فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این سوانحِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میبرد) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائي درسازد - الله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کوني خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدي دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگدهه *

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل ساخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر و آنحدود تعیین فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهري بسر بردند که شاید حاکم ثته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تشریف ارزاني داشتند - و بمقدم دولت‌افزا پایهٔ سعادت او را بلند گردانیدند ●

چون زمان ظهور نیّر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت‌بخش جمال صورت و معني و حسن‌افزای کمال دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عُظمی و آثار وجود این عطیهٔ کُبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیض قدوم آن نور بررود ایزدي دیدهٔ انتظار چندین هزارسالهٔ قدسیان عالم بالا روشني پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درّة الکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریفترین زماني در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرت مهد عُلیا قدسي‌نشاني مریم‌مکاني را (که فروغ عفّت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید) بآئین پادشاهي و روش بزرگي درحبالهٔ عقد درآوردند - و جشن اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرق روزگار ریختند - دلها را بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامي درین امر سعادت‌پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنان دولت و اقبال متوجّه اردوی معلّی شدند - مدّتی حدود بکر مخیّم سعادت بود - رفته رفته از بیدولتي زمینداران گراني غلّه و ویراني ولایت رو داد - و پیوسته در خواطر میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن داعیِ مخالفت بود) بتحریک قراچه خان (که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمسامع قدسیهٔ آنحضرت رسید روز سه شنبه هردهم جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف بردهٔ صحبت بزرگانه داشتند - و باعزاز تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باندر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ج] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ج] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک ●

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانها تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکري (که از توابع میرزا شاه حسین[2] بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داري نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستاني فردوس‌مکاني قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون موکب همایون بقصبهٔ لُهري فرنزول یافت منشور عالي بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌حالي[3] نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران[4] بود - و جماعهٔ ارغون[5] از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهي بدرگاه معلي فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموري و آباداني و کثرت زراعت و بسیاري غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزاني داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاببوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس مستسعد گردم باندک توجّه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضي نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالي (۴) نسخهٔ [ح ج] بوران

(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ح] ارغونها •

و یادگار ناصر میرزا[۲] در وادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهی
میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش
میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادت‌بخش خردافزا گفته
میرزایان را باستماع منبهٔ عالیه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر
ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجهٔ ولایت بکر شدند -
و خواص خان و فوجی عظیم افغانان[۳] از دنبال می‌آمد - هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود
بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا باُچّه رسید) امیر سید محمّد باقر
حسینی (که دیباجهٔ سادات و عُلمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت
برفوت او تاسّف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشأه ایست گذشتنی و گذاشتنی
رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون
نزدیک بوطن بخشوی لنگاه[۴] (که از زمین‌داران و اعیان آن سرزمین بود) مخیّم سرادقات جلال شد
فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ[۵] محمّد بکاول و کیچک بیگ فرستادند -
و او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن
غله باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجای آورده -
و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد امّا درانچه
مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا
سربراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند[۶] - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب
عبور فرموده متوجهٔ بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست
و هشتم رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین
بدو روز قاضی غیاث‌الدّین جامی را (که انتسابی باین دودمان عالی داشت - و بفضایل
و مکارم متحلّی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند ●

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبهٔ لُهری[۷]
(که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت
بنفس نفیس خود در باغی (که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادیٔ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ج] از افغانان (۴) نسخهٔ [ر]
لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری ●

مي آمد مشتمل بر مرغّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملك دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - دريناولا بموجب آن رخصت دادند كه اوّلا ميرزا با جمعي بنوشهر رود - اگر امراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بينند سكندر توابچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديك آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بقصبه رسد (۲) (۳) امير خواجه كلان بيگ (كه از امراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمك رساند - و چون خبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار درياي چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوندمحمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و آلغ‌بيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود ملتان ميمت تفرقه شنيده برلب درياي سند بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّة رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از سيالكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توابچي خود را بكوه مارنگ كشيد - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بسعي ميرزايان متوجّه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بي‌تأمّلي باغواي بيگ ميرك (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درين اثنا قاضي عبدالله با چندے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفسي چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير بابا دوست از سياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را بي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بتخمين و قياس راهي ميرفتند - آب ناياب - و غلّه هيچ جا ني - ببدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در دو سه كروهي ميرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ح] بقصبه (۳) در [اكثر نسخه] رسند ٭

گرم دریافت - و از مژدهٔ بهاتفاقي از یکدل بهزار دل شد - و جوابِ او را موافقِ مدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تعریفي پیش‌آمدنِ مخالف نمود - و مقدّماتِ خذلان درمیان آورد - شیرخانِ حیله‌سازی(۲) را با او همراه ساخت تا برحقیقتِ معامله آگاهي یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغِ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرتِ جهانباني را نیز التماس کرده آورد - و بارِ دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےسعادت را پیشِ شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بکنارِ دریای سلطان‌پور رسیده حرفِ نادولتخواهي درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولي بنواحیِ آبِ سلطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقفِ عرض رسانید که لشکر از آبِ سلطان پور عبور کرده جلیدِ(۳) بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظورانِ درگاه بود) بشهادت رسید •

اواخرِ جمادی‌الاُخریٰ حضرتِ جهانباني و میرزایان از آبِ لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ(۴) آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعي را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لاهور گذاشته‌بود - خواجه حاجي و ابدالِ(۵) باکري و رمکي چک و جمعي از آمرای کشمیر مخالفتِ والیِ آنجا نموده بحدودِ لاهور آمده‌بودند که بآشنائیِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعي نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوششِ تمام از دارالخلافه لشکرے بباشلیقیِ بابا جوجک (که از عُمده‌هایِ میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که ببدرقهٔ آمرای کشمیر (که نامِ ایشان ذکر یافت) رفته ولایتِ کشمیر را درتصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پُرغصّهٔ گذرِ چوسه(۶) (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) برزبانِ عام افتاد - مشارالیه فسخِ عزیمت نمود - و آمرای کشمیر در حدودِ نوشهر(۷) و راجوري در شعابِ جبال بسر برده منتظرِ امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیدهٔ بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکری و ریکي چک (۶) در [بعضی نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [ا ب ح] نوشهرهٔ •

برسامعي رسانيده باز آمده ملحق گرديم - و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا گفتند كه بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست كه بحدود بکر(۲) رفته آن ولايت را بدست آريم - و بقوت وي گجرات را تسخير كنيم - و چون اين دو ملک بدست افتد و كار بنظام آيد تخليص اين ملک باحسن وجوه ميسّر خواهدشد - ميرزا حيدر گفت مناسب آنست كه تمام ميرزايان از كوه سهرند تا كوه سارنگ دامنها را مستحكم(۳) ساخته بنشينند - و من متعهدم كه باندک تقريبي در دو ماه كشمير را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن كشمير رسد هر كس متعلقان خود را بكشمير فرستد كه مامني محفوظتر ازان نيست - چهار ماه مي بايد كه شيرخان برسد - و با گردونها و ضربزنها كه اعتضاد محاربهٔ اوست بكوهستان نميتواند رسيد - و در اندک فرصتي لشكر افغان ويران خواهدشد - چون زبان اينها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درميان مي‌آمد و آنحضرت نصايح رجمند ميفرمودند (كه شايد ميرزا كامران را چراغ خرد روشن شود - و از تيره رائي برگشته درمقام صفا آيد) ميرزا از سخن خود بر نميگشت - و همگي همّت او آنكه هر يكي بطرفي ويران شوند - و خود بكابل رفته گوشهٔ عشرت را غنيمت شمارد - و پيوسته در انديشهاي نادرست فرو رفته‌بود - و سخنان اقبال‌بخش هوش‌افزا او را بيدار نمي‌ساخت - بظاهر دم از موافقت ميزد - و ميگفت بفلان ساعت مسعود مي‌برايم - و از يكدلي و يكرنگي به پيكار مخالف كمر همّت مي بنديم - و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر ميساخت - تا آنكه از خيرگي و تيره‌رائي قاضي عبدالله صدر خود را پنهاني پيش شيرخان فرستاد كه رابطهٔ وداد استحكام دهد - و پيمان محبّت باو بندد - و كام خود را از مدد دشمن جويد - و در مضمون مكتوب چنان نوشت كه اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرّر دارند در اندک زماني كارهاي شايسته بتقديم رسانم ٭

شيرخان بعد ازين واقعه تا دهلي آمده قدم(۴) پيش نمي‌نهاد - و اين قضيّه را از مساعدات(۵) بخت خود ميشناخت - و انديشه‌مند بود كه اگر پيشتر روم مبادا كار من بخطر افتد - و از جمعيتي كه در لاهور مي‌شنيد متوهّم بوده كمال هراس داشت - درين اثنا صدر پرغدر (كه با دنائت فطرت شرارت جبلّت داشت) رسيد - شيرخان (كه مدار رشد او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهكر (۳) در [چند نسخه] محكم (۴) نسخهٔ [ط] قد مجرأت (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت ٭

خواجه‌غازي (که دران ایام دیوان میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن میرزا عسکري از سنبل رسید - و درخانهٔ امیرولي‌بیگ نشست - و دریناولا دولتمند سعادت‌منش شمس‌الدین محمد (که برکنارهٔ دریا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - و در غرهٔ ربیع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادران گرامي و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندین اسباب آگاهي و تنبیهات آسماني این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمر صدق بر میان همت نمي‌بستند - و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش میکردند - و بر اتفاق و یکجهتي عهد و پیمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را بدین گواه مي‌گرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنگاش میبودند - تا آنکه روزے جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتي تذکره نوشتند - و تمام اهالي و اعیان گواهي خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند ٥

و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفهٔ (که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - علی‌الخصوص درین نزدیکي چون سلطان حسین‌میرزا در خراسان کوس رحلت زده هجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان دولتي مستقل و سامانے موفور از بے‌اتفاقي برادران ملک خراسان (که چندین سال بمیامن معدلت مرکز امنیت بود) در اندک فرصتے مورد چندین حوادث گشته بشاهي بیگ انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرت گیتي ستاني فردوس‌مکاني هندوستانے بدین وسعت را بچه مشقت گرفته‌اند - اگر از بے‌اتفاقي شمایان از حیطهٔ تصرف برآمده بدست چندین ناکسان درآید دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک فرو باید برد - و از گریبان غیرت بیرون باید آورد - تا درمیان خلایق سربلندي حاصل آید - و موجب گردآوري رضای ایزدي گردد - هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چندین عهد[۳] قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس خود حرف‌سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزے چند در جبال بسر برند - و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم -

---

(۲) نسخهٔ [ح] سنبهل (۳) در [بعض نسخه] عهدے ٥

چنانچه هر کس بدستِ ایشان می‌افتاد قصدِ او می‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرضِ معلّی رسید حکمِ عالی شد که میرزا عسکري و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال رفته باین گروهِ شقاوت‌پیشه دستبردي نمایند - و تادیب(۲) کنند - قریبِ سی‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروهِ شقاوت‌مند فراهم آمده‌بود - چون حکم پادشاهي بایشان رسید - میرزا عسکري از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا هیچي چند انداخته می‌گوید که از بی‌اتفاقیِ شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداري نموده متوجّهِ آن جماعت شدند - جنگ عظیم دربیوست - و جمعی کثیر از گوارانِ بی‌سعادت بقتل رسانیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکري (که شکایت‌حال آمده‌بود) معاتَب شد - و ازانجا حضرتِ جهانباني ایلغار فرموده بآگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبح دیگر بمنزلِ قدوةالاکابر صدر رفیع (که از ساداتِ صفويِ بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوري و سعادت یاوري کند و در مقامِ تلافي و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتي بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکري بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقتِ بیگ میرک در ساحتِ دهلي سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستمِ شهرِ مذکور ازانجا بیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دومِ این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرتِ جهانباني در همین منزل نزولِ اقبال فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را در روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و در بیستمِ این ماه میرفقرعلي در اثنای راه محملِ حیات بر بست - و چون موکبِ عالي در حوالیِ لاهور قریبِ سرای(۳) درانتهان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوست منشي (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت(۴) فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

---

(۲) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [٥] واديُ (۴) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند ه

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیت الٰهي بران رفته که هرگاه سعادتمندیے را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت مورد محن و مصرف فتن میسازند - و گرد نقصیے براذیال جاه و جلال او مي نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسي و مطالع بشري (که طینت قدسي زینت حضرت آنقوا حامل آن گشته بود - و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه‌گر شده قدم در عالم ملک شهادت مي‌نهاد) بنظرات خاص ایزدي در مراتب رفعت شرف تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلي ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] قضیهٔ نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌گشائي باز آمده بسر سخن مي‌آید ٭

و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد) آمرا بے‌جنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتي و حق‌ناشناسي یافته غریق گرداب ناکامي شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستي بموجخیز فنا دادند - و حضرت جهانباني بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معني بدستیاری سعادت جاوداني بخت (۲) و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزني است - از ملازمان میرزا کامران - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیک از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت‌یافتگان نوید دولت درج ساخت - و بابی‌ [illegible] اسپ خود را پیش کشید - و بمواعید الطاف پادشاهي نوید اختصاص یافت - حضرت جهانباني ازانجا متوجه دارالخلافهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - [illegible] بحدود موضع بهنگاپور (۳) رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم پادشاهي بستند [illegible] ـام بے‌هنجاري درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [[illegible] ٥] بهنگانور ٭

میان میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثر اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود دو مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند عصابه نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائي جودتِ جلالت و همّتِ شجاعت کجا می‌گذارد که عمل برقانون شود - چنانچه در نیزه دوبی کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشمزخمے چنین بروي دولت روا داشتند - و آن بزرگوارِ صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکرِ بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّهِ این یورش شده[۲] اند همانا نه بخاطرِ عبور عبور کرده باشد که بیارگیِ مردانگي بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بسرمنزلِ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آبے که باین بےآبرویان خورده شود سراب اولی - چنانچه از روشِ تاختنِ بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضی از دولتخواهانِ بکجهت دستِ شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگویم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرنده ایزدِ جهان‌آراست ٭

چون صعودِ کوکبهٔ اقبال و علوِّ طانطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهي در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده‌بود دادارِ بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهي و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حُکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک سیرت را ملاحظه آنکه این واقعه نقشِ تربیتی است - چون کارکنانِ کارگاه تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتبِ کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شدند ٭

شده راهِ گریز به بیدولتانی نمودند - و بسیارے از مردمِ طریقِ حرامنمکي سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت انتضای حضرتِ جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده سپر رنگ جنگی باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهرهگشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طورِ دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِّ راهِ رفتنِ مردم نمایند) پل بسته عبور فرمودند - و پیشِ لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوهِ فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویلِ سرطان شد - و موسمِ باران در رسید - و سحاب چون فیلانِ مست بجوش و خروش در آمدهٔ چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضربِ خیامِ عالی بود) از آبِ باران لبلب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب و گزندِ آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روزِ عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحالِ[۲] خود ماند بجائیکه جهتِ نزول مقرّر شده فرود آیند - دهمِ محرّم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسرانِ استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکاردارانِ توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانونِ مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجودِ شریفِ آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیشِ قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سر کرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد ٭

میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی خود مي‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانبِ چپِ خود (که یمینِ من به یسارِ آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده‌بودند - و از بنده تا حدِّ جرانغارِ قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمدهٔ در جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرونِ خندق ایستادند - و سه جوق متوجّهِ لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلواني و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابلِ میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود ٭

اندک متوجه بمبارزه از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالي به بهوجپور رسید شیر خان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب نمودند - و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکه‌جوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار تطره‌زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگي و پهلواني داده بر سودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامي را (که در جنگ چوسه (۲) بجانب نوج عدو مانده‌بود) بشکستن پل سرداده‌اند - آن فیل بی‌اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - دریندوقت از اردوی معلی توپه رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوي داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند - بملاحظه و تاني کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپه از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتیء کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران (۳) الغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقراني منتهي میشود - و نبیرهٔ دختری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقارشدن آنحضرت بحضرت جهانباني جنت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائی برین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌گر با ولي‌نعمت کام‌روا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیهٔ حضرت جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در سرشت اصلي این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتي و کم‌نرمتي در چنین وقتي اختیار فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او *

مردم پادشاهي را بدراهي داده همراه خود ببرد - و ميرزا حيدر بن محمّد حسين گورگان (که خالهزادهٔ حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مکاني بود - و همراه ميرزا کامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمت حضرتِ جهانباني دريافته‌بود - و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته) ميرزا کامران بيماري خود را بهانه ساخته اورا بهمراهي خود معي کرد - ميرزا حيدر بجانبِ ميرزا کامران ميل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بي‌نکري حرفِ رخصت درميان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند که اگر نسبتِ خويشي منظور است از طرفين علي‌السّويّه است - و اگر ارادت و اخلاص است اين نسبت بما بيشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود بايد همراهِ ما شوي که ما برسرِ غنيم ميرويم - و آنکه ميرزا کامران اظهار بيماري مي‌نمايد تو طبيب نيستي - و داروشناس نهٔ که همراه روي - و آنکه ميرزا لاهور را مامن تصوّر کرده خيالِ فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازين يورش اگر امرے حادث شود کنج سلامت در هندوستان نميتوان يافت - و نيز امر از[٢] دو شق بيرون نيست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگي سر از زمين نتوانيد برداشت که مردن بران زيستن شرف دارد - و اگر عياذًا باللّٰه حال برخلافِ اينست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر کس که اين کنکاش بميرزا کامران داده دماغش خبط يافته - يا خيانت ورزيده - و حق را ازو پوشيده از راهِ خوشامد درآمده‌است - الحاصل ميرزا حيدر بدلالتِ بختِ بيدار طريقِ هدايت يافت و بدولتِ رفاقتِ موکبِ عالي معزّز و ممتاز گشت - و ميرزا کامران از وفورِ جمعيّتِ خود سه هزار کس را بباشليقي ميرزا عبداللّٰه مغل همراه ساخت - و خود توفيقِ خدمت نيافت *

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقيه بدفع فتنهٔ شير خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا که بعد ازان وقوع يافته

چون کارآگهانِ بدايع‌طرازِ نگارخانهٔ تقدير در نقش و نگارِ طرحِ ديگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جاي شکر است نه مقامِ شکايت - و لهٰذا ايزدِ جهان‌آرا اتّفاق از چلپي برادرانِ گرامي برداشت - و جمعيّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشکرے

---

(٢) در [اکثر نسخه] از دو بيرون نيست *

پرداز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالهی و اناوه فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجاگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپی قیام داشت) بر سرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلوری در برابرِ آن روبه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبی فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته شد - و حضرتِ جهانبانی مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِ عالی (که باوجودِ خلافِ باطن[2] اتّفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کسِ خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانبانی از کابل تا دادر زمین شمال‌رویه و تا حدِّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولی‌نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامی تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافات نتایجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه در صدرِ حیات جزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگی بر تنبیهاتِ غیبی متنبّه نگشته بر مسلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّل خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جالبِ مضرّتِ دوست و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و بانی گشت - هرچند حضرتِ جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهی نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهی مردمِ خود را همراه کن) میرزا بر عکسِ خواهشِ آنحضرت همگی درین اندیشه که

(۲) نسخهٔ [ز] بوطن *

از أمرا و افاضل طریقِ بحرِ فنا گشتند - وآنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار
کرده بدارالخلافۀ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد -
و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلۀ میرزا کامران و والدۀ ماجدۀ او شرمنده و سرافگنده
از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ
او را بر روی او نیاوردند - و بتفقّداتِ بے پایان (که از اندازۀ بشري زیاده باشد)
پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره
در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند -
از اطراف ممالک امرا و سپاهیان باستلامِ عتبۀ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای
پاک‌سرشت بامیدِ وعدۀ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني
(که تاجده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند
في‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن
خضرِ راه خالي ساختند سقّا را بموجبِ وعدۀ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ
ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضی احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت)
مستثنی ساخته بحکمراني پایۀ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاج بخشش گردِ احتیاج
از چهرۀ احوالِ او و قبیلۀ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور
یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوِّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ
حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد •

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد -
و جلال خان را با جمعے پریشان بر سرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیر قلي بیگ جنگ
درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصۀ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي
و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي امرای بنگاله در دفعِ فتنۀ(۲) اتفاقِ شایسته ننمودند -
و موافقت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلي بیگ بعد از کوشش
و کشش در معرکۀ نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمانِ
ناملایمت برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده
بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّبِ خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنۀ مخالفان •

چون امروز میخواهد که ظاهر شود بقدر سهروائي بازکش کار آگاهي ملحق میکردد - وازین سبب در شرایط نگاهباني لشکر معظم راه مي‌یابد - تا شبي (که یاتیشي محمّد زمان میرزا بود) ازو غفلتي تمام واقع شد - آن رنده‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلّي پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهي را فرصت زین‌کردن اسب و مجال جیبهٔ(۲) پوشیدن نشد - حضرت جهانباني از غفلت سپاه اطّلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست رفته‌بود - در وقت سواري بابا جلایر و تردي بیگ وقوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجي بیگم را برآرند - آن دو وفاکیش غیرت‌اندیش بر در سراپردهٔ عزّت شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشي نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عصمت(۳) توفیق جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانت ایزدي متکفّل حال و ضامن مآل بود) ساحت حریم حرم عفّت را دواعف خیال بداندیشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشي سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الٰهي از تقدیس خانهٔ رفعت بدورباش حاجبان غیرت حراست پرده‌نشینان خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه‌نیافت - و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت ٭

و بالجمله چون آنحضرت متوجّه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسپ جدا میشوند(۴) مقارن این حال (چون نگهداشت ایزدي حافظ احوال آنحضرت بود) سقّائی خضر راه ایشان گشت - و بدستیاری شناوری او ازین گرداب محنه بساحل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائي - و عنایت و مرحمت بجای آورده بار وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پرغصّه در نهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه(۵) ازمکمن تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد پرغلي(۶) و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جبّه (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ح] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیر علي - و نسخهٔ [ح] پیر علي ٭

است] روی عزیمت بجانب ظفیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است - لیکن دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده‌شود | آنحضرت پرتو التفات بربن سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند ٭

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی مقدسه گرانمایه بوئی مقرر سازند پیشتر زان ابواب ناکامی کشاده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کواکب روشنی افزای جهانیان (که از جیب قاجولی[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هرآینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تأمل خردپروران درین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان‌کرد از امعانے چند تیرورای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد - و در موضع بهیه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا سیاه آبے است کنباس[۴] نام - درمیان دو لشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می‌بود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود) از کوتاه‌بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت می‌آمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمی‌بست - و شیرخان از روی روباه‌بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرافزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] قاچولی (۳) نسخهٔ [ه] بیهه - و نسخهٔ [ز] سهه (۴) نسخهٔ [ب] کنش - و نسخهٔ [ح] کینناس ٭

(که اعتماد را شاید) بمعسکرِ اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقرّبانِ بساطِ عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسی‌صرصت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ فتنهٔ هندومقان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقی (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال ارکانِ خلافت[2] را طلب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالی مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در زیرِ سیلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفانی داشت و قطعاً هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت مراجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روشِ کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی رهبه بخفی فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ باران عنانِ مراجعت معطوف داشته متوجّهِ مستقرِّ خلافت شدند ●

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهی و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - ومقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات بر سرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهند که آمده بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید - و قصدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانبانی بنرهت[3] رسید شیرخان کمیِ لشکر و بے‌سرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیکِ لشکر از هرطرف قابو میطلبید - و هیچکس را مجالِ آن نمیشد که از نیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابنِ علی قراول‌بیگی رفته خبرِ مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالی از آبِ گنگ عبور فرموده بسمتِ مستقرِّ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ او بمعسکرِ اقبال شعلهٔ افروز نایرهٔ غضبِ پادشاهی شد از کمالِ سطوت و قهر عنانِ توجّه بجانبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که درچنین وقتے [که بے سامانیِ عساکرِ اقبال (که بادپایانِ گیتی‌نورد چندین مسافتِ بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [۱] سلطنت (۳) در [بعضِ نسخه] بنرهن ●

تو خرد سالي - و از حرف و حکايتِ فتنه‌سازانِ ناعاقبت‌انديش راهِ صواب گم کردهٔ - کمر بر هلاکِ خود بستهٔ - محمّد بخشي آمده گفت شيخ را خود کشتيد - در بارهٔ من چرا توقّف داريد - ميرزا او را استمالت نموده همراه گرفت - يادگار ناصر ميرزا و ميرفقرعلي اين قضيّهٔ ناگوار شنيده از حدودِ کالپي براهِ گواليار ايلغار کردند - و خود را بدارالملکِ دهلي رسانده در استحکامِ مباني شهر و لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمودند - ميرزا در عميدپور (که نزديکِ فيروزآباد است) رسيده بود که خبرِ ايلغارِ يادگار ناصر ميرزا و ميرفقرعلي بجانبِ دهلي رسيد - ميرزا و امرا کنگاش کرده بتصرّفِ[۲] دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جايگيردارانِ خرد از اطراف و نواحي آمده ميرزا را ديدند - و کوچ بکوچ رسيده دهلي را محاصره کردند - يادگار ناصر ميرزا و مير فقرعلي در قلعه‌داري کمرِ همّت بستند - و بميرزا کامران صورتِ واقعه نوشته التماسِ توجّه در دفعِ فتنه و فساد نمودند - ميرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدودِ قصبهٔ سانپت[۳] رسيد ميرزا هندال کار ناساخته بحدودِ دارالخلافهٔ آگرهٔ شتافت - ميرزا کامران چون قريب بدهلي رسيد مير فقرعلي آمده ميرزا کامران را ديد - و يادگار ناصر ميرزا بر همان نهج در استحکامِ قلعه کوشش داشت - مير فقرعلي بمقدّماتِ هوش‌افزا ميرزا کامران را بآگره روانه ساخت - ميرزا هندال در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - ميرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاچه بيگم استدعا کرد که ميرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی مراتقِ دانش ميرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردنِ او انداخته بميرزا کامران ملاقات داد - ميرزا بآئينِ لايق پيش آمد - و روزِ ديگر امرای فتنه‌انگيز را گناه بخشيدهٔ کورنش داد - و ميرزايان و امرا باتفاقِ يکديگر از آبِ جون عبور کردند که دفعِ فتنهٔ شيرخان نمايند - امّا چون سعادت رهنمونِ اين گرامي‌نژادان نبود توفيقِ اين خدمتِ دولت پيرای نيافتند ٭

الحاصل چون بميامنِ تائيداتِ آسماني ملکِ بنگاله بدستِ اوليای دولتِ ابدپيوند درآمد و پای تختِ آن ولايت مستقرِّ موکبِ عالي شد و امرای عظامِ ولايتِ عظيم در جايگيرهای خود يافتند موادِّ عيش و عشرت آماده ساخته ابوابِ غفلت بر روی روزگارِ خود گشادند - و ارکانِ سلطنت بانتظامِ امورِ ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگيزانِ ملک (که هميشه معمورآبادِ عالم ازان قسم بيباکان خالي نباشد) سرِ آشوب و شورش برآوردند - و نزديک رسيد که فتنهٔ غنودهٔ مژگانِ فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانی احتياط راه‌يافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [ن] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سون پت ٭

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظِ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالاتِ فاسده باز آورده بزودي استیصالِ افغانان یکدل و یکزبان سازد - و درچنین هنگام (که اُمرا اندیشهای نادرست و فکرهای نامودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریقِ ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزلِ خود آورد - شیخ سخنانِ سنجیدهٔ دراخلاص‌افزا گفته میرزا را بعزمِ خدمتی که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجامِ لشکر باشد از زر و اشتر و اسپ و یراقِ جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزانه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار[۱] داده سخن یکی ساخته‌بودند آمدنِ او باعثِ تقویتِ ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را بپیشِ اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامتِ قبولِ سخنِ ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاحِ کارِ ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده‌اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در سامانِ اسبابِ سفر بود - و یراقِ لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتفاقِ میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعتِ نحس و وقتِ اختلال خطبه بنامِ میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار[۲] آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمانِ دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبانِ حالش این مضمون میسرائید * بیت *

باد است نصیحتِ کسان درگوشم * امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنامِ خود خواند و بپیشِ والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقتِ شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه مي‌بیني من ماتمِ ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا *

مي‌بود - جلال‌خان اين خبر را شنوده بدو سه هزار کس ايلغار کرده رسيد - و يوسف‌بيگ سياهي لشکر را ديده مستعدِ جنگ شد - هرچند همراهان کثرتِ مخالفان و قلّتِ خود را گفتند فايده نداشت - و در نواحي جونپور مردانه شربتِ واپسين درکشيد - مخالفان روزِ ديگر آمده جونپور را قبل کردند - و بابابيگ جلاير در نگاهباني دادِ مردانگي و کارداني داد - و حقيقتِ احوال بميرزايان و اُمرا نوشت - و عرايضِ متواتر نيز بدرگاهِ معلّي ارسال داشت - مير فقرعلي[2] از دهلي بدارالخلافهٔ آگره آمد - و نصايحِ ارجمند بميرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسيار ميرزا را از آگره برآورده آنطرفِ آب گذرانيد - و محمّد بخشي را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امدادِ ميرزا نمايد که بزودي بجونپور خود را رساند - و ازانجا مير فقرعلي رخصت گرفته بحدودِ کالپي رفت که يادگار ناصر ميرزا را مستعدِ لشکر سازد - و در حدودِ آگره ميرزايان باهم اتّفاق کرده پيشتر روانه شوند - و مقارنِ اينحال خسرو بيگ کوکلتاش و حاجي محمّد بابا‌قشقه و زاهدبيگ و ميرزا نظر[3] و جمعي ديگر از ناهنجاري و شورانگيزي از بنگاله فرار نموده پيشِ ميرزا نورالدّين محمّد (که او را در قنوج گذاشته‌بودند) آمدند - و ميرزا آمدنِ ايشان را بميرزا هندال نوشت - و استدعای استمالتِ ايشان نمود - ميرزا هندال نوشتهای التفات مصحوبِ محمّد غازي توغبائي (که از معتمدانِ ميرزا بود) فرستاد - و شرحِ آمدنِ آمرا را بيادگار ناصرميرزا و مير فقرعلي نيز نوشته روان ساخت - و اُمرا خود پيشِ ميرزا نورالدّين محمّد انتظارِ جواب نبرده بکول (که در مواجبِ زاهدبيگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر يافته نزدِ ايشان شتافت - کوته‌انديشانِ نمک بحرام زبانِ هذيان گشاده بصريح گفتند که ما ديگر روی بندگيِ پادشاه نداريم - اگر شما چنانچهٔ خيال کرده‌ايد بنامِ خود خطبه ميخوانيد در ملازمتِ شما بوده خدماتِ شايسته بتقديم ميرسانيم - و گرنه پيشِ ميرزا کامران ميرويم - وآنجا کامرواني و دوستکامي در انتظارِ ما ست - محمّد غازي توغبائي آمده بمقام اُمرا پنهاني رسانيد - و گفت که يکي از دو کار ناچار است - يا خطبه بنامِ خود بايدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - يا ببهانه اُمرا را گرفته مقيّد کرد - ميرزا هندال (که پيوسته حرش بسودای محال ميخارید) اين معني را از مغتنمات دانسته بوسيلهٔ مواعيدِ لطف حرام نمکانِ عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خيالِ تباه را بيشتر استحکام داد •

چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامعِ عليهٔ حضرتِ جهانباني رسيد و حقيقتِ ارادهٔ طغيانِ ميرزا هندال معلوم شد شيخ بهاول[4] را (که از اعيانِ مشايخِ هند و مقرونِ جلايلِ عواطفِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقير علي (۳) نسخهٔ [ح] ميرزا نظير (۴) نسخهٔ [ق] بهول - و نسخهٔ [زح] پهول •

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجهانگیر تازه خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله درآید - و حضرت جهانبانی ازانجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند - و بتائیدات الهي در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهند بحدود رهتاس آمد - و بروباه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرف شد *

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز مبدل کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد دولي سرانجام داد - و در هر دولي دو جوان مسلح را درآورد - و باطراف دولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه درازکرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادماني نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بےپروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخودراه‌داده بے رخصت عالي در عین موسم باران متوجه دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خانهٔ دماغ بے فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان رفت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جلایر پدر شاهم‌خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولي میرفت - و طالب‌کار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ج] به بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [۵] شمرده (۵) نسخهٔ [ج] فضاملي *

هنوز راست نکرده است بزودی برسر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود -
آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم‌رسیده و صورت معقولیت گنگش او حکم بر نهضت
رایات جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار
کس از آب گذرانیدند که ازانطرف آب میرفته باشد - چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد
که جلال خان پسر شیرخان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود) با خواص خان
و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازي و (۲) بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ
گدهي را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد *

و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار
نداده راه جهاز کهند پیش گرفت - که چون موکب عالي به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب
رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بجائی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گدهي
گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتي‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم ایلغار
خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیري متقاعد باشند - و حضرت جهانباني از بهاگلپور
ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلي بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علي بیگ (۳)
و بهوکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعین فرمودند - چون عساکر پادشاهي
بنواحي گدهي رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته برسر اُردو آمد - این مردم
خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند -
لشکر مخالف بسیار - و این مردم برسر استعداد و عزیمت جنگ نه - بیرامخان چند مرتبه
برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلانید (۴) - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از
کمک افواج قاهره بسبب بے‌ترتیبي کوتاهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت -
علي خان مهاوني و حیدر بخشي و چندے دیگر از اعیان دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون
این خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درین توجه کشتي بحرآرا
(که بجهت سواري خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکب پادشاهي نزدیک افغانان تیره‌روزگار
رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که تُرکتاز و پرنده (۵) باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ج] بهار خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴)
نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پلنه *

حضرت جهانباني بحدود چناده نزول اجلال فرموده رای عالم‌آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومي خان (که در فن حصون حصین و قلاع سماوي‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه افلاک یافته بمنصب میرآتشي سربلندي داشت) بر کشتیها ترتیب ساباط نموده - و از قطعهای تخته[۲] بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان ازانجا فرار نموده - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانباني قول رومي خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند امّا مرید‌بیگ دولدي (که از نزدیکان بساط عزت بود) بتسویل دستهای ایشان را فرموده که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانباني ملامت فرمودند - رومي خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزوني گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت حسودان روزگار شده مسموم از عالم رفت ●

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش‌نهاد همّت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمي بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعني ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجه عالي گشت - آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسرواني شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار امرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برّ و بحر عساکر نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون‌قباب[۳] شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند درآئین ملکگیري بروفق فیروزي‌یافتن بر حصول مامول هرایینه اقرب خواهد‌بود - چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویراني و تباهي سپاهي - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] منفو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام ●

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود - و آنحضرت از روی مواطف ذاتي رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکري و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکري بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست برسر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهي بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالي آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و دو مرتبه در یک[2] مجلس بخلعت خاصه و کمر و شمشیر و اسپ سرفراز شد - آرے - بدرگاه خاصان ایزدي سیئات را بحسنات خریداري کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها[3] بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهي چندین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظل‌الله اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که درگذشتن از گناهان ضررسے بسمت رحمت و فسحت دولت ایشان نمي‌رساند - و نامرادسے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می‌بخشد - ملخص آنکه حضرت جهانباني جنت‌آشیاني باوجود چندین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق رباني متخلق گشته در مکافات بدي به نیکوئي پیش‌آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالي و ذاتي عنصر قدسي است - و در اجرای سیاسات چندان ملاحظه[4] و تاني مرعي دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا اینهم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید ٭

القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتي‌گشای حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [۱] بکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئي (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تاني انه ٭

نوشته‌بود همان طور بظهور رسید[1] ● ● شعر ●

شنیدم ز دانا که دانش بسیست ● و لیکن پراکنده با هرکسیست

و درین ایام (که رایاتِ نصرت به فتحِ مالوه و تسخیرِ گجرات توجه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سری را از اندازه گذراند - این است مجملِ مبادیِ احوالِ شیرخان - و تتمهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامتِ عاقبتِ او در خلالِ احوالِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی گذارش خواهدیافت تا اربابِ فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد ●

الحاصل چون یورشِ ممالکِ شرقیه در ضمیرِ جهان‌آرای حضرتِ جهانبانی نقش‌بست میر فقرعلی (که از اُمرای کلانِ حضرتِ فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبطِ دارالملک دهلی قرار یافت - و حکومتِ دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمامِ میر محمّد بخشی (که از معتمدانِ دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابنِ عمِّ آنحضرت بکالپی (که جایگیرِ او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخشِ آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقدِ[3] او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب حلیمه سلطان بیگم از سرادقِ صلبِ او بوجود آمده) قنّوج و آن نواحی بحراستِ او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجامِ مهمّاتِ ملک فرموده با مخدّراتِ تتقِ عصمت براهِ کشتی شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابوق[4] و جهانگیرقلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگِ اتاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه[5] بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجی محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از اُمرای عالیقدر در رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - و از راهِ بحر و برلشکرِ نیروزی‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهی برکشتی نشسته و گاهی بر اسپ سوارشده بمشاغلِ ملکی و ضوابطِ ملک‌گیری پرداخته عنانِ عزیمت بصوبِ قلعهٔ چناده[6] (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکبِ عالی درنزدیکی چناده رسید گردِ خجالت برجبین و عرقِ حیا برروی از گجرات رسیده شرفِ عتبه‌بوسی دریافت ●

و مجملی ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید[7] همشیرهٔ عزیزِ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچک بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید ●

و کار از قدرت پیش آمد - اکثر سرانجام مهام به تدبیر او صورت می‌یافت - و فرید بعد او
از زیاده‌سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج‌خان لودی بود -
و چندگاه در اردهٔ ملازم قاسم‌حسین خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس
گشت - روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر (که از ملازمان او بودند)
بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برده‌بود - بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت برو افتاد
بر زبان مقدس گذشت که سلطان‌جنید چشمان این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر
شور و فتنه‌انگیزی میکند - او را مقید بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - مرید از
نگاه حضرت گیتی‌ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود -
درین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود سهسرام در جنگلستان
جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزنی و دزدی و مردم‌کشی سر فتنه برافراشت -
و باندک زمانی بروباه‌بازی و ناراستی(۲) خود را از سرهنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر
گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد
ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود -
و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رند و اوباش برو گردآمدند - درین میان حاکم بهار (که یکی
از امرای لوحانی بود) رخت زندگانی بربست - و کسیکه سر رشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود -
شیرخان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته
بجای خود آمد - و بر سر الغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهانی ریخت - بحیله پردازی برو
غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهمرسیده‌بود به پتنه
رفته آنحدود را متصرف شد - و در سورج گذه (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا
جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والی
بنگاله جنگ و جدل می‌نمود - و مدتی مدید صحرای(۳) گورکهپور داشت ۰

و از غرایب(۴) آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنید که راجهٔ اوڈیسه دارد - او را طلب نمود -
که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد - راجه او را
رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست - و در فلان
تاریخ دست خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] ناراستی (۳) در [اکثر نسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غریب تره

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمات ابخصوص پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش حضرت بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان همت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توسط اهمال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی از حدود شرق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر قبل از مهم گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سرنو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل[٤] - و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعیّنی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشدے پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتے در پیش رایمل جدّ رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جوند از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی[٥] (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان بین[٦] (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (٤) نسخهٔ [ا ج] شیراخیل
(٥) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (٦) نسخهٔ [ا ح] بتن *

گرد گرفتند - و جنگ درپیوستند - سلطان و رومي‌خان خود را در آب انداختند - رومي خان را آشنائي از مردم فرنگ دستگيري كرده پيش خود كشيد - و سلطان غرقهٔ درياي فنا شد - و همراهان سلطان نيز ضايع شدند - و تاريخ اين واقعه فرنگيان بهادركش يافته‌اند - و بعضے ميگفتند سينه برآورده بساحلِ نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دكن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درميان مردم مي‌افتاد - چنانچه يكبار در دكن شخصے پيدا شد - و نظام‌الملك قبول كرد كه او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام بركردِ او شد - ازين هجوم نظام‌الملك متوحش شده قصدِ او نمود - و همان شب از همراهانِ او غايب شد - مردم جزم كردند كه نظام‌الملك او را ضايع ساخت - روزے مير ابوتراب (كه از اكابرِ گجرات است) نقل كرد كه ملّا قطب‌الدين سارابي (كه نسبت استادي بسلطان‌بهادر داشت) دران ايام در دكن بود - بقسم ميگفت كه بيعينه سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (كه درميانِ من و او گذشته‌بود - و غير ازو كسے نميدانست) مذكور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آبادِ قدرتِ ايزدي وقوعِ امثالِ اين امور محال نتوان گفت ⁕

بارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرورفت و متعلقانِ او بخاك نشستند محمد زمان ميرزا جامهٔ كبود بر مصيبتِ سلطان پوشيده در لباسِ زرّاقي خزاينِ گجرات بعضے را بدستِ تصرفِ خود درآورد - و بعضے بدستِ فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادرِ سلطان‌بهادر نسبتِ فرزندي درست كرده كاهے با فرنگيان دعوئ خونِ سلطان ظاهر ميساخت - و نامه زرهاي خطير پنهان و پوشيده بدايشان ميفرستاد كه تجويزِ خطبه بنامِ او كنند - تا آنكه روزے چند در مسجدِ صفا خطبه بنامِ او خواندند - و مدّتے باوندي همانجا[۲] بسر برد - تا آنكه عمادالملك بر سرِ او لشكر آورده هزيمت داد - و ازانجا بيچاره و خجالت زده روي اميد بآستانبوسِ حضرتِ جهانباني آورد - چنانچه مجملے در جاي خود گذارش يابد - و از تفصيلِ اين مقدمات (كه ذكرِ آن بتقريب[۳] از تذئيلاتِ مقصود و متممّاتِ كلام است) درنورديده شروع در اصلِ مقصود مينمايد ⁕

چون حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند از اطراف و نواحيِ آن بيباكان (كه سرِ تمرّد برداشته گردنِ تنازع افراشته‌بودند) در مقامِ اطاعت

---

(۲) در[اكثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقريبات ⁕

رفتند - پسران خسرو کوکلتاش (که درانجا بودند) امان طلبیده قنوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار مفسده سازان حق ناشناس بشعلهٔ خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده تاوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفان ادبار منش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکب والای حضرت جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي داده دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانتظار سطوت و جلال حضرت جهانباني و قهرمان اقبال این دودمان عالي دولت ازو برگشته بود کاری (که برای سود خود مي اندیشید) سرمایهٔ زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزري فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدن خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزري با غرابها و مردم جنگي از راه دریا به بندر دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بندر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام - چون صحتی رودهد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخر روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسش وزري رفت - بمجرد رویت تمارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در دید ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزري بر سر راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال[2] میرسنند - و این سخن گفته بزودي متوجه غراب خود شد - قاضي فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود - سلطان از روي بے تحملي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ه

کرده بدفعِ خصم جهادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا هست) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعني نکرد - و میرزایان کنگاشِ گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستے یابیم بهادر - والّا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي‌بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باز رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ فاسد ازانجا کوچ‌کرده از راهِ گهات کرجي[۲] بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهی جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشـــان مطّلع شد از آب گذشتـــه بر سرِ جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه گذاشته راهِ سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط‌بوس مُستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بےاعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ چیتور بهم‌رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند ٭

و یکے از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ مواکبِ عالی حضرتِ جهانباني ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّـــد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طُغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقًا گذارش یافت) دریندولا باز از بےسعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعے (که برای نابیناساختنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهات کرچی ٭

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطاب شنابخانی داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیشِ سلطان به دیپ میرفتند - پٹن را خالی یافته متصرّف گشتند - و از کمالِ بی‌اتّفاقی و بی‌تدبیری حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکرانِ یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیشِ سلطان بهادر رفت - و محرّکِ آمدنِ سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهان از بی‌دربی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّهِ احمدآباد گشت - و بزودی نزدیکِ سرکیج[۲] فرود آمد - عسکری میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقبِ اساول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرتِ جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای یا ب) از تبه‌رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانبِ جانپانیر روان شدند - و انواع خسران روی‌داد ٭

نمک خوردن و کاسه بر سرِ خوان شکستن و در محلِ تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحتِ کم‌خدمتی پیمودن ظاهر است که بچندین روز نشاند[۳] - سبحان‌الله گرفتم [که دلِ اخلاص‌گزین (که گوهریست بی بها - و در خراب‌آبادِ دُنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقدِ معـــاملهٔ‌دانی و سودائری (که رایجِ این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندی داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاری هراولِ سلطان بود - نزدیک بلشکرِ پادشاهی رسید - چنداول یادگار ناصر میرزا بود - برگشته جنگِ مردانه کرد - و بسیارے از هراولِ سلطان را بقتل رسانید - و بدستِ میرزا زخمے رسید - غنیم[۴] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزاعسکری[۵] چون دل بای داده‌بود از آبِ مهندری (که پیشِ راه بود) بے‌محابا گذشت - و خیلے از سپاه رختِ زندگانی بسیلِ فنا دادند - سلطان نیز تا آبِ مهندری آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازمِ مهمانداری بجای آورده بمحلِ خود بازگشت - روزِ دیگر میرزایان باندیشهٔ ناصد به تردی بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالت - از خزاینِ قلعه پارهٔ برسمِ مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رسانده (۴) نسخهٔ [ج] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [د] میرزا عسکری بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب ٭

کنایه‌دار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصنانِ قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه (۲) در مالوه بوده مندو را مستقرِ اورنگِ اقبال گردانند - تا هم ملکِ مالوه از اهلِ فساد پاک شود - و هم ولایتِ گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدودِ مستقرِ سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهی از آمرا سپرده عنانِ معاودت معطوف‌داشته بکنبایت (۳) نزول فرمودند - و ازانجا به برودة و بروج و ازانجا بجانبِ سورت تصریفِ اعنهٔ اقبال نموده ازان راه بصیرِ آسیر و برهانپور توجه فرمودند - و هفت روز در برهانپور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را مخیمِ فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحضِ صیتِ معاودتِ رایاتِ اقبال پریشان شده هر یکی بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایتِ مالوه مطبوعِ مزاجِ اقدس افتاد - و اکثرِ ملازمانِ رکابِ دولت را جایگیردارِ آن ولایت فرمودند - و درهای کامراني و کامبخشي بر روی روزگار کشودند ●

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیالِ فاسد

بزرگی (که قدرِ نعمت و دولت نشناخته راهِ ناسپاسي سپرد) هراینه بدستِ خود تیشه بر پای خود زند - و بزورِ خود در هاویهٔ هلاکت افتد - و مصداقِ این مقال احوالِ میرزا عسکري و آمرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیستِ ناشایسته اول گردِ خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبارِ نفاق ساحتِ احوالِ ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریبِ سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گردِ فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که صفر (۴) نام داشت - و قلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست) با یکدیگر اتفاق نموده ولایتِ نوساري را (که در تصرفِ عبدالله خان خویشِ قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته بروج (۵) آمد - و مقارنِ این حال بندرِ سورت نیز گرفتند - خانجهان از راهِ خشکي روانهٔ بروج شد - و رومي خان از راهِ دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیشِ میرزا عسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از امرا سپرده مندو را الخ
(۳) نسخهٔ [ج] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهروتچ ●

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از حداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن نمک بحرام یعني عمادالملک خود دربن جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است - بالتحقیق این معني مردم متعین شدند - دو کس زخمي (که درمیان کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ‌کرده پیشتر نزول اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکر دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانکریه[۲] مخیم اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر باشند - و غیر از میرزاعسکري و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالي سرکیچ[۳] (که معمورهٔ ایست دلکش) نزول اجلال فرمودند روز سوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعي کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروچ[۴] و نوساري[۵] و بندر سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کمبایت و برودهٔ یافت - و محمودآباد بمیر بوچکه[۶] بهادر اختصاص گرفت ٭

و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند - در رفتیدهٔ موکب عالي از دندوقه[۷] (که در سي کروهي احمدآباد است) گذشته‌بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالي از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان این حدود سر بغی و تمرد برداشته دست افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج‌کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند - و او اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع سپاهیان (که دربن صوبه[۸] جابجا تعین بودند) در اجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیت فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش علي

---

(۲) نسخهٔ [ح] کانکره (۳) نسخهٔ [ا] سرکنج (۴) نسخهٔ [ح] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوساوری (۶) نسخهٔ [ب] کوچک - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ح] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ح] صوبه ٭

می‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخی را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) بجهتِ برداشتنِ بار سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقهٔ (که از خودبینی گوش بر اوامرِ پادشاهی نداشته‌بودند) گوش و بینی را بر جا نیافتند - و طایفهٔ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند *

بعد از اختتامِ این قضایا و احکام وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالی از سادگی نبود) در رکعتِ اول سورهٔ الم ترکیف خواند - بعد از فراغِ سلام حکمِ گردون‌انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد[۲] پرغلی عرضه‌داشت نمود که این امام معنیِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانی چون پرتوِ ساده‌لوحیِ امام برحاشیهٔ ضمیرِ قدسی تافت و اشتعالِ نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را بزرقت[۳] و بکا گذرانیدند *

و بعد از انصرامِ این امر[۴] تردی بیگ‌خان را در جانپانیر گذاشته‌رایاتِ نصرت را متوجهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندری نزولِ اجلال فرمودند - و عماد‌الملک نیز دلیری کرده پیش‌آمد - بهر یک کوچ موکبِ معلّی او نیز کوچ میکرد - میانِ قصبهٔ نریاد و محمودآباد با میرزا عسکری (که هراول بود - و چند منزل پیشتر می‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ کوکبهٔ عظمتِ پادشاهی بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالی رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصر میرزا و شکستِ مخالفان معاً روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودی و چندے دیگر تردّد نمایان کردند - تا عماد‌الملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش محمّد قراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطوعِ رایاتِ پادشاهی شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر محمد علي - و نسخهٔ [ج] محمد پرغلی - و نسخهٔ [ح] پسر محمد علي

(۳) نسخهٔ [ط] بگریه و زاری (۴) نسخهٔ [ز] امور *

بر جزئیاتِ امور کشیده‌باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده مُنهیانِ راست‌گفتارِ درست‌کردار تعیّن نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمسامعِ اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوامِ ملازمت سطوتِ پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرّب از هوش برده در پالغزِ خسرانِ ابدي اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستي روی‌نماید - چنانچه دریناولا سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبي بزم‌آرای دولت روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگانِ ناقص‌نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالي شده‌بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات‌دار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هالُول (که بوی گُلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشي (که رخصتِ عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتابِ ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار[۲] چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهریکے دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده[۳] بهریک دو دو تیر دادند هرکدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازمِ ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک‌گیري شده‌بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائیدِ آسماني - قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگي و بیهوشي مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتنِ دکن را بجنونِ مصمّم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیبِ راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیالِ فاسدِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیّن فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهای اجل‌رسیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگِ بهرامي در بر کرده برکرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [ز] جانفشان (۳) نسخهٔ [ا] نسخهٔ [ج] هانول - و نسخهٔ [د ط] هابول - (۴) نسخهٔ [ز] کشیده ٭

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بهیبهٔ تیر اهل قلعه را بیدست و پا ساختند - و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس برمدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالا تر بر سر کوهچهٔ (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصا هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معما نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد - و بمواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح اول هفتهٔ ماه صفر یافته است ●

و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمراسم تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعین شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدم جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک لک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتی سی‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گده - با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست‌افتادن اسباب و اموال فراوان بجزم خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته برلب حوض در روبه جشنهای[(۲)] پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می‌یافت ●

و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط‌اندیش تعین فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید - علی الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پردهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ط] چراغان می‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه ●

و بعد ازان قطع نظر از تعاقبِ سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعتِ موکبِ عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضي‌زادهای قصبهٔ نریاد[۲] بود که از قصبات آن ولایت است - و برشد و کارداني از معتمدان سلطان شده‌بود) در لوازمِ نگاهداشتِ قلعه سعيِ بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرتِ درخت و انبوهیِ خارزار گذرِ[۳] پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشانِ کوهنورد بمصلحتِ منافعِ خود منفذے پیدا کرده از قسمِ غلّه و روغن[۴] بقصدِ گران‌فروختن در پای قلعه مي‌بردند - و مردمِ قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا مي‌کشیدند ٭

چون مدّتِ محاصره بدرر و دراز کشید روزے حضرتِ جهانباني سیرِ اطرافِ قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمدِ عساکر ممکن باشد مي‌جستند - یکمرتبه از طرفِ هالول[۵] (که باغستان بود) سیرکنان پیشتر رفتند - جمعے (که غلّه و روغن فروخته از میانِ جنگل برآمده‌بودند) بنظرِ اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسبابِ هیزم‌کشي از تبر و تیشه همراه نداشتند سخنِ ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستي سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایتِ همواري[۶] - که برآمدن بران در کمالِ دشواریست - بحکمِ عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوارِ کوه فروکوفتند - و جوانانِ بهادر حکم‌یافتند که برین معراجِ مردانگي برآیند - سي و نه نفر برآمده‌بودند که بنفسِ نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که اینقدار توقّف شود که مردم از میانِ راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقبِ بیرامخان حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریبِ سیصد جوانان را ازین سُلّمِ فولادي بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکرِ نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زباد - و نسخهٔ [ح] نرباد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنها میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] نا همواري ٭

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرساندم - و بعد از مرگذشت بسیار. میرزاکامران سرانجام نموده بار سوم بیورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بجهت سرباهي مهمات لاهور گذاشته - شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغخان قچار[۲] را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغخان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

سخن[۳] کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصه چون حضرت جهانباني بمردم کم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولي‌وارة بسر مي‌بردند) بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانباني مردم کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزني ازینمعني خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفي ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستي از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکے از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهي او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هردو موکل گذاشتند - و از روی احتیاط سپاه نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپردهای دولت ریختند - و حضرت جهانباني با سپاه دولت‌قرین خود را بر سر تلے کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحبان معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخط ملا سلطان‌علي و تصویر استاد بهزاد - و الحال در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهي موجود است - القصه در اندک فرصتے صبح سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت‌آئین رو بدین بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتان سیه‌بخت را منهزم و متفرق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئي یافت - و بکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهي و صولت قهر جباري بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعض نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ج] رشتهٔ سخن *

در سالِ (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتحِ مندو و گجرات روی‌نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیارِ آن نیت درست هرآینه مقصود را در کنارِ او نهند - و در غرهٔ شعبانِ این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادرِ شاه طهماسپ صفوی جنگِ عظیم کرده فتح نمود ●

و مجملِ این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان‌بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعدادِ تمام از لاهور نهضت نمود - و میانِ میرزا کامران و سام میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و اغزیوار خان (۲) را (که از امرای کلانِ قزلباشیه و اتالیقِ میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیاری از لشکرِ قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدودِ لاهور رسید (۳) - و شورشِ میرزا محمد زمان برطرف شد ●

و شرحِ این داستانِ اقبال برسمِ اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست‌یافتنِ سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزی بصوبِ لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدودِ سند آمد شاه‌حسین ولدِ شاه‌بیگ ارغون والی سند درپیشِ خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجهِ قندهار شده‌است - و ملکی چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوسِ سطوت زد - میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ کارِ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزا‌حیدر گورگان از کاشغر راهِ بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهارِ دیگر شاه طهماسپ خود بحدودِ قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع (۴) کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئینِ مناسب ترتیب‌داده مقالیدِ قلعه و کارخانها را بپیشِ‌شاه فرستاد - و گفت سامانِ قلعه‌داری ندارم - و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئینِ نمک‌شناسی و در ملتِ حفظِ حقوقِ صاحبی و نوکری روا نی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براهِ تتّه و آچ (۵) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغرنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد
(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا ۵]
آچه - و نسخهٔ [ح] اوچه ●

درآمدنِ جلوهٔ اقبال در دروبِ قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدنِ آن بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانبانی رسید - آنحضرت سوارِ دولت شده متوجهٔ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلی درآمدند - صدرخان همچنان با تمامِ مردمِ خود بر درِ خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردمِ اعیان عنانش گرفته بجانبِ سونگر بردند - و کمی بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاهِ ظفرقرین سه روز نهب و تاراجِ منازلِ مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منعِ یغماگران شرفِ نفاذ یافت - و معتمدان را بپیشِ صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایحِ گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازیِ گفت و شنود و کوتهیِ سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاقِ خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعدِ سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوارِ کارطلب (۲) بطریقِ ایلغار متوجهٔ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می‌آمده‌باشد ٭

چون عساکرِ فیروزی‌مآثر بجانپانیر نزدیک شد بجانبِ دروازهٔ پیلی (۳) قریب بحوضِ عمادالملک (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانبِ شکرتلاو است) بیرون آمده بجانبِ کمبایت (۴) فرار نمود - و در شهر باشارتِ او آتش درگرفت - حضرتِ جهانبانی بشهر نزولِ اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآبِ رحمت فرونشانند - و میر (۵) هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدودِ جانپانیر گذاشته و مقدارِ هزار سوار بخود همراه گرفته بجانبِ سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانبِ دیپ شتافت - و صد غرابِ جنگی را (که بخیالِ فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکرِ عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخرِ همانروز (که او بدیپ رفت) حضرتِ جهانبانی بکمبایت نزولِ اجلال فرمودند - و ساحلِ دریای شور مخیمِ سرادقِ اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقبِ سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادرانِ نصرت‌قرین از نزدیکیِ دیپ بغنایمِ فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیداتِ آسمانی (۶)

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلپلی (۴) نسخهٔ [ح] کهنبـــایت

(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخهٔ [ط] آسمانی و توفیقـــات ازلی ٭

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ جولي[۲] مهیسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جهانباني متعلق شود - مولانا محمد پرغلي[۳] از طرف حضرت جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلي[۴] سنبل[۵] باهم نشسته قرار دادند - درآخر همین شب حارسان قلعه از صحبت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت‌قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملوخان مندوالي بود - و لقب قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدي (که از جملهٔ مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اول براینها تاخت - و چندے دیگر متعاقب او تاختند - آخر فوج شگافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونکر[۵] آمد - و اسپان را طنابها بسته بپایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راه گجرات گرفت - و در نواحي قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - بوري[۶] نام اوزبکي (که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد ٭

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغاز این فتح سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جولي مهیر - و نسخهٔ [ج] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] جولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ٥] پرغلي (۴) در [بعضی نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري ٭

و بحیله و روباه‌بازي عساکرِ فیروزي‌مآثرِ پادشاهي را بر صحرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردمِ پادشاهي را چشمِ زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعتِ مختار بود) حضرتِ جهانباني قرار دادند که بر سرِ اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کارِ گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحضِ اقبالِ ازلي[2] شبِ یکشنبه بیست ویکمِ شوّالِ سالِ مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمامِ ضربزنها و دیگهای کلانرا پُردارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمّد شاه[3][4] و پنج شش کس از نزدیکانِ خود از خیمهٔ سراپرده برآمده رو بجانبِ آگره کرده لجهتِ پی‌غلط کردن بجانبِ مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتّفاقِ هم با بیست هزار سوار از راهِ راست متوجّهِ مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعی جهتِ فتنه و فساد بصوبِ لاهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکرِ گجراتیان برخاست - و حقیقتِ حال در اردوی معلّی ظاهر نبود - و حضرتِ جهانباني با سي‌هزار سوار از شام تا صبح مسلّح ایستاده‌بودند - و انتظارِ ظهورِ تباشیرِ فتحِ غیبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوبِ مندو فرار نموده‌است - بهادرانِ لشکرِ فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسپِ فراوان بدست درآمد - و خُداوند[5] خان (که هم استاد و هم وزیرِ سلطان مفاخر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه‌داشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندوبیگ را با لشکرِ گران عقبِ لشکرِ گریخته فرستادند ٭

آری - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چندین خدیوِ[6] جهان (که قبلهٔ صدق و سداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نردِ مخادعت[7] بازد هراینه او را چنین روز[8] پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرتِ جهانباني نیز متعاقبِ عساکرِ منصوره آمده در بغلچه[9] نزولِ اجلال فرمودند - و دورِ قلعه مخیّمِ[10] اقبال گشت - و رومي خان از لشکرِ مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خدابندهٔ خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام ٭

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میانِ هراولِ حضرتِ جهانبانی بچکه (۲) بهادر و جمعی و میانِ هراولِ سلطان بهادر سیدعلیخان (۳) و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و سیدعلی را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاجخان و صدرخان بارگفتند که لشکرِ ما بدرزئی (۴) فتحِ چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حربِ لشکرِ پادشاهی ندیده - بدلِ قوی بکارِ جنگ خواهدپرداخت - توقف ناکرده متوجهِ جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجودِ چنین استعدادِ آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصارِ ارابه کرده بدورِ آن خندق زده اول این سلاحِ دردست را کار فرمائیم - تا لشکرِ مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگِ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد ٭

و از سوانحِ اقبال آنکه روزے جمعی از بهادران و یکه‌جوانان بزمِ باده‌پیمائی گرم کرده‌بودند - و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند - یکی را که هوشِ معاملهٔ‌دانی (۵) کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم (۶) در برابر است - متوجهِ او باید شد - و عیارِ کارِ خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیارانِ لشکرِ منصور آگاهی افتد این (۷) بزم‌آرایانِ میگسار (که قریبِ دویست کس بودند) مسلح شده بر سرِ اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیانِ گجرات با قریبِ چهارهزار کس (که بیرونِ اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیتِ این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکرِ سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسے برآمدے - و پیوسته سپاهِ نصرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شدِ غله میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحطِ عظیم پدید آمد ٭

روزِ عیدِ رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدمِ جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردِ گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند
(۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان ٭

ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص مي‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکي را بفرِ قدوم دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معني کردارِ والیِ گجراتست که از غرورِ ذاتي و هجومِ خوشامدگویان و فزوني مستي و مستان و کمي هشیاري و هشیاران سه جهتِ نقضِ عهود و نقضِ روابطِ صوري نمود[۲] - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همّتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالي متوجّهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای‌عزیمت در رکابِ سعادت نهادهٔ عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتّفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامي فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقیّد ناشدهٔ متوجّهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلامِ منصورهٔ بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعي بران شدند که مهمِ قلعه همه وقت میسّر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمي‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهي شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحب منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفّار آمده‌باشیم پادشاهِ اسلام بر سرِ ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثباتِ قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالي روان شد - مخیّمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجّه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلاني و بهناوري دریائے[۳]

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمودهٔ مصدر (۳) نسخهٔ [ح] در باوش ‏•

دورويه(۲) منوچهر آگره شد - و سلطان ابراهيم بقصدِ پيكار برآمد - و نزديكِ هودل چون هر دو فريق بهم رسيدند سلطان علاؤالدّين مقاومتِ جنگِ صف را درخود نديده شبيخون آورده و كارے نساخت - و خسرانزده باز گشت - و از راهِ مالوسي و بددروني بكابل رفت - و در جنگِ ابراهيم از سپاهي لشكرِ منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار كرد - و حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بعد از فتحِ هندوستان بر مكامنِ خاطرِ او آگاهي يافته ببدخشان فرستادند - و بدستگيريِ(۳) افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گريخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پيوست - و ازان ديار بگجرات شد ●

القصّه چون اين فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه(۴) نهاده(۵) بجمعِ لشكر پرداخت - و قريبِ چهل‌هزار سوار از افغان و غيره برو گردآمدند - تا آنكه آمده بيانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانباني (كه بيورشِ تسخيرِ ممالكِ شرقيّه نهضت فرموده‌بودند) اين خبر رسيد عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترين هنگامي بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال(۶) فرمودند - و ميرزا عسكري و ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان و مير فقير علي و زاهدبيگ و دوست‌بيگ را با هژده هزار سوار بدفعِ اين فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند كه دفعِ اين فوجِ بزرگ (كه بخيالِ تباه دهلي‌روبه مي‌آيد) درمعني استيصالِ فوجهاى ديگر است - پس همان بهتر كه همّت بر دفعِ همين(۷) فوج گماشته شود - و چون افواجِ قاهره نزديكِ لشكرِ مخالف رسيد ترس بر لشكرِ غنيم غالب آمده هر روز جمعے از ايشان جدا ميشدند - چنانچه لشكرِ مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار كشيد - چون بابرامِ تمام اين لشكر اختيار كرده‌بود و مبلغِ كثير خرج شده نه راى رفتن داشت - و نه روى جنگ‌كردن - آخر دست از جان شسته در مندراين بمعركه درآمد - و چندانكه توانائي داشت دست(۸) و پا زده آخرِكار بي‌دست و پا شده هدفِ تيرِ هلاک و علفِ تيغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگيِ اين لشكر همان طور كه بر خاطرِ اقدس پرتو انداخته‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ ديگر از صيتِ نصرت و اقبالِ لشكرِ منصور خودي‌خود(۹) پراگنده شدند ●

---

(۲) در [اكثر نسخها] دو روى (۳) نسخهٔ [ا] و بدستياري (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] كرده (۶) نسخهٔ [ا ب ج] اقبال (۷) نسخهٔ [ج] اين‌فوج بزرگ (۸) در [اكثرنسخه] دست و پا زده - و آخر كار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود ●

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیز(۲) دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرت صاحب‌قرانی باوجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطبع بیورشِ روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیشِ او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایتِ آنها منع فرمودند - چون(۳) او از قبولِ این امر سرباز زد آنچه مقدورِ همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنک‌شرابی و بدمستی جوابِ هوشمندانه ننوشت - درینمیان(۴) تاتار خان همخانانِ دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختنِ خود سمتِ ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکرِ پادشاهی بمشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلاتِ فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسبابِ روان‌شدنِ تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زرِ قدیمِ گجرات (که چهل کرورِ معمولِ دهلي است) بقلعهٔ رنتهنپور(۵) فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجبِ سپاهی نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاءُالدّین پدرِ تاتارخان را با فوجی عظیم بجانبِ کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید(۶) - و برهان‌الملک ملتانی(۷) و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که حدودِ ناگور شتافته عزیمتِ پنجاب نمایند - و بخیالِ آنکه در لشکرِ منصور سراسیمگی پدید آید لشکرِ خود را متفرق ساخت - هرچند تیزهوشانِ کاردان گفتند (که بیکجا رفتنِ لشکر مناسب می‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بے‌میمنتیِ پیمان‌شکنی را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعویِ ریاستِ هندوستان دارند تلاشِ ایشان در پیمانِ سلطان مضرّتے ندارد - و نتایجِ نقضِ عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمتِ بے اصل روانهٔ سمتِ دهلي ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش‌گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقتِ حاجت میان بامدادِ لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاءُالدّین عالم خان نام داشت - او برادرِ سکندر لودي و عمّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدودِ سرهند دعویِ سلطنت کرده سلطان علاءُالدّین خطابِ خود ساخت - و باتّفاقِ جمعی از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیانی *

رامي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد - تا آنکه روزے پوست کنده بتاتار خان گفت که من
تماشاگر دستبرد این سپاه شگرف بوده‌ام - لشکر گجرات حریف[۲] ایشان نیست - من بتدبیر
و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشي کرده -
و ازین جنس لشکر (که حکم نمود بی‌بود داشت) تا ده هزار کس ملازم خود ساخته‌بود - درین اثنا
محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائي (که نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده
بگجرات رفت - و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که مي پخت آمدن میرزا را غنیمت
دانسته در مراعات احوال او بپرداخت - حضرت جهانباني بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای
مواثیق و عهود آنست که جماعهٔ (که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده بآنصوب گریخته رفته‌اند)
گرفته بدرگاه معلی فرستند - یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند - تا آثار یکجهتي
بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي یا مستی دنیا درجواب نوشت که
اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آرد و بقدر رعایتی یابد بقاعدهٔ محبت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود
و مواثیق مضرتے نمیرساند - چنانچه در زمان سلطان سکندر لودي با آنکه درمیان ایشان
و سلطان‌مظفر کمال موافقت بود سلطان علاءُالدین برادر او و چندین سلاطین‌نژادان بتقریبات
از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آزار مردمي دیدند - و اینمعني اصلا باعث فتور در مواد
مودت[۳] نگشت - حضرت جهانباني منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت
رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امرے (که موجب تزلزل ارکان صداقت
بوده‌باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد - و این دو بیت
دران جریدهٔ اقبال درج بود[۴] *

* بیت * ای آنکه لاف میزني از دل که عاشق است *
* طوبی لك ار زبان تو با دل موافق است *

* دیگر * درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني بر کن که رنج بیشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پند مارا بگوش هوش شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند - یا دست
رعایت از تربیت او بازداشته دران ولایت نگذارند - والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت
توان کرد - و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاءُالدین و امثال او کرده‌اند - این قیاس

(۲) نسخهٔ [۵] از حریفان ایشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

هرکه گردِ تو چو پرگار نگشت * او ازین دایره بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا * خسروِ دهر همایون بادا

همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصي از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستي بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رأفتِ ذاتي نظر بر ظاهر انداخته او را مشمولِ مراحمِ خسروانی میداشتند - و بمحضِ التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصارِ فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاسِ ظاهر داشته در موقفِ فرمانبرداري مي‌ایستاد - و مشمولِ عواطف و محفوفِ عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سي و سه علاي ایالتِ قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آمده میرزا عسکري بکابل مي‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر (۲) خلافت

چون خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني از مهمّاتِ ممالکِ محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنانِ عزیمت بفتحِ دیارِ (۳) شرقي معطوف داشتند (۴) که به نیروی اقبال ممالکِ بنگاله مفتوح شود - رایاتِ اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدودِ کالپي است) رسیده‌بود بمسامعِ (۵) علیّه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور (۶) نموده جمعی‌کثیر همراهِ تاتارخان پسرِ سلطان علاءُ الدّین کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالاتِ محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بختِ بیدار درجمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجّه بر دفعِ مخالفان گماشته کوسِ مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصرانِ کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازي مي‌بود - و خارِ آرزوی تباه در کامِ جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهدِ ایالتِ گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشمِ عبرت کارنامهٔ جنگِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاهِ نصرت‌قرینِ این دودمانِ عالي بخود قرار نمیداد - و اینمعني را مکرّر بمحرمانِ خاصِ خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدّماتِ باطل خاطرنشان میکرد - و بیش‌آمدن از حریمِ ادب را آمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور *

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندے سربلندي یافته حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهباني او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکم حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه[2] بیگ از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي‌طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظر فرصت مي‌بود - تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر[3] دروازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلب میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبول[4] خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّه ملازمت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیّن نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راه گربزت ایلچیان دانا[5] فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و التماس مقرّر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج‌خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و پاس نصایح دولت‌افزای حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمان مطلّی در مسلّم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد ٭

٭ غزل ٭

حسن تو دمبدم افزون بادا ٭ طالعت فرّخ و میمون بادا

هر غبارے که ز راهت خیزد ٭ نور چشم من محزون بادا

گرد کان از رهٔ لیلي آید ٭ جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ۵] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دروازهای (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معني (۵) نسخهٔ [ا] کاردان ٭

بوده لذیم خدمت کردست - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بسعادت از موکب همایون گریخت[۲] - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببن و بایزید از گروه افغانان سر فتنه[۳] برداشته‌بودند آنحضرت متوجهِ شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزتِ بهادرانِ اخلاص‌گزین به نشیب‌آبادِ عدم فروشد - و خس و خاشاکِ آشوبِ این گروهِ اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکزِ خلافت مراجعت فرمودند ●

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و فیروزمندیِ آنحضرت باقطارِ ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوبِ ایلچیانِ دانشور فرستاده متبرکِ سلطنهٔ اخلاص[۴] شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازشِ[۵] خسروانه ممتاز ساخته و مناشیرِ عنایت فرستاده خاطرِ او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریبِ دارالملکِ دهلي بر کنارِ دریای جون شهرے اساس فرموده نامِ آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از فضلا تاریخِ آنرا شهرِ پادشاه دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریقِ بغی و عدوان پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنانِ عزیمت بجانبِ این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ[۶] نواحي بهوجپور نزولِ اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکرِ گران از آب گذرانده بر سرِ باغیان فرستادند - او بتائیدِ ایزدي جنگ‌کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان‌میرزا و محمّد‌سلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدرِ عنایت ندانسته فرمانِ لباهي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته[۷] بطرفِ گجرات پیشِ سلطان‌بهادر رفت - و اکثرِ ممالکِ معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمانِ سعادت‌پرتوِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدمِ فرصت و قلتِ مجال[۸] مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبالِ خود تسخیر نمودند ●

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبرِ شنقارشدنِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیعوملکي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّهِ هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند
(۴) نسخهٔ [ط] بکچهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ
[ا] و ازآنجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال ●

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و نهالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجای آوردند - و فوز بکمالاتِ معنوي (که سلطنتِ حقیقي همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الهي بود که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچیک از اخوان را از نعیمِ (۲) آن موایدِ میراث بهره نرسید - و هر یکی از منسوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکارِ سنبل بمیرزا عسکري اختصاص یافت - و سرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیع ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دمِ مخالفت میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بوده بدامادیِ آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظري و ناقص‌بیني آتشِ منازعت مي‌افشاند) کمرِ خدمتگاري بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریبِ یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده‌من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاریِ او داشته او را بخشیدند - و ازانجا عَلَمِ (۳) مراجعت بر افراشته (۴) متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتي‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت (۵) *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه‌خیل سارنگخاني بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچِ او را (که لاد ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزني خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالي را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانگشای آگاهي یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازي فرموده سخنانِ (۶) او را بموقفِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ پادشاهي محفوظ مانده اسبابِ نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن

های دولت را اساس ازدیاد نهاده - آرے کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش
را بار کرامت (۲) فرمایند • شعر •

نه هر مردمی سرفرازي کند • سر آن شد که مردم‌نوازي کند
دد و دام را شیر ازان گشت شاه • که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخِ این موجِ بخشش را کشتیِ زر یافته - و از بدایتِ حال تا هنگامِ سریرآرائي (۳)
که سنِ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثارِ بختیاري و کامکاري از ناصیهٔ اقبالش پیدا -
وانوارِ سروري و سروري از لایحهٔ مهد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ‌منشي
از جبینِ مبینش پیدا نباشد که حاملِ نورِ شهنشاهي و خازنِ گنجِ معارفِ الٰهي بودند -
و همین نور بود که در فتوحاتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ظهور داشت - و همین نور بود که
در اشراقاتِ انوارِ جهانگیریِ حضرتِ صاحبقراني جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدفِ
بحرِ عفتِ آلنقوا در نقابِ موالید از اصداف و لآلیِ شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که
بروشنائیِ آن آغز خان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات
نورافزای بود - اسرارِ سواطعِ این نور و آثارِ عجایبِ این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون‌ست -
هر کس را قوتِ شناختِ کُنهِ این معاني نیست - و قدرتِ دریافتِ این دقایق نی - و مجملاً
حضرتِ جهانباني به نیروی این نورِ ایزدي (که در چندین دهور و اعصار بروشن خاص لباسے
مخصوص پوشیده جهان‌افروز (۴) بود - و نزدیکست که بظهورِ اعلی رسد - چنانچه فرِ بزرگیهای
صوري و معنوي از پیشطاقِ پیشانیِ نورانیِ آنحضرت پرتوِ ظهور دارد - و کمالِ حیا با نهایتِ
شجاعت در ذاتِ مقدّس فراهم آمده) همگي همّتِ عالي مصروفِ رضاجوئیِ پدرِ بزرگوارِ
سپهرمقدار داشتند - و فرطِ شجاعت را با کمالِ تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگي
و بزرگ‌منشي نگاهے بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمنِ نیتِ درست
و همّتِ بلند بهر کارے که متوجّه شدند و بهرخدمتي که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامي‌عمرِ
سعادت‌ترین دانش را با دولت و دولت را با (۵) شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند -
در اقسامِ علومِ خاصه ریاضي در زمانِ خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولتِ سکندري دانشِ ارسطو
در ذاتِ عالي‌سمات فراهم بود - چون در متابعتِ مراسمِ وصیّت بتقسیمِ مملکتِ صوري پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائي و سریرآرائي (۴) در [بعضی نسخه]
جهان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته •

مقصودِ حقیقي آرزم - اکنون شروعِ مجملی از وقایعِ بدایعِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیکِ مقصدِ دوربینِ منست - و هم شرحِ احوالِ پدر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیوِ الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبانِ[(۲)] دانائي را بزلالِ معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحلِ دریای شرحِ شمایلِ قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیانِ کمالاتِ این جوهرِ فرد کجا از مثلِ منی آید - ثناگوی او مثلِ اوئی مي باید - های های آن گوهرِ یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخنِ خود را آبی میدهم - و برای خود کاری میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافتِ سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني شبِ سه شنبه چهارم[(۳)] ماهِ ذیقعدهٔ (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطنِ مقدّسِ حضرتِ قدسي‌قباب پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمانِ اعیان و اشرافِ خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبتِ خویشي دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبتِ والای والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ شاهنشاهي بحضرتِ شیخ‌جام میرسد نسبتِ عالی آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسشِ فرزندانِ سلطان حسین میرزا در هرات نزولِ اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را درحبالهٔ عقد[(۴)] درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخِ ولادتِ آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاهِ فیروز قدر - و پادشاهِ صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخِ این زمانِ سعادت‌قران میشود که افاضلِ عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته • شعر •

سالِ مولودِ همایونش هست • زادک اللّه تعالی قدرا
برده‌ام یک الف از تاریخش • تا کشم میل در چشمِ بد را

جلوسِ آنحضرت بر سریرِ فرماندهي نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخِ جلوسِ اشرف شده - و بعد از چند روز سیرِ دریا فرموده‌اند - و سفاینِ[(۵)] طرب در بحرِ شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشي

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب •

دیگر میر درویش محمد ساربان - مرید و منظورِ ناصرالدین خواجهٔ احرار - در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاهِ مقدس اعتبارِ تمام یافته بود ●

دیگر خواند میر مورخ - و او فاضل[۲] و خوش صحبت[۳] بود - و تصانیفِ مشهور چون تاریخِ حبیب السیر و خلاصة الخیار و دستورالوزرا و غیره دارد ●

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهلِ نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مُهردار و معتمدِ خاص و اهلِ نشست بود -

دیگر سلطان محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاقِ پسندیده داشت ●

چون مقصود ازین شگرفنامهٔ احوالِ سلسلهٔ علیهٔ حضرتِ شاهنشاهیست از احوالِ دیگران بازمانده شروع در قدسی[۴] اطوارِ حضرتِ جهانبانی جنت‌آشیانی میکند - و باختتامِ سرگذشتِ[۵] این بزرگان خود را آمادهٔ احوال‌نویسیِ بزرگِ دین و دنیا - و خدیوِ صورت و معنی‌میسازد ●

حضرتِ[۶] جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازي

مظهرِ کراماتِ عالی - مصدرِ الهاماتِ متعالی - رافعِ سریرِ خلافتِ عظمی - ناصبِ لوای[۷] ریاستِ کبری - ملک‌بخشِ ممالک‌ستان - مسندنشینِ سعادت‌نشان - موسّسِ قوانینِ نصفت و عدالت - مرتّبِ براهینِ عظمت و جلالت - منبعِ عیونِ رافت و احسان - موردِ انهارِ علم و عرفان - ابرِ مدرارِ مفوت و صفا - بحرِ مواجِ فتوت و وفا - حق‌گزینِ حقیقت‌شناس - کثرت‌آئینِ وحدت‌اساس هم پادشاهِ درویش‌نصاب - و هم درویشِ پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظامِ دین و دنیا - نخلبندِ بهارِ صورت و معنی - کرسیِ کُرهٔ اسرارِ ابدی و ازلي - عُضادهٔ اصطرلابِ حکمتِ علمی و عملي - در صُعابِ[۸] ریاضت و منازلِ[۹] افاضت افلاطونِ یونانی - در فنونِ حکمت و ممالکِ همّت اسکندرِ ثانی - گوهرِ هفت دریا و فروغِ چهارگوهر - مطلعِ انوارِ اعظم و مشرقِ سعدِ اکبر - همای آسمان‌بالِ اوج بلندپروازی - نصیرالدین[۱۰] محمد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه ●

سبحان‌الله گویا بر نفسِ قدسی و نورِ قدوسي نقابِ بشری و جلبابِ عنصری انداخته‌بودند - میدانِ عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست - و جولانِ اشارت از شهرستانِ مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که بےاختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشته در دامنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضل خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسي (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب ه] مناهل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین ●

* مطلع اول * هلاک میشناسم فرصت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

* مطلع دوم * تا بر لب سپهش دل بستم * از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایل شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصل که شرح فن[۲] توانند بود -

و ازانحضرت چهار فرزند سلطنت‌پیوند و سه دختر بلنداختر ماندند - اول حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - صبیات قدسیات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند *

و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال (که در بساط عزت حضرت فردوس‌مکانی کامیاب سعادت بودند) یکی میر ابوالبقا است که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین[۳] صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدین خوافی - بدو[۴] واسطه علوم متعارفه[۵] ورزیده بود - و حدت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت - و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد[۶] فارغی خال شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرے میگفت *

دیگر سلطان‌محمد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبان میرعلی[۷]شیر - و در ملازمت معزز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یوسفی[۸] طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود *

دیگر مرخوداعی کهنه‌شاعر بےتعین بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدین علی خلیفه - در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصاً طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوحید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

ز بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که برلب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمائی این مصراع را تاریخ یافته * مصراع * همایون بود وارث ملک وی *

محالست که کمالات داتی و صفاتی آن ذات قدسی‌آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول تخت بلند باشد - دوم همت[۳] ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ‌احرار را (که دردانه ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و تکرهای صحیح برای تجربت‌پذیران[۵] و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات ازگلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحت سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست * رباعی *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انوراست *

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ح] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [ه ز] بیرام خان *

بیطاقتي او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوتِ مناجات درآمده شغلِ خاص (که این طبقهٔ قدسیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني گشتند - چون دعوتِ ایشان بعزِ اجابت پیوسته‌بود اثرِ گراني در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - في‌الفور حرارتِ غریبه عارضِ بدنِ آنحضرت شد - و در عنصرِ حضرتِ جهانباني خفّتي طاري گشت - چنانچه در اندك فرصتي صحّتِ کامل روی‌نمود - و ذاتِ معلّی‌صفاتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني زمان زمان گرانتر میشد تا بجدّیه رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و[۲] اماراتِ رحلت و انتقال از وجناتِ حال هویدا گشت - تا آنکه با دلِ بیدار و باطنِ حقیقت‌بین ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت[۳] را احضار فرموده دستِ بیعتِ خلافت را بر دستِ همایوني نهاده بجانشیني و ولیعهدیِ خود نصب فرمودند - و بر تختِ خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریرِ خلافت‌مصیر صاحبِ فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلي بیگ و تردی‌بیگ و هند و بیگ و جمعی کثیر در ملازمتِ حضرت بودند - نصایحِ بلند و وصایایِ گرامی (که سرمایهٔ دولتِ ابدی و پیرایهٔ سعادتِ جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیلِ رضای الٰهی و رعایتِ رعایا و نگهبانیِ خلایق و عذرپذیرفتنِ مقصّران و گذرانیدنِ جرایمِ گنهکاران و رعایتِ حزمِ کارآگهان[۵] و از پا انداختنِ سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند - و بر زبانِ اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصدِ برادران نکنید هرچند سزاوارِ آن گردند - و الحق پاسِ[۶] انفــاسِ وصیّتِ آنحضرت بود که حضرتِ جهانبـــانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانحِ احوال روشن خواهدشد - و در هنگامِ اشتدادِ مرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالمِ بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرتِ جهانبانی بخاطرِ او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمستی و نامعامله‌فهمی بخود خیالِ باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویانِ دوربین میرخلیفه براهِ راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع‌کرد[۷] که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکزِ خود قرارگرفت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ح] پاسِ وصیتِ آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ٭

سپردیم . دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش معروض و مصون بوده محلّ امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت(۲) - و چون میرزا سلیمان بیدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالي بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانباني را بعد از چندگاه (که در ملازمت بودند) به سنبل(۳) (که بجایگیر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاج اعتدال‌امتزاج ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلي آرند - و ازانجا(۴) بکشتي روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبّاي دانا (که در پای تخت حاضرند) بامقصواب افکار در علاج همّت گمارند - در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامي ارزاني داشتند - هرچند(۵) تدبیر(۶) در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج(۷) از انحراف بصحّت زایله رجوع نکرد *

و چون مرض مزمن گشته روزے دران طرف آب جون نشسته باتّفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبّاي صوري از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدّق نموده صحّت از درگاه الٰهی مسئلت نمایند - حضرت گیتي‌ستاني فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریفتر از من(۸) همایون چیزے ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایزد جهان‌آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقرّبان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الٰهی صحّت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدّق نمایند - پس همان الماس بهبها (که از مواهب غیبي در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرمودهاند) تصدّق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع(۹) دارد - و عوض(۱۰) همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلي بکشتی روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [ه] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب د ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] ازسرمن (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون تواند شد *

اما آلروز از قدوم مسرت‌بخشِ حضرتِ جهانبانی جشنِ عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرستِ روزنامۀ دولت و تاریخِ علوانِ مسرت توان ساخت ٭

و میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی نوشته که در سالِ (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرتِ جهانبانی بموجب طلبِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجه هندوستان شدند - و مقیرعلی (۲) را در بدخشان گذاشتند - و دران ایام قرۃ‌العینِ سلطنت میرزا انور برحمتِ ایزدی (۳) پیوسته‌بود ٭ و آنحضرت را ازین واقعه اندوهِ عظیم رو‌داده - مقدمِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی را تسلی‌بخشِ خاطرِ اشرف ساختند - و حضرتِ جهانبانی مدتے در ملازمتِ آنحضرت بهره‌مندِ دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبانِ مقدسِ ایشان میرفت که همایون مصاحبِ بےبدلیست - و الحق انسانِ کامل عبارت از وجودِ اقدسِ آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند - سلطان سعید خان (که از خوانینِ کاشغر است و نسبتِ خویشی دارد - و با اینهمه بملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلبِ سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیالِ خامِ خود رشیدخان را در (۴) یارکند گذاشته متوجهِ بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا (۵) هندال ببدخشان رسیده قلعۀ ظفر را عشرتگاهِ خود ساخته‌بود - سعیدخان سه ماه محاصرۀ قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقفِ عرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند - آنحضرت بجهتِ انتظامِ مهامِ بدخشان خواجه‌خلیفه را حکمِ رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرتِ جهانبانی (که با بختِ جوان و دولتِ بیدار در حریمِ حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتنِ خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومیِ سعادتِ حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیارِ خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثالِ حکمِ اقدس (۶) را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصتِ بدخشـــان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجودِ چندین حقوق صدورِ این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبتِ فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الا ما از ذمتِ خود ساقط کرده میراث را بوارث

(۲) نسخۀ [ب ج] فقیر علی (۳) نسخۀ [د] حق (۴) نسخۀ [ج] در پای کتله - و نسخۀ [ج] در یارکهنه (۵) نسخۀ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخۀ [ز] حضرت ٭

متوجه شرقیه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت‌شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند . دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت . و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می‌آمده‌باشد . و در نزدیکی کره خبر ویران‌شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید . و تا حدود غازیپور شتافته به بهرچپور و بیه نزول اجلال فرمودند . و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمّد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شیر بهن و بایزید بجانب سروار نهضت اتّفاق افتاد . مخالفان با افواج (۲) قاهره جنگ کرده شکست یافتند . و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجّه دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانے عرصهٔ آن مصر اقبال را از فرّ قدوم والا غیرت نزهت‌سرای مقدّس گردانیدند ●

و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت‌مظاهر بودند. ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی) گریبانگیر شده بی‌اختیار عنان تمالک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس (۳) (که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت) سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور (۴) استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجّه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم امّا رتبهٔ عیان را حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همّت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فرّ پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده‌گاه سعادت‌مندان (۵) روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند ●

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزده بر منوال نجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرّر است که هرروز شهریاران (۶) عید است

---

(۲) نسخهٔ [ج] با افواج (۳) نسخهٔ [ج] اویس (۴) نسخهٔ [۵] شرف (۵) نسخهٔ [۱] سعادت نموزان (۶) نسخهٔ [۱ ج] شهریار فزا ●

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرّم دارالخلافه بفرِ مقدمِ گرامی موردِ سعادات شد -
دوشنبه دهم ربیع‌الاوّل قاصدانِ حضرتِ جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمّنِ انواع
خوشدلی و خرّمی آوردند - مرقوم بود که از صبیّهٔ قدسیّهٔ یادگار طغائی در خانهٔ حضرتِ جهانبانی
فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزدِ عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد
خوش نیامد - و نیز چون بے استرضای خاطرِ مقدّس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه
چنین پدر و چنین پادشاه مثمرِ سعاداتِ صوری و معنویست - و نارضامندی باعث صدگونه
ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهٰذا اگر در عالمِ اسباب شتافتنِ آن نوبارهٔ سلطنت را ازین جهانِ
گذران از همین نارضامندی دانند در پیشِ مزاج‌دانانِ روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون
دارالخلافه مستقرِّ راياتِ عالیات شد باساطینِ دولت و سلاطینِ عزّت از امرای ترک و هند بآئینِ
شگرف جشنی بزرگ ساخته درتصفیهٔ ملکِ شرق و اطفای نایرهٔ تمرّدِ ارباب[۲] عصیان کنکاش
فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجّهِ راياتِ عالیات میرزا عسکری
با لشکرے گران متوجّهِ شرق شود - و امرای آن طرفِ آبِ گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین
خدمت جهدِ عظیم بتقدیم رسانند - بموجبِ این قرارداد دوشنبه هفتمِ ربیع‌الآخر میرزا عسکری
رخصت یافته متوجّه شد - و خود بسیر و شکار بسمتِ دهولپور توجّه فرمودند - در سیومِ جمادی‌الاولی
خبر آمد که محمود پسرِ اسکندر بهار را گرفته سرِشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافهٔ
آگره نزولِ اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورشِ ممالکِ شرقیّه فرمایند ۰

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرتِ جهانبانی لشکرِ آن اطراف را جمع نموده
و سلطان ویس[۳] را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سرِ سمرقند عزیمتِ رفتن دارند -
و حرفِ صلح هم درمیانست - در ساعت منشورِ عنایت شرفِ صدور یافت که اگر کار از مصالحه[۴]
نگذشته‌باشد تا صاف‌شدنِ مهمّ هندوستان صلح‌گونه نمایند - و در فرمانِ عطوفت‌نشانِ[۵] طلبِ
هندال‌میرزا و خالصه‌ساختنِ کابل مذکور بود - و نوشته‌بودندکه انشاءاللّٰه‌تعالی سبحانه چون کارِ هندوستان
(که قریب‌الاختتام است) بانجام رسد مخلصانِ هواخواه کاردانِ[۶] فراخ‌حوصله را گذاشته خود متوجّهِ
ولایتِ موروثی خواهیم شد - باید که استعدادِ این یورش را جمیعِ بندهای آنحدود نموده منتظرِ
موکبِ عالی باشند - پنجشنبه هفدهمِ ماهِ مذکور خود بدولت و اقبال از آبِ جون عبور فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت
(۵) نسخهٔ [ز] نشان (۶) نسخهٔ [ه] و کار دانان ۰

کماشتند - و آن کوهستانِ دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزولِ اقبال فرمودند - و در بیست و هشتم صفر مخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادتِ تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازمِ مَنوّت بجای آوردند ●

و چون خبرِ متواتر میرسید (که میدنی رای حاکمِ چندیری جمعیّت میکند - و رانا نیز استمدادِ پیکار می‌نماید - و برای ادبارِ خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌افزای متوجّهِ چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوانِ جان‌نثارِ کارگزار را همراه چین‌تیمور[۲] سلطان از حدودِ کالپی بر سرِ چندیری فرستادند - و صباحِ چهارشنبه هفتمِ جمادی‌الاولی فتحِ چندیری بر وجهِ دلخواه نقش‌بست - و فتحِ دارالحرب تاریخِ این تائیدِ الٰهی است - و بعد از حصولِ این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدّین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهمِ جمادی‌الاولی مراجعت اتّفاق افتاد ●

از بعضی ناقلانِ ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجّهِ رایات بصوبِ چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرج[۳] رسید آفاق نام ملازمِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا مستحکم‌ساخت - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورتِ مهیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشتِ آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاهِ اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکرِ فیروزی‌منه از آبِ برهان‌پور میگذشت بمسامعِ علیّه رسید که معروف و بِبن و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمانِ درگاه قنّوج را گذاشته براهبری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمّد نیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنانِ عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادرانِ کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرّدِ دیدنِ سپاهی زبان‌گیران پسر معروف از قنّوج گریخت - و بِبن و بایزید و معروف خبرِ نهضتِ موکبِ شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابرِ قنّوج بطرفِ شرقیِ گنگ بخیالِ گذربندی نشستند - رایاتِ عالیه کوچ بر کوچ رسیده - و روز جمعه سیومِ محرّم سالِ (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهتِ مصلحتِ ملتان پیش از یورشِ چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و روزِ جمعه که عاشورا[۴] بود گوالیار مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد - و صبحِ آن تماشای عماراتِ[۵] راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجّهِ دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ج] بایرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه] عاشورهٔ (۵) نسخهٔ [ج د] عمارت ●

و عبدالملوک[۲] قورچی را با جمعی کثیر بر سر الواس‌خان فرستادند که در موانِ دو آب سر فتنه برافراشته نصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک‌علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکرِ منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاهِ معلّی آوردند - و بیاما رسیده - و چون تسخیر میوات مصمّمِ ضمیرِ جهان‌آرای بود بآن صوب شرفِ نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحیِ الور که حاکم‌نشینِ میوات است نزولِ اجلال شد - و خزاینِ الور در انعامِ حضرتِ جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخلِ ممالکِ محروسه شد بعزیمتِ انتظامِ ممالکِ شرقی رجوع بسمتِ مستقرِّ خلافت روی نمود ●

رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستاني بمستقر خلافت

چون انتظامِ ممالکِ کابل و بدخشان و استحکامِ آن ولایت بر دستِ سلطنتِ علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سالِ (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموتِ طبیعی رختِ ارتحال ازین عالم بربست) حضرتِ گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرتِ جهانبانی مکرمت فرموده‌بودند و اکثر ملازمان دران[۳] خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرتِ جهانباني - طرازِ[۴] کشورستانی - گوهرِ تیغِ اقبال - فروغِ ناصیهٔ اجلال - عنوانِ مفاخر و معالی - طغرایِ مثالِ بیمثالی - قرّةُ[۵] عیون‌السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در سه کروهیِ الور نهمِ رجبِ این سالِ همایون‌فال رخصتِ آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّهِ والا بر استیصالِ بِبن افغان (که در زمانِ آشوبِ رانا لکهنو را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرایِ هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کررانی و تاتارخان[۶] و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت[۷]برگشته باستماعِ نهضتِ مواکبِ عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقدِ جان در کفِ گریخت - و آنحضرت در اواخرِ این سال سیرِ فتحپور و باری فرموده بفرِ قدومِ عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیرِ کول کوچ فرموده ازانجا بشکارِ[۸] سنبل[۹] توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ع] عبد الملك (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طرازِ کسوتِ کشورستاني (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیونِ سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] نیزه‌بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ح] سنبهل ●

انصاف توکّل و تردد بشگفتی آمد - لشکرِ مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسارِ همّت غبارآلودِ ادبار ساخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رُفتند - و سراسیمه چون ریگِ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ در گردِ فنا رفت - و راول‌اُدیسنگ و مانک‌چند چوهان و رای چندربهان و دلپت رای و کنکو و کرم‌سنگه و ترنکرسی و بسیارے از سردارانِ کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیرِ دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضے دیگر را بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند ●

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شده برین نصرتِ عظمیٰ و عطیّهٔ علیا سجداتِ شکرگزاریِ حضرتِ باری عزّ اسمهٗ (که گشاد و بستِ صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیرِ اوست) بجای آورده بنفسِ نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّتِ ارجمند از کارِ اعدا جمع ساخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتےچند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول دستگیر شود ازان مردم (که در پیِ گریختها نامزد شده بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامیدِ کس نگذاشته ما را خود بایستے رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ گرامی‌قدر بود تاریخِ این فتحِ عالی‌را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میر گیسو از کابل‌نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دیپالپور شده‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاوّل دو کس تاریخ یافته‌بودند ●

چون فتحے چنین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ سانکا نمودن و بولایتِ او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جنگ‌جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [خ] کنکر (۵) در [بعضے نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکنافِ ممالک فرستادهٔ بودند) منقول است - اما چونکه دریکے از نسخهای مختلفهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدونِ نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیهٔ طبع محلّیٰ نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانکا ●

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند) لوای گیرائی(۲) کامِ خود از انتقامِ دشمن بلند کردند - و چشمۀ امیدِ مخالفان را بخارِ ناکامی انباشتند • شعر •

گره بر گره دستِ پیکارزنان • زره بر زره پشتِ روئین‌تنان
ز هر سو سنانهای خاراگذار • فروبسته راهِ سلامت بخسار
درخشندۀ شمشیرهای بنفش • ز دیده بصر میربود از درخش
غبارِ زمینِ کلّه برماه بست • نفس را درونِ گلو راه بست

چون زمانِ کار ، کارزار از بسیاری سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمانِ خاصِ پادشاهی(که در پسِ ارابه مانندِ شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپِ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارۀ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشاپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علی‌قلی با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده‌بود - و در انداختنِ سنگ و ضرب‌زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارنِ این حالت فرمانِ(۳) تضاعفاف وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همتِ بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانبِ عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموّجِ دریا جنبش نمودند - و یکبارگی(۴) دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرۀ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرۀ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرۀ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرۀ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوے از مواقفِ صدماتِ دلاوری بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همۀ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزاتِ عالیدرجات بهمتِ والا پای‌ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نبرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلِّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بےاختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائی(۵) نیم‌جانے بسلامت بردن مفت خود دانستند - نسایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ دولت‌آثار(۶) وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرائی (۳) نسخۀ [ا و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخۀ [۱] بیکبار
(۵) نسخۀ [ج] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت شعار •

معلوم شد که هیچکس بی‌حکم از محل خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدان محاربه ننهد - از(۲) روز یکپاس گذشته بود که آتش(۳) جنگ اشتعال یافت(۴) ● شعر ●

سپاه از دو سو جنبش انگیختند ● شب(۵) و روز در هم در آمیختند

دهاده برآمد ز هر دو طرف ● در دریای کین بر لب آورده کف

سم بادپایان نولان نعل ● بخون دلیران زمین کرده لعل

جهاندار در موکب خاص خویش ● خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم و باباقشقه(۶) حمله آورد - چین(۷) تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبردی نموده مخالفان را برداشته قریب بعقب غول ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب‌زن آنچنان صفوف مخالف را درهم‌شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده برباد فنا داد - و چون زمان‌زمان افواج اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرت گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمک سپاه منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد(۸) یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندوبیگ قوجین مامور گشت - و دفعه محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس(۹) ایشان درست ایشک آقا و محمد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جرانغار لشکر فیروزی اثر آورد - و هر نوبت غازیان اخلاص‌نهاد بعضی را به تیرباران بلا زمین‌دوز میکردند - و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند - و ملا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند - و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ج] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم‌آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان ●

و خواجه دوست‌خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند - و بر دست چپ (۲) علاءُالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرافگن ولد قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین دست‌مکین حضرت جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی وهندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردوشاه و ولی‌خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور وجمعی دیگر از بهادران تهورآئین تعیّن شدند - و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌اسد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کررانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا وعادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یاریگی وجان بیگ اتکه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد سلطان علاءُالدّین و علی‌خان شیخ‌زاده فرملی و نظام‌خان بیانه (۳) و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلادت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تولقمه تردی‌یکه (۴) و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی (۵) از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان (که در پیش سپاه دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام (۶) این صف نظام‌الدّین‌علی‌خلیفه مقرر شد - و سلطان‌محمّد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرّر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربّانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید *

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نسخهٔ [ح] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تردیکه (۵) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - ونسخهٔ [ح] جماعهٔ‌کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام *

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود - بنابرین اندیشهٔ مناسب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتحپور شدند - و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کول فتحپور (که غدیریست پهناور وآبگیریست دریا صفت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ داگها مخیم سرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کمان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور[۲] یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند - دربن ایام هر روز میان قراولان چپقلشها[۳] میشد - و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از مرکار بیانه حوالی کوهی (که در دوکروهی مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود) رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد *

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلك بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یك لك ولایت را صد سوار و کروریرا دههزار سوار اعتبار میکنند) ولایت رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیاری از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند - چنانچه صلهدی[۴] حاکم رای سین و سارنگپور وغیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی سنگه باکری دوازدههزار سوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازدههزار سوار - و بهارمل ایدری چهار هزار سوار - و نربت[۵] هاڈا هفت هزار سوار - و ستردی کهچی[۶] شش هزار سوار حاکم جرهل - و برم دیو[۷] حاکم میرتهه چهارهزار سوار - و نرسنگهه دیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف دههزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیت گروه مخالف بدو لك و یکهزار سوار رسیده[۸] بود *

چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند - موکب خاص پادشاهی در غول متمکن شد - و دست[۹] راست آن چین[۱۰] تیمور سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاح الدین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کهچی (۷) نسخهٔ [ج] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ع ج] دست راست غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور *

درآورده در رکابِ نصرت‌اعتصامِ خود بدرگاهِ گیتی‌پناه آوردند - و در ساعتِ مسعودِ روزِ یکشنبه سیومِ شهرِ ربیع‌الثانی در چهارباغِ دارالخلافتِ آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی نزهت‌یافتهٔ بهارِ دولت و اقبال بود) بسعادتِ ملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و درهمین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّیِ اکرام معزز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورشِ رانا سانکا و پای جرأت نهادنِ او به پیکار خبر میرسید •

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن •

دولتمندے که خردِ والا را (که ایزدِ جهان‌آرا تاجِ سلطنتِ معنوی برفرقِ عزّتِ او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثالِ اوامرِ آن خدیوِ خدائی اهتمام نماید هرآینه نقدِ آرزوی او درکنار نهند و کارِ او از اندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ روزگار برتر ساخته کامیابِ دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امرِ بدیع حالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسبابِ مستی بسیار فراهم آمد فروغِ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجنابِ کبریایی احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظامِ مهامِ ملک‌گیری و ملکداری سرموئی از شاهراهِ عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعتِ خود مغرور شده سودای نخوت در دماغِ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدمِ دلیری و داوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایتِ خاصِ ایزد را حصار ساخته از هجومِ عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّهِ دفعِ آن غنودهٔ[2] بخت پریشان‌روزگار شدند - و روزِ دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزمِ استیصالِ این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحیِ شهر سرادقاتِ عظمت ملصوب ساختند - و اخبارِ متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرےگران حوالیِ بیانه را تاخته‌است - و جمعی (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تابِ مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنگر[3] خانِ جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روزِ پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیانِ آگره و سکری‌ست[4] نزولِ اجلال اتّفاق افتاد - در خاطرِ خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سپاهِ اقبال را وفا کند) در غیرِ قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکرِ این فتح حضرتِ گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشینِ منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمنِ دولتِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهی باسمِ فتحپور که فتح بخشِ دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری ست •

سید مهدي خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاهِ گیتي پناه روانه ساختند - و از بنارکِ سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعتِ اعتبار در بر گرفت - و مواجبِ پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده‌لوحی آرزوی آن داشت که بخطابِ پدر سرفراز شود اما بخطابِ خان‌جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند - و محمودخان پسرش بدوامِ ملازمت سرفرازي یافت - و حضرتِ گیتي ستاني در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معني کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبرِ بهجت‌اثر رسید که از مهدِ عظمی و مهدِ علیا ماهم بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ جهانباني فرزندے گرامی شرفِ ولادت یافته - حضرتِ گیتی‌ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و سیومِ شوال سنه نهصد و سي و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظرِ عطوفت پیوندِ پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد •

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانباني بحضرت گیتی ستانی •

روزِ چهارشنبه بیست و چهارمِ صفر فرمانِ طلب بنامِ حضرتِ جهانباني صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافتِ سعادتِ حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدمِ جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولدِ مهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکمِ بیانه بوسیلهٔ خدمتِ منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین‌بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را باولیای دولتِ قاهره سپرده - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرفِ آستان‌بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمانِ عتبهٔ جلالت سپرده اختیارِ ملازمت نمود - و هرکدام فراخورِ اخلاص و عقیدت مشمولِ الطافِ پادشاهی شده از صوادمِ حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع‌الاولِ سالِ مذکور مادرِ سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصدے کرده‌بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بجزا رسیدند - چون فرمانِ عنایت بحضرتِ جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومتِ جونپور مقرر فرموده قاضي جیا را که از تربیت‌یافتگانِ حضرتِ گیتي‌ستانی بود بمعاضدتِ این دو امیر گذاشته متوجهِ استلامِ اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را بارده تعین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارکِ مهمِ او بصلح یا بجنگ از ضروریاتِ تدبیرِ ملک بود عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامده یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردانی فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضای اقبال روزافزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهواپور و آنحدود تعین شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار[۲] بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میرآخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دار الخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیرخان که در جاجمو لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی[۳] (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را برفاقت

---

(۲) نسخهٔ [م] چندپور (۳) نسخهٔ [م] شروانی ٭

نامی را وسیله شده بمتبهٔ علیه آورد - و هرکدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد نایز گشتند - بفیروز خان از جونپور یک کرور تنکه و چیزسه جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازیپور نود لک تنکه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - واسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون بدین آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملا اپاقی[۲] و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعی که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند بدین بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید ●

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رویه برذمّهٔ اخلاص خود ●

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط درستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه‌دل و دلاوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش هرتی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غربه‌رویه بجانب رانا سانکا و استیصال او که بحس قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار[۳] را بقبض خود در آورده کله‌گوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست‌آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

۱ - ا نسخهٔ ج ۲ ... ۱ - م ا نسخهٔ ج - ۲ ملا - نسخهٔ ج - ۲ آباد. ۱ - م ا نسخهٔ ج ۲ کندهار ●

خصوصًا درین یورش هندوستان سخنانِ مردانهٔ عالي همّتانه میگفت) راي او برگشت - و طرزِ او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترکِ این مملکت مبالغه داشت ملتمس آنحضرت اعیانِ دولت و ارکانِ مملکت را طلبداشته انواع نصایحِ خردپسند (که طغرای منشورِ سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمّنِ چندین محظورات[۲] بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبانِ اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آوردهٔ باشیم باندک تعبي و تلفي که رو دهد از دست دهیم نه رسمِ جهانگیرانِ عالم و نه آئینِ سایرِ هوش پذیرانِ دولتمند است - شادي و غم و فراخي و تنگي باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدارِ آن روي خواهد نمود - باید که اعتصام بحبلِ متینِ توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنانِ شورانگیز راهمهافزا نگویند - و هرکه میلِ رفتنِ ولایت داشته باشد و خواهد که جوهرِ بیحقیقتیِ خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّتِ والا که مؤیّد بتائیدِ ایزدیست کرده بودنِ هند را در خاطرِ مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکانِ دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرتِ پادشاه فرمودند - سخنِ پادشاه پادشاهِ سخنانست - و از مغزِ دل و صمیمِ جان سر رضا بر زمینِ حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتنِ ولایت از دیگران گرمتر بود رخصتِ آنحدود فرمودند - و ارمغاني و سوغات (که بجهتِ شاهزادهای کامگار و دیگر خاصانِ درگاه جدا کرده بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیرِ او مقرر شد - و در هندوستان هم پرگنهٔ کُهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصتِ کابل یافت - و در روزِ پنجشنبه بیستمِ ذی حجّه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایفِ بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورتِ خردِ خرده‌دان نماید هراینه بخوبترین وجهي بمراتبِ علیّه رسیده کامیابِ دولت شود - و مرآتِ این معنی احوالِ گرامیِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذبِ خواطرِ سپاهي و افزونيِ مخالف ترسّل بهمّتِ کشورگشا جسته و توکّل بعنایتِ خداوندی کرده رويِ توجّه بر گشایشِ کار و حصولِ مراد گماشته شهرِ آگره را که مرکزِ ولایتِ هندوستان است مستقرِ سریرِ خلافت فرمودند - و به نیرويِ تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظامِ اشتات[۳] این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرفِ خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولتِ ملازمت دریافت - و تا سه هزار کسِ

---

(۲) نسخهٔ [؛] صنوعات (۳) نسخهٔ [-] اسعاف . نسخهٔ [-] در لفظ نیست .

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگزیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آرد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - آزانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نقم چندان وبخشایش چندین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف وجوانب را مخالفان داشتند - وقلعهای نواحی اکثرمتمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری[۲] را حسین خان لوحانی[۳] - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - وقنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسر کردگی نصیرخان لوحانی[۴] و معروف فرملی[۵] که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار[۶] خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ٭ و دربن سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعے کثیراز توهم ناخردمندانه[۷] قرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوارشد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و بکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان‌غیرملایم درحضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] وراهیری (۳) نسخهٔ [ج] بوحانی [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج] نوحانی ٭
(۵) نسخهٔ [ح] قرملی (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند ٭

بایهای مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورغال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او بروانب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی‌ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده بازبایشان عطا فرمودند ●

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتادلک تنگهٔ سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بےآنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکه‌جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچ‌کس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بےبهره نماند و جهت درجات ریاض کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّرات حرم عصمت و دراری آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبان دودمان معلّی و منتظران عواطف پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد قدسیّه و مزارات متبرکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل و صُدُدره [(۲)] و ورسك و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند ●

● شعر ●

ز افشاندن دست گوهر نثار ● نشاطی نوانگیخت در روزگار

خوشست ارمغانی که آید ز دور ● که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صدد و ورشك

حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوعِ انوارِ فتح آئینهٔ پیشانی را بخاکِ سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعامِ عام صلا دادند - و اولیای دولتِ قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستورِ شایسته روان ساختند - و کارست (که برهمین عالیهٔ سلاطینِ کشورگشای که به نیروی طالعِ بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند منزوفی تواند کرد) فتحِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکتِ وجودِ سعادت پیوندِ حضرتِ شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلکِ بیان خواهد شد که با سه هزارکس از مثلِ سلطان سکندر سور که از هشتاد هزارکس زیاده داشت استخلاصِ هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبالِ جهان آرای حضرتِ ظلِّ الٰهی است که بتائیدِ ایزدی هندوستانرا با اندک مردمی از دستِ چندین سرانِ گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبانِ روزگار در چگونگیِ بیانِ آن لالست - چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ● ● شعر ●

گرم بخت امید یاری دهد ● فلک فرصت و وقت یاری دهد
بگرمیِ هنگامهٔ راستان ● طرازم همه داستان داستان
درین جدولِ دیر پایندگان ● کشم نقشی از بهرِ آیندگان

در همانروزِ فتح بموجبِ فرمانِ پادشاهی حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوبِ دارالملکِ آگره (که پای تختِ سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظتِ خزاین نمایند - و اهلِ شهر را (که از ودایعِ ایزدی اند) باشاعتِ انوارِ معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرتِ دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی‌را بنویدِ عاطفتِ پادشاهی استمالت نمایند - و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوبِ بریدانِ اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روزِ چهار شنبه دوازدهم شهرِ مذکور در دارالملکِ دهلی نزولِ اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چترِ اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخشِ آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگِ ممالکِ هندوستان از مراحم و عواطفِ پادشاهی نظرِ اختصاص یافتند - و از شمولِ عطوفتِ والا والده و اولاد و اتباعِ سلطان ابراهیم را مشمولِ عنایت ساخته اموال و خزاینِ خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولی خازن ●

هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - درالوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آن حضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسخ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گروه بوده - و مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته است - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم‌همت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراوری لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیات والای ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتد(۲) عاید نمیشد که مددخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کارشگرف را پیش برده اند *

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آرے ذات مقدس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - و بالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ج] معتدبه *

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 283 & 284.

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ.

EDITED BY

ÁGHÁ AHMAD 'ALÍ,

PERSIAN TEACHER OF THE CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

FASCICULI I & II.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1873.

محمدي كوكلتاش و امير شاه منصور برلاس و امير يونس علي و امير درويش محمد ساربان و امير عبد الله كتابدار قرار يافتند - و بر دست چپ غول كه توركان سول غول گويند امير خليفه و خواجه مير ميران صدر و امير احمدي پروانچي و امير تردي بيگ برادر قوچ بيگ و محب علي خليفه و ميرزا بيگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبير و بفرشكوه حضرت جهانباني جنت آشياني شايستگي پذيرفت - و امير خواجه كلان بيگ و سلطان محمد دولدي و امير هندو بيگ و ولي خازن و پيرقلي سيستاني در ركاب دولت ايشان بوده آرايش بخش راي و شمشير گشتند - جرانغار محمد سلطان ميرزا و سيد مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنيد برلاس و خواجه شاه مير حسين و امير قتلق قدم و امير خان بيگ و امير محمد بخشي و ديگر بهادران نامي قرار يافتند - و هراول خسرو كوكلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود - و امير عبد العزيز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولي شرمل (۲) و ملك قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعين گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزي و ابو المحمد نيزه باز و شيخ علي و شيخ جمال و تنگري قلي مغول بتولقمه قرار يافت - چنانچه راه و رسم دلاوران كارزار و بهادران تيغزن بود پاي استقلال در عرصهٔ نبرد محكم ساخته در مقام ثبات ايستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند ● شعر ●

دليران ستادند پا كرده سخت ● ستادن درآموخت زايشان درخت

تا آنكه بعد از حملهاي عظيم و صدمهاي قوي تائيدات آسماني همعنان قلب و جناح موكب عالي شد و توفيقات ازلي باعث فتوحات سترگ گشته شكست بر مخالفان افتاد - و فتح عظيم از جانب اولياي دولت ابدي اعتصام روي نمود - سلطان ابراهيم نادانسته دريك گوشه بقتل رسيد - وجمعي كثير از افغانان علف تيغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند - و اين قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تيغ جهانگشاي بمنزلگاه فنا پيوستند - و قريب بقالب سلطان ابراهيم دريك گوشه پنج شش هزار كس كشته افتاده بودند - آفتاب عالمتاب يك نيزه وار سمت ارتفاع گرفته بود كه شعشعهٔ رايات اقبال شعنه افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نيم روز نسيم صبح نصرت و شمال بهار فيروزي وزيدن گرفت - شرح اين فتح بزرگ كه كارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بيان گنجد - و هردمند قادر سخن بچه آئين از عهدهٔ تقرير برآيد كه از رسمت آباد انديشه بيرونست - در زماني كه سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت - ملوك ممالك سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذير او بودند - و سپاهگران از يك لك بيش بود -

---

(۲) نسخه [ع] بربك [ح] شهربك ●

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و قتلق‌قدم بودند و از غول هم یونس‌علي و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی باجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوست تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقهٔ مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را اسیر کردند - و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در آردوی معلی بیاسارسیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت تورہ تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت بالجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش‌کروهیٔ شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی‌پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اوبچیان پیراستند *

محاربه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا سرانجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون درپیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی‌منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی‌فرمودند - غول‌را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعزّ بساط بوس مشرف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان‌بوسی دریافت - و غرهٔ ربیع‌الاوّل این سال از آب سند نزدیک کچه‌کوت عبور فرموده شان[2] واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و عبر آن بقلم عرض در آمد - و ازبالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع‌الاوّل در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان‌پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع‌الاوّل قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست افتاد وکتابهای غازی‌خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند - چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دوسه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کوای فرود آمده بود حضرت جهانباني نصیرالدین محمد همایون را برسراو رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی[3] و امیرولی خازن[4] و امیرعبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب[5] فرمودند - بدین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد ویک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوي سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می‌آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] ددلدي - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] اعتصام ٭

جاله گذرانیده بنزدیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوهجود نوشته‌اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بجهت دلاسای عبدالرحیم شغاولی(۲) را بهیره فرستادند که کسے دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه‌حسن مهردی بکمک هندوبیگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت‌پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع‌الاول بجهت مصالح ملکی هندوبیگ را بسرانجام بهیره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و درشنبه بیست و پنجم ربیع‌الاخر هندوبیگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد ٭

تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے درگرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود - و سست رائی امرا و ناهمپائی برادران سبب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنونی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیراعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت‌شکاف سواد عالم تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خورداری کابل نیز بار تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضے بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی

---

(۲) نسخه [ح] شقاولی ٭

بشورهء بعضی(۲) چغتائیان گذشتنِ سند در توقف امتداد بجانب کهت توجه فرمودند - بعد از تاختنِ کهت بنگش و نیور(۳) را تاختند - وازانجا بیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهرِ تربیله (که قصبه‌ایست بر کنارِ آب سند از توابعِ ملتان) رایاتِ اقبال نزول فرمود - و کنارِ دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدودِ کی(۴) نزولِ اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقرِ موکبِ دولت گشت - و در ماه ذیحجه ساحتِ کابل بمقدمِ عالی رونق گرفت - بارِ دوم موکبِ معلی در ماهِ جمادی‌الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راهِ خورد کابل متوجهِ فتحِ هندوستان شدند - از نواحیِ مندر اول بغر رشیوه رفته از ناموافقیِ رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورکل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براهِ بادپنج(۵) ظلالِ اتصال بر ساحتِ کابل انداختند - و بر سنگی که بر بالای بادپنج واقع شده تاریخِ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقمِ غیبی هست - و تا این زمان اولادِ عالی‌نژادِ حضرتِ صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه‌شنبه چهارمِ ماه ذیقعدهٔ این سالِ همایون‌فال بر بالای ارکِ کابل ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانبانی جنت‌آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدولِ تفصیل رقم‌پذیر خواهد‌شد - مرتبهٔ سیوم روزِ شنبه غرهٔ محرمِ سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانبِ بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد- امتدادِ آن تا نیم ساعتِ نجومی کشید - و سلطان علاءالدینِ سوادی معارضِ سلطان ویسِ سوادی بسعادتِ ملازمت مشرف شده - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولدِ مولانا محمدصدر که از اعاظمِ ارکانِ دولتِ میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت قریبی بآنحضرت بوده است - شش برادرِ او در نیکوخدمتی جانِ خود را در قدمِ رضا و خشنودیِ آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از فرطِ عقل و فراست منظورِ نظرِ خاصِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت را یورشِ ولایتِ سواد و تسخیرِ یوسف‌زئی پیش‌دیدِ ضمیرِ انور بود طاؤس خان برادرِ خردِ شاه منصور (که کلانترِ خیلِ یوسف‌زئی بود) دخترِ اورا آورده زبانِ عجز و انکسار گشود - و عسرتِ غله نیز دران مسالکِ وحوش روی داده بود - و در اصل یورشِ هندوستان نیز در ضمیرِ جهانگشای تصمیم داشت - عنانِ عزیمت از سواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجامِ سفرِ هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعلِ همت افروخته بظلمت‌زدائیِ سوادِ هندوستان متوجه شدند - صباحِ روزِ پنجشنبه شانزدهمِ محرم با اسب و شتر و بهرتال از آب عبورکرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] باقی ٭ (۳) نسخه [و] دهنیور (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ح] لکن ٭
(۵) در بعضی نسخه باد نیج ٭

خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان ببودن و رفتن مخیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و بحاکم آنجا شاهبیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیرراءی را کشت - و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسال (۹۱۶) نهصد و شانزده عرضه فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابرآن در شوال این سال بنیروی توکل نهضت عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هزدهم در کول ملک بعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخمی رسید - و عنان جذبیت جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتفاق نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند ●

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش‌نهاد همت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده‌اند - و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اول درشعبان (۹۱۰) نهصد و ده ازراه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر[۲] گذشته بعجم نزول اجلال نموده‌اند - در واقعات بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگار آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروش دیگر - و وحوش وطیور آن بطرز دیگر - راه و رسم ایل والوس بوضع دیگر - حیرتے روی‌داد و فی‌الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساط‌بوسی استسعاد یافت - در منزل جم مجلس کنگش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [ج] جمرہ ●

بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنگاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته‌اندیشان ناصاملهفهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزمان میرزا و (۲) مظفرحسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا ونامت کرد - و غلت (۳) و سلطان‌سنجر برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملا بابای بشاعری (۴) و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوابر و احمدیوسف و احمدقاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرد استماع این واقعه پرتال و اسبابرا بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام‌گذشته سحری برسر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکی از صولت هیبت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اول‌مرتبه پیش شاه‌بیگم مادر کلان مبنی خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکن و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گلجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم‌پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خالعزادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخهٔ [ا ج] مظفر حسین بدون واو ه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده ه (۴) نسخهٔ [ج] تساعری [و ج] شاعره

میرزا کشته بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند(۲) - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکبِ عالیِ آنحضرت در بدخشانات شده بود آثارِ بیآزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - دریغولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازلی بسعادت روی گردانید آنحضرت از کمالِ مردمی و فرطِ جوانمردی در مقامِ انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموالِ خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصّع آلات و طلاآلات و دیگر نفایسِ اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیقِ ولایتِ بدخشان فرموده متوجّه کابل شدند - و دران وقت محمّدمقیم پسرِ ذوالنّون ارغون کابل را از عبدالرزّاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزادهٔ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشد(۲)) گرفته بود - طنطنهٔ نهضتِ راياتِ اقبال شنوده متحصّن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیشِ برادرِ خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخرِ ماه ربیع‌الاوّل سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدستِ اولیای دولتِ ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجّه تسخیرِ قندهار شدند - وقلات که از مضافاتِ قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهتِ مصالحِ ملکی فسخِ عزیمتِ قندهار نموده جانبِ جنوبِ آن توجّه نمودند - و قبایلِ افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند •

مبادیِ این سال زلزلهٔ عظیم درحدودِ کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثرِ منازلِ بالای حصار و شهر انفتاد - و خانهای موضعِ بیمغان(۳) تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اصحابِ عمرِ بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیانِ بیمغان و بیکتوت پارچهٔ زمین که عرضِ او یک کته بلاتي انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریبِ شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضے از اطرافِ او برابرِ فیل بلند شده بود - و در آغازِ زلزله از سرِ کوهها گردبادها برخاسته - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانحِ این ایّام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجّه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیعِ فرزندانِ خودرا جمع ساخته متوجّهِ دفعِ او شد - و سیّدافضل پسرِ میرسلطان علی خواب‌بین را باستدعای قدومِ گرامیِ حضرتِ فردوس‌مکانی فرستاد - وآنحضرت در محرّم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرآئینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همداستان جهانگیر پادشاه بوده • (۳) نسخه [ب د] لمغان •

چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکانِ دولت بشرفِ ملازمتِ عالی مشرف شدند - و بنوید انواعِ تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتّفاق نموده بر سرِ عمرشیخ میرزا می‌آیند دریندولا که بحسبِ سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیقِ ایزدی جمیعِ ارکانِ دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتّفاق نموده‌بودند) بر نگاهبانیِ قلعه لوازم جدّ و مراسمِ اهتمام بجای آوردن‌گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتپه[۲] و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهیِ اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده درِ صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائید غیبی همواره مربیِ حالِ این دودمانِ ابدپیوند است در اندک فرصتی بسببِ وفورِ استحکامِ قلعه و یکجهتیِ امرای صاحب‌قدرت و مفوجِ وبا در اردوی میرزا و سقط شدنِ اسپان از نشستن بدنگ آمده از داعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانب‌شمالِ دریای خجند که سلطان‌محمود خان متوجّه شده بود آمده اخسی‌را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادرِ آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخسی تردّداتِ پسندیده کردند عاقبتِ کار خان نیز کاری نساخته از بیماریٔ که عارضِ او شد ازین خیالِ باطل عنان‌تاب شده بولایتِ خود باز گشت - و آنحضرت بقوّتِ همّت بلند و طالع ارجمند مظفّر و منصور شدند - وآن‌گیتی‌ستانرا مدّت یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطینِ چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه‌آثار و مشعلِ عقلِ جهانتاب فتحِ سمرقند فرموده‌اند- یکی در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسرِ سلطان‌محمود میرزا (که از اندجان‌آمده) به‌نیروی اقبال و لمعانِ شمشیر تسخیر فرمودند - فتحِ دوم از شیبک‌خان در سالِ (۹۰۶) نهصد و شش- و سیوم بعد از کشته شدنِ شیبک خان در سالِ (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّتِ الٰهی در اظهارِ گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملکِ غربت بمراتبِ کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیارِ خود و مواطنِ اصلی که مجمعِ ملازمانِ صادق است ابوابِ کلفت بر روی روزگارِ آنحضرت‌گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودنِ آنجالایقِ ناموسِ دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجّه بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمامِ مردم خسروشاه که والیِ آنجا بود بخدمت شتافته اند - وخود نیز لیچاره شده بملازمت پیوسته - وجودِ آنکه این بیدولت مرحلهٔ بے‌اعتدالی بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمانِ سلطان‌محمود

---

(۲) نسخه [ج] اوراتپه •

هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکررا دران گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهلِ حساب عددِ خیراست فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقشِ عددِ خیر نیز در تاریخِ ظهورِ این عنصرِ مقدّس از مکانِ غیب میگردد - و یکی از غرایبِ جوهرِ حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآتِ آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تسویتِ سلوکِ اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتے که چندین اسرارِ غیبی درو ودیعت نهاده اند امثالِ این بدایع در بابِ او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدّین خواجه احرار بزبانِ فیض‌آثارِ خود اسمِ گرامیِ این مسعودطالع بظهیرالدّین محمّد تسمیه فرموده اند[۲] - و چون برزبانِ ترکان این لقبِ گرامی از بزرگیِ قدر و رفعتِ منزلتِ لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامیِ آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشدِ فرزندانِ عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روزِ سه شنبه پنجمِ رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه درخطّهٔ دلگشای اندجان برسریرِ سلطنت و تختِ خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که درمهامِ تسخیرِ ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهے را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفسِ نفیس درمعارک و مخاطربرخود روا داشته‌اند مقدورِ بشرنیست - دروقتے که واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغِ اندجان کامیابِ عیش بوده‌اند - روزِ دوّمِ این واقعه سه‌شنبه پنجمِ رمضان خبرِ جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّهِ قلعهٔ اندجان شدند - در محلِّ رسیدن بدروازه شیرم[۳] طغائی جلوِ آنحضرت را گرفته بجانبِ نمازگاه روان شد که بطرفِ اوزگند و آن دامنِ‌کوه ببرد - بخیالِ آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکتِ تمام می‌آید مبادا امرا غدرے نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکیِ آن مردم ولایت ازدست رود وجودِ اقدسِ آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانبِ طغائیانِ خود الغچه‌خان یا سلطان محمود[۴] خان مقدمِ گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی[۵] را (که از بابریان و قدیمیانِ حضرتِ عمرشیخ میرزا بود) پیشِ آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمے که بخاطرِ اقدس راه یافته بود برآورد - موکبِ عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوسِ والا مشرّف شد - و بمقدّماتِ معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنانِ عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرابت اتفاقاتست ذکررا گنجایش دران نیست * (۳) همچنین در هر نسخه [د] بیرم * (۴) نسخه [۵ ز] محمد * (۵) نسخه [ح] مروزی *

در مرو زیر کرد آن پردہ‌نشین صحفۂ عفت در مرو بودند شاہ اسمعیل احترام نمودہ باعزاز بسیار در قندز پیش حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد - و بعد از دہ سال ملاقاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی واقع شد - حضرتِ گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقتِ آمدنِ ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکانِ ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدتے بجا آوردند -

دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهرِ عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرتِ فردوس‌مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیّه سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوتِ میرزا عمرشیخ متولد شده بودند - و از الوش‌آغا دخترِ خواجه حسین دخترے شده بود در صغرِ سن رحلت نمود •

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاہ غازی

پادشاہِ چاربالشِ هفت‌منظر - شهریارِ سماوی‌مورِ علوی‌افسر - بلندی‌بخشِ همتِ بلند - سعادت‌افزای طالعِ ارجمند - آسمان‌حوصلۂ زمین‌وقار - شیردلِ اقلیم‌شکار - عالی‌فرِ والاشکوہ - بیدارمغزِ دانش‌پژوہ - صفدرِ هژبرصولت - رفیع‌قدرِ قوی‌دولت - دریادلِ گوهرنژاد - پادشاہِ درویش‌نهاد - مسندنشینِ سلطنتِ حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاہِ غازی - گوهرِ عنصرش موردِ آثارِ عظیمه و همم عالیه بود - بےتعیّنی[۳] و آزادگی با تقیدِ علوِّ شان و سطوتِ عظمت از لایحۂ اطوارِ او پرتوِ ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوہ و همتِ سکندری و فریدونی از ناصیۂ احوالِ او میتافت - ولادتِ مقدسِ آنحضرت در ششمِ محرّم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطنِ مقدس و خدرِ[۴] مطهرِ افتخارِ عفایفِ گرامی‌نژاد قتلق‌نگار خانم شرفِ وقوع گرفت - و این گوهرِ عمانِ دولت و درِّ آسمانِ اقبال از افقِ سعادت طلوع نمود - و آن عصمتِ معجرِ عفت‌طیلسان دخترِ دومِ یونس خان و خواهرِ بزرگِ سلطان محمود خان بود - و نسبِ عالیِ آن عصمت‌پیرایه برین نمط است قتلق‌نگار خانم بنتِ یونس خان بن ویس‌خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن ایسیغوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون‌توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا همامی قراکولی در تاریخِ ولادتِ اشرف گفته • • شعر •

چون در ششِ محرّم زاد آن شہِ مکرّم • تاریخِ مولدش هم آمد - ششِ محرّم

---

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا • (۳) نسخه [د و] بے تعلقی • (۴) نسخه [د] صدرہ

و تفصیلش بطریقِ اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهوراست یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرسه (۲) عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سرِ جر است - بحسبِ سرنوشت بتاریخِ روزِ دوشنبه چهارمِ رمضانِ (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالیِ کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاهِ حضور آگاهی یافته از گسستنِ جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصتِ پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسبِ صورت قدم درحضیضِ سفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا بارجِ علوی فرمودند - سِنِّ گرامیِ آنحضرت سی و نه بود - ولادتِ مسعود درسالِ (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند •

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیمِ پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقیِ آن کاشغر - و غربیِ آن سمرقند - و جنوبیِ آن کوهستانِ سرحدِ بدخشان - و شمالیِ آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار (۳) مشهور است امّا الحال اثری از رسوم و اطلالِ آنها هم نمانده - غربیِ او که سمرقند و خجنداست کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذارِ بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآبِ خجند مشهور است از میانِ شرق و شمالِ این آمده بسمتِ غرب میرود - و از جانبِ شمالِ خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرفِ شمال میل کرده جانبِ ترکستان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایانِ ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوبِ دریای سیحون - و دو بطرفِ شمالِ او - از قصباتِ جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجنداست - و از قصباتِ شمال اخسی و کاسان (۴) - آن‌گوهرِ یکتای سلطنت‌را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترینِ پسرانِ گرامی حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان (۵) قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت‌سرشتش از اندجان بود غنچهٔ جی‌امیّد نام - و از همه دختران عفّت‌قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینیِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بپنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی ازبک‌را

---

(۲) نسخه [ا] جسرهیبه [ب] جسر • (۳) نسخه [ا ب] اترار و [ط] اطرار • (۴) نسخه [ا ب د و ج ط] کاشان • (۵) نسخه [ا ب] نوبان [ج ط] بونان •

آشوبے نرسید - آن فرخنده‌بخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعرگفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمتِ او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیاتِ مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبانِ گرامیِ او جاری میشد - همّتِ بلند از لوحهٔ حالِ او میتافت - و جمالِ اقبال از جبههٔ جاه و جلالِ او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیّت‌پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروانِ خطا درطرفِ کوهستانِ شرقیِ اندجان فرود آمده بود - برفِ عظیم بارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلومِ آن والاهمّتِ عدالت منش گشت و از وفورِ جمعیّتِ آن قافله آگاهی یافت باوجودِ احتیاجِ وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و اربابِ دیانت تعین فرموده آن مالِ فراوانرا ضبط کرد - و باصحابِ امانت و صیانت سپرد تا جمیعِ وارثانرا از مواطنِ اصلی گرد آورده هر یک را بحقِّ خود واصل گردانیدند - و حقوقِ جمیعِ اشخاص و افراد بمرکزِ خود قرار یافت - همواره آن پادشاهِ درویش‌منش بصحبتِ درویشانِ خداشناس متوجّه بود - و دریوزهٔ همّت از دلهای خداآگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیداللّٰه که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدرِ عالیمقدار در اندجان که پای تختِ ولایتِ فرغانه است زینت‌بخشِ سریرِ سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیّه و سیرام[۲] در تصرّفِ آن والاشکوه بود - چند نوبت برسمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورتِ چغتای‌خان و الوسِ مغلخان بود و نسبتِ قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می‌آورد ولایتے عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبتِ آخر تاشکند را باو داد - و تا ایّامِ تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایتِ تاشکند و شاهرخیّه در تصرّفِ فرمانروایانِ چغتای بود - و خانیِ الوسِ مغل بمحمود خان پسرِ کلانِ یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادرِ عمر شیخ میرزا والیِ سمرقند و سلطان محمود خانِ مذکور با هم سخن یکی کرده برسرِ میرزا لشکر کشیدند - از جانبِ جنوبِ آبِ خجند سلطان احمد میرزا و از طرفِ شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیّهٔ ناگزیرِ میرزا از مکمنِ تقدیر بوقوع پیوست •

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیرام - و نسخهٔ [ح] بیرام •

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هرچند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب امجان خامه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدانِ جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوّمِ رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیرِ ایزدی سلطان بدستِ مردمِ آذون حسن در آمده اند - و بعد از ده روز بدستِ یادگار محمّد میرزا ابنِ سلطان محمّد میرزا ابنِ بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بے حقیقتِ کم‌سعادت آن پادشاهِ بزرگ‌قدر را به بهانهٔ خونِ گوهرشادبیگم[۲] که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسالیده است - و - مقتلِ سلطان ابوسعید - تاریخِ این واقعه است *

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسرِ چهارمِ سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد[۳] میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادتِ آن والانژاد در سمرقند بتاریخِ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهتِ طوی از درهٔ گز گردانیده بردند - پس از انجامِ جشن ولایتِ اندجان و تختِ اوزجند بایشان داده اند - و امرا و توّاب مقرّر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایتِ مذکور فرستادند - و سببِ آنکه این ناحیت بایشان که ارشدِ فرزندان بودند عنایت شد فرطِ توجّه در نگاهداشتِ ملکِ موروثی بود - و چون حضرتِ صاحبقرانی این ولایت را بفرزندِ گرامیِ خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز این ملک را بمناسبتِ همنامی باین والاخرد عنایت کردند - آورده‌اند که حضرتِ صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیرِ عالم بقوّتِ شمشیرِ عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیانِ ولایتِ ما و دشتِ قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمامِ او در حفظِ ثغور[۴] و ضبطِ حدود اهلِ قبچاق نتوانستند که سر ببغی و عناد بردارند - ودستِ فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغِ خاطر کمرِ همّت در جهان‌گشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدودِ مغلستان بود بنوعے ضبط فرمود که لشکرِ بیگانه را مجالِ عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هرچند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّتِ آن ولایت خدشهٔ آمیزے و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اط] شاد * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ج] سدّ *

میگذرانید - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود - ودر بیست و چهارمِ ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالیِ تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش *

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزندِ دولت‌پیوندِ میرانشاه است - و والدهٔ ماجده‌اش مهرنوش نام داشت از قومِ فولاد قیا - میرزا همواره بابرادرِ خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانبِ عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ انچه از مکارمِ اخلاق و شمایلِ علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایلِ قدرِ ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآدابِ برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزندِ سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و دربیماریئی که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزندِ خود سلطان ابوسعید را سفارشِ عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان درسایهٔ سلطنت و عاطفتِ میرزا کامیابِ عیش وطرب بود - و بنظرِتربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارجِ اقبال متصاعد میشد - روزے یکی از مقرّبانِ بساطِ والا که راهِ سخن داشت بموقفِ عرض رسانید که این پسرِعمِ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمتِ ما نمیکند آدابِ جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبتِ ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیانِ حال نموده اند *

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادتِ ولادتش درهشتصد و سیُ[۲] بوده - در بیست و پنج‌سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّتِ هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدودِ هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولتِ بزرگ و مملکتِ عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواندشد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان وگوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - ودر (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکمِ آذربایجان که بدفع آذون حسن آق‌قویُلو[۳] رفته بود و از غایت بے‌پروائی و کمال بےتدبیری بدست او کشته‌شد

---

(۲) نسخهٔ [چ ط] سووم * (۳) نسخهٔ [ب ز] قویله *

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعہد خودکردہ بود - بعد از فتح روم در ہفدہم شعبان (۸۰۵) ہشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوچ رحلت زد - دوم پیرمحمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعہدی بنام او سربلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود ہند بود - و چہاردہم رمضان (۸۰۹) ہشتصد و نه بردست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجۂ شہادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او ہم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (۷۹۶) ہفتصد و نود و ششم در پای قلعۂ خرماتو[۲] درگذشت - فرزند سوم جلال‌الدین میرانشاہ میرزاست که مجملاً احوال سعادت‌اشتمال او که درین سلسلۂ علیه مقصود بالذاتست مذکور خواہدشد - فرزند چہارم میرزا شاہرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشہا در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و انچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطۂ تصرّف درآوردہ چہل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چہاردہم ربیع الآخر (۷۷۹) ہفتصد و ہفتاد و نہم است - و در صبح یکشنبه سوروز سلطانی بیست و پنجم ذی‌حجّه (۸۵۰) ہشت صد و پنجاہ بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاہ

جلال‌الدین میرانشاہ - جدّ ششم حضرت شاہنشاہی است - ولادت گرامی او در [۷۶۹] ہفتصد و شصت و نہم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربائجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بہند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعہدۂ اہتمام ہمّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقۂ نامرعی نگذاشت - روزے درشکار سرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیبی عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند- و مزاج شریف بصحّت گرائید- لیکن غبارے ازان گرد راہ بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاہ بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخۂ [ب] خرمانوہ

تافت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در قلعِ قید اسیر بودند خونِ آنها هدر فرمود - و در سالِ دیگر بعزمِ تسخیرِ روم رایاتِ جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهمِ ذیحجه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدودِ انکوزیه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بمصیبهٔ فتح حلی بسته با ایلدرم‌قیصرِ روم جنگِ شگرف نمود - و از تائیداتِ غیبی که همواره همعنانِ آن شهسوارِ میدانِ شکوه بود جنودِ جنّدهٔ فتح و فیروزی ملازمِ رکابِ معلّی گشته طغرای فتح‌نامه بنامِ نامیِ آن خدیوِ ممالکِ کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید (۲) بدستِ سپاهِ نصرت‌اعتصام گرفتار آمد - و چون اورا بپایهٔ اورنگِ عالی حاضر ساختند از کمالِ عاطفت و اعزاز در زیرِ دستِ شاهزاده رخصتِ نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه دران حدود بعدل‌پیرائی مشغول بود - و سلاطین‌نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکمِ مصر نقودِ فراوان از سرخ و سفید بنامِ نامی سکّه زده بدرگاهِ گیتی‌پناه ارسال داشت - و سایرِ فرمانروایانِ آن حدود اعلامِ هواخواهی درمیدانِ اطاعت برافراشتند - و بر منابرِ حرمینِ شریفین و دیگر اماکنِ شریفه و مشاعرِ قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنامِ آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعده (۸۰۶) هشتصد و ششم رایاتِ ظفرپیرای بجانبِ فیروزه‌کوه نهضت داد - و بے توقّف و اهمال در همان روز فتح نموده عنانِ مراجعت بسمتِ خراسان مصروف داشت - و در غرّهٔ شهرِ محرّم (۸۰۷) هشتصد و هفتم از راهِ نیشاپور بماوراءالنّهر ظلالِ اقبال گسترد - و دران موطنِ مالوف طرحِ جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت‌افزای (۳) اربابِ همّت و سماح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیرِ ممالکِ خطای متوجّه شد - و در شبِ چهارشنبه هفدهمِ شعبان (۸۰۷) هشتصد و هفتم درموضعِ اُترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسنگ است بفرمانِ قهرمانِ ایزدِ بیچون روی بجانبِ دارالملکِ بقا آورده رخشِ حیات بفسحت‌سرای جهانِ باقی تاخت - و نعشِ عرش‌پایهٔ آن حضرت بخطّهٔ سمرقند بشکوهے که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخِ ضبطِ سنینِ احوالِ آن جهان‌آرای گفته اند ● رباعی ●

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ● در هفصد و سیّ و شش درآمد بوجود
درهفصد و هفتاد و یکے کرد جلوس ● در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقرانِ سعادت‌قرین را چهار پسرِ والاقدر بود - اوّل غیاث‌الدّین جهانگیر میرزا - در اوایلِ سلطنتِ پدرِ بزرگوارِ خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ ه] لفظ بایزید نیست ● (۳) نسخهٔ [ج] حسرت ●

سرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در تیچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و سیورغتمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان‌آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ‌حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال رفیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی‌کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادے که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت‌یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برافراخته مراجعت فرمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ‌است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه‌منصور را که کلاه گردنکشی کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که نام کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بلغار ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را بجسر عالی بستهٔ عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم‌پیرای

هوشمندان است) ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین
جلایل نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود -
مگر از قاچولی بهادر هفتم شخص بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظام سلطنت صوری
فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباس متنوعیّت
دریافته سامان کارخانهٔ جامعیّت بر وجه دلخواه صورت دهد - و آن بزرگان والاشکوه که در ارکنه‌قون
بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه
اسم سلطنت نبود امّا معنی سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهت حراست عزّت بیرون از سکنهٔ
عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتب تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعداد قوّت[۲] بفعل
مهیّا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیّت که برای
تومنه‌خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را
بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحبقران
طرازندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورکانست -
و آن والانژاد عالی‌قدر در شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سال (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم
سیچقان ییل بطالع جدی در ظاهر خطّهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران[۳] از خدر مطهّر
و ستر مصفّای حضرت عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین
تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت‌توأم نهاده جهان‌افروز گشت - و این قطب دایرهٔ
خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم قاچولی بهادر
در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقول یکی[۴] از مورّخین رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر
بظهور پیوست - و بدریافت والای خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اوّل و درخشیدن
ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتو اشارت برینمعنی تافت - درین زمان مسعود که
حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در ماوراءالنّهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق
خان بن بیسونتوا بن بیسوکان[۵] بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران
زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] قریب - (۳) نسخهٔ [ا] توران و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] اران ٭ در برهان کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کس است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکس مدینة من مدن ماوراءالنهر ٭ (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علي ٭ (۵) نسخهٔ [ز] مسونتوا بن مسوکان - و [ح] میسون‌تو بن تیسوکان ٭ و در تاریخ رشیدي نوشته که بیسونتوا پسر موانکان بن چغتاي خان است ٭ چنانکه در صفحه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت ٭

باین نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران اجل نویان این جهان نظرنرسیرا پدرودکرد دوا خان بن براق[۲] خان بن بیسونتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - وزمام حل و عقد ملطنت بدست تدابیر او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملت زهرای احمدی درآمد ٭

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر نوبحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جست وجوی می نمود - دران نواحی به بعضی عمال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست ٭

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - اما قرعهٔ بزرگی صوری ومعنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبهٔ صمدیت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر[۳] را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود ٭

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیهٔ شهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخشی

---

(۲) بعضی براق خانرا نیز پسر مواتکان گویند ٭ (۳) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا ٭

در اوده‌ییل ذیقعده (۶۳۸) ششصد و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نوبان برقرارِ خود در ضبط و نسقِ امورِ مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن مواتکان بن چغتای خانرا بحکومتِ ولایتِ جدِّ گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسندِ خانی نشست دستِ قدرتِ قراهلاکوخانرا از تصرفاتِ حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا بن چغتای را بجای او نظام‌بخشِ آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایّامِ سلطنتِ خویش پسرِ بزرگترِ خود را کوچو ولیعهدِ خود گردانیده بود - و او در ایّامِ حیاتِ پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسرِ وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی‌فرمود - و هنگامِ حادثهٔ ناگزیرِ قاآن گیوک‌خان که در بلادِ روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردوی‌والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساسِ عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجابِ فنا مختفی شد قراچارنوبان باز قراهلاکو را بفرمانروائیِ آن دیار نصب فرمود - و در ایامِ دولتِ او بتاریخِ (۶۵۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئینِ کامبخشِ کامران هشتاد و نه ساله شده رختِ هستی بربست ●

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزیدِ دانش و مزیّتِ خداشناسی از میانِ دهٔ فرزندِ رشیدِ کاردانِ قراچارنوبان نشانِ اختصاص داشت - در عهدِ خانیِ قراهلاکو از فرطِ دانائی و کمالِ توانایی رفعت‌بخشِ مقامِ پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمالِ استقلال بر مسندِ دولت متمکّن گشت - الوسِ چغتای در ایّامِ دولتِ او خوشوقت شدند - و چون درمیانِ فرزندانِ چغتای خان، خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهرِ کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادرِ خود هلاکوخان را بجانبِ ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکدای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوسِ چغتای خان ایجل نویانرا باسندمای تمام برسمِ سالبوری تعین نمود که مصاحبِ هلاکو خان باشد - و خانِ مذکور مراغهٔ تبریزبار داد و بآدابِ بزرگی سلوک نمود ●

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ارشدِ اولاد والانژادِ ایجل نویان بود - چون ایجل نوبان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم ● (۳) بعضی جا بیسومنکا ● (۴) نسخه [ز] دوه (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است ●

یوخون بسر برید - و وثیقت‌نامهٔ دیگر مبنی لوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد -
و دیارِ ماوراءالنّهر و ترکستان و بعضی از حدودِ خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ
و غزنین تا آبِ سند بچغتای خان مقرّر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر
بچغتای حواله کرد - و گفت از استصوابِ قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال
شریک خود دانی - و میانِ ایشان عقدِ پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ
قدسیّه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرتِ شاهنشاهی بامحض افتخار
و مباهاتست نه نسبتِ قرابت و مضاهات - وخانزادهای و نوئینان بموجب وصیّت عمل
نمودند - سبحان‌الله از مثلِ چنگیزخان بزرگِ دانائی چنین نقضِ عهد شود - باینمعنی که آن پیمان‌نامه
که بآلِ تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونتِ اورا برای رزینِ
قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامهٔ عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند
تا بر نسیان که همزادِ انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفترِ دانش او ملتبس بخطِّ
سهو میشد - وعجب از سخن‌گزینانِ باستانی که درین باب با شرِهٔ حرف‌سرائی و حرصِ نکته‌گیری
و هوزبانی بسروقتِ این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزدِ جهان‌آرا میخواست که این لباسِ مستعارِ
سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگرانِ ابداع نشأهٔ جامعیّتِ حضرتِ
شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامتِ این سلسلهٔ علیّه بردارد چندین سهو و خطا رنمی که برهزاران
قصدِ صواب شرف دارد - و چون حراستِ ایزدی هموارهٔ نگهبانِ این گروهٔ والاشکوه بود نتورسه
در عهد و پیمان از جانبِ فرزندانِ گرامیِ قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبتِ سلطنت از رشدِ ذاتی
و مکتسبی او باولادِ قاچولی‌بهادر رسد و بدولتِ روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعونِ خردمندان
نباشد - وهمانا که این از مقدّماتِ طلوعِ نیّرِ اقبالِ حضرتِ صاحبقرانی بود که وجودِ مقدّسش طلیعهٔ
دولتِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهیست - وچغتای خان بعد از شنقار شدنِ پدر بیش‌بالیغ را
دارالملک ساخته عنانِ اختیارِ مهمّاتِ سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدارِ امیر قراچار نویان گذاشت -
و خود بیشتر اوقات در خدمتِ اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال ازوی[۲] خرد بود
در لوازمِ حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بختِ بیدار وصیّتِ خان پاس
میداشت - چون چغتای خانرا مدّتِ حیاتِ بےثبات بآخر رسید جهتِ انتظامِ کارگاهِ سلطنت
امیر قراچارنویانرا وصیِ خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماهٔ پیش از اوکدای خان

---

(۲) بهای خردتر •

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکمِ اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن مرزمین نتوانست برد - و همانا درینمعنی سریست بدیع که جز دانای هوشمندِ دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراستِ ایزدی بود بعد ازان هم در کنفِ نگاهداشتِ الٰهی درآمد - تا کوتهاندیشی بآن مقام دستِ سهالابی دراز نتواند کرد - اگرچه بغربت چنین اندیشه کردن خود را صفرا جهانیان ساختن امر الٰهی چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهربینان باشد چنین میالغی از مواهب عظمی است و چرا حراستِ ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ پاسِ او بود - اگرچه این بزرگ بیعضِ عوام و در نظرِ اوّلِ خواص از مظاهرِ عظیمهٔ قهرِ الٰهی بود امّا در نظرِ دوربینِ هوشمندانِ اخصِّ خواص از صحایفِ الطافِ ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالتِ الٰهی (که فرمانروائی خلایق پرتویست ازان) بیدادسه نرود و ستمی بظهور نیاید - و هر امریکه در عالمِ کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالحِ معلویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنهِ حقیقتش راه نیست - جز ضمایرِ بیدارانِ دوربین بر حقیقتِ آن آگاه نی - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سالِ هفتاد و سوّم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخِ ولادت و وفاتِ او که در تواریخ مذکور است مدّت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبارِ شهور و سنینِ شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهی دیگر از وجوهِ مشهوره - درین مدّت هموارهٔ انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالی باستصوابِ رای جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والشکوهے را که چنین برادرے بجان‌وجهان‌برابرسه رهنمونِ دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت‌رانی تارکِ عظمت بادجِ علیّین نساید • شعر •

قراچار و چنگیز ابن عمند • بکشورگشائی قرینِ همند

و هنگامِ نواختنِ کوسِ رحیلِ سریرِ خانی را باوکدای مسلّم داشت •

و مجملِ این قصّهٔ دلکش آنکه در بورشِ ختلی شبی بر پیشگاهِ خیالِ او بصورتِ مثالی جلوه دادند که پدرود کردنِ این جهانِ سرابنما نزدیکست - فرزندانِ گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ سلطنت‌را طلب داشته نصایحی که انتظامِ جهانیان از نتایجِ او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ تاچولی و قبلخان‌که بآلِ تمنای تومنه خان رسیده بود و اسلافِ بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای گرامی خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده برحاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقه‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

درپیوست - و تموچین ظفر یافت - و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضانِ (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولتِ سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت مه سال از فرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب تنگری[2] که از مبشّرانِ عالمِ غیب و مژده رسانانِ درگاهِ کبریا بود بالهامِ ربّانی تموچین را بخطابِ چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان[3] - روز بروز نجمِ سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برقِ دولتش سوزانتر میگشت - بر تمامِ ختای و ختن و چین و ماچین و دشتِ قبچاق و سقین[4] و بلغار و اس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی- چغتای - اوکدای- تولی- ترتیبِ بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و برغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظامِ ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزینِ چغتای مفوّض بود - و تدبیراتِ جهانبانی و ترتیبِ امورِ ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجامِ مهامِ سپاه و محافظتِ اردو بتولی متعلّق بود - در شهورِ (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصدِ سلطان محمّد خوارزمشاه بجانبِ ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهلِ آن دیار بسطوتِ قهر بیاسا رسیدند - و چون از کارِ ماوراءالنّهر پرداخت از آبِ آمویه عبور نموده عنانِ کشورگشائی بجانبِ بلخ مصروف داشت - و تولی خان‌را با لشکرے گران بولایتِ خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیرِ ممالکِ ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجّه دفعِ سلطانِ جلال الدّین منکبرنی[5] شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارمِ سالِ هلالی سلطان جلال الدّین را تا کنارِ آبِ سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراءالنّهر شتافته بجانبِ یورتِ اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابقِ چهارمِ صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سالِ ولادت و هم سالِ جلوسِ سلطنت بود در حدودِ ولایتِ تنکقوت ودیعتِ حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیّهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کارِ اهلِ تنکقوت بانجام رسد - و در ممالکِ دوردست فتورے نرود - و فرزندان و امرا بموجبِ وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهلِ تنکقوت بیرون آمدند و علفِ تیغ شدند - و بعد ازان صندوقِ نعشِ اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهمِ رمضانِ همین سال نعشِ اورا باردوی بزرگ آورده اظهارِ واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پای درختی که بیروزے در شکارگاه جهتِ تربتِ خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتتنگری ۰ (۳) ۰ شعر ۰ نهادیم نام تو چنگیز خان ۰ ازین پس تو خودرا تموچین مخوان ۰ همه‌کس ورا اینچنین خواندند ۰ بدان نام نیک آفرین خواندند ۰ از انرو که معنیّ چنگیز خان ۰ بود شاه شاهان بتورکی زبان ۰ من ظفرنامه ۰ (۴) نسخه [ج] سقین و [ز] سیقین ۰ (۵) نسخه [ج] منیکری ۰

خاتون وی اولون انکه که آیمغی بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچن که خرد بلند و دریافت والا داشت به بیسوکای بهادر گفته که از رموز حساب‌دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبت چهارم از جیب تولنخان برآمده بود ٭

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی (که درین صحیفه‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ مقدّسه است لیکن چون پرتوے از نور مقدّس آلنقوا بود مجملی‌از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضے برآنند که در سال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند ٭

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیچن است پادشاه‌منش شهریارنشان بود - چون در سال تنگوزییل (۵۹۲) پانصدو شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت ودرین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن‌که مدار ملک وسلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز باردوی فنا کوچ نمود قراچارنویان ایّام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردم تالجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بند بلا افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تالجوت و تنقفرات[۳] و جلایر و غیر آن کارزارها کرد - وقتی که سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد - بنابر مخالفت بعضے از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچارنویان پیش‌آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دست‌برد نیکو نمود - و رتبهٔ قرب ملازمت و علوّ مرتبت او بسرحدّے رسید که مشام همدمی اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو[۴] پسر آونگ خانرا با خود متّفق کرده درباب‌او سخنان ناشایسته وحقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

---

(۲) در نسخهای اکبرنامه تالجوت بلام و در ظفرنامه تانجوت بنون ٭ (۳) نسخه (ج) نقفرات ٭
(۴) در ظفرنامه شنکو ٭

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبتِ تلخیِ جامِ اجل درسید برتان بهادر برادرِ گرامیِ او بمشاورتِ اعیانِ مملکت بر سریرِ خانی متمکّن گشت - و یاساقِ پدر و برادرِ خود را تازه گردانید - و چون در عهدِ او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعویِ مبارزت و سپه‌کشی کند لاجرم لقبِ خانیِ او در افواه بلفظِ بهادری زبانزدِ شهرت گشت - و نقدِ شجاعتِ او را بایین نامِ مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادرِ جانسپار بود و هم بهادرِ سپهسالار) متوجّهِ عالمِ بقا شد •

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسرِ ارشدِ قاچولی بهادر است که در مسالکِ فرهنگ و معارکِ جنگ مغزِ هوشِ بلند و بختِ بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنامِ او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدرِ بزرگوار رونق داده بود در تنسیقِ مهامِ ممالک و تدبیرِ عظامِ امور کوشش مینمود - و اوّل کسی که بلقبِ برلاس اختصاص یافت او بود - و معنیِ این لفظ معلّیِ شجاع با نسب است - و نسبِ تمامِ الوسِ برلاس بار میرسد - و چون زندگانیِ برتان بهادر بسر آمد از چهار پسرِ او سیومین بیسوکای[۲] بهادر که پدرِ چنگیز خان است و بجوشنِ فرزانگی و مغفرِ مردانگی آراسته بود تاجِ خانی بر سر نهاده زینت‌بخشِ سریرِ جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستانِ بقا اساسِ اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند •

سوغو چیچن

سوغوچیچن[۳] - درمیانِ فرزندانِ گرامیِ ایردمچی برلاس بدلِ دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفتِ کارساز نظام‌بخشِ سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترینِ اولاد بود - جای پدرِ عالیقدر گرفت - بمعنیِ شهریار - و بصورتِ سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیچن لشکر بر سرِ تاتار کشید - و خان و مان و دولتِ ایشانرا پی‌سپرِ غارت ساخت - و بیاریِ یزدان و نیروی بختِ فیروز بر تاتار غالب‌آمده بدولت و اقبالِ متوجّهِ دیلون‌یلدق شدند - و چون بدان موضعِ سعادت‌افزا رسیدند در بیستمِ ذیقعدهٔ تنکوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثرِ نسخِ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضِ جا بیسوکا نوشته و در ظفر نامه یسوکی - میگوید • شعر • پس از شاهِ برتان یزدان پرست • یسوکی بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که درظفر نامهٔ یزدی آورده اعتماد نموداشد • شعر • زسوغوچیچن بود پورے نکو • جهانگیر و فرمانده و نیکخو •

و قاچولی بهادر بهمان منصبِ والای سپهسالاری مشغول بوده پاسِ پیمانِ خود میداشت - و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجامِ کارگاهِ ملک و دولت مینمود - و قوبلهخان به پشتگرمی اینچنین مهربانے که هم عقلِ خداداانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقامِ برادر خود از التانخان حاکمِ خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردانِ کار تواند بود کرده برلشکرِ خطای شکستِ عظیم انداخته ●

و مجملے ازین سرگذشت آنکه فرمانروایانِ خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرکِ سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماعِ شجاعت و تدبیرِ قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساسِ موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدنِ خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعیِ این دودمانِ والانژاد است داروگیرِ ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقشِ صحبت دلپذیر نشست - و ازآنجا کامیابِ عیش و عشرت بیورتِ خود متوجّه شد - بعضے از اعیانِ دولتِ التانخان [که تنگحوصله و فرومایه بودند] سخنانِ ناشایسته گفته التانخانرا متغیّر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از موادِ پیشانیِ روزگار نقشِ ناراستیِ التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعتِ فرخنده توجّه نموده‌ام برگشتن را لایق نمیدانم - خانِ خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهروضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ دوستی سالجوتی نام که در سرِ راه ماوائے داشت سردارِ لشکرِ خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسپی دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنانِ احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاحِ وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوارِ دولت شده بیورتِ خود شتافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابکدستانِ تیزپای از عقب درآمدند - و جز در یورتِ خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسرِ کلانِ او قینبرقاق که بحسنِ صورت بےهمتای روزگار بود در حوالی دشت همتگیِ غزالان داشت - ناگاه قومِ تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التانخان بردند - و خان بانتقامِ آنجاعتِ جانانِ گرگ‌منش تیغِ بیداد برین غزالِ شیرنژاد راند - قوبلهخان که پسرِ دوم بود چون تختآرای سلطنت شد بجهتِ انتقامِ برادرِ خود بجمعِ لشکرها همّت‌گماشته متوجّهِ التانخان شد - و نبردِ عظیم درپیوست - و شکستِ غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

برتخت خانی نهینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهے ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزندِ دولتمند که افسرِ پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبتِ هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکی حاکم جانبی باشد - و والیِ مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریرِ خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدارِ کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطِّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهر نهادند - وبآلِ تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای‌کبارِ حضرتِ شاهنشاهی [که مقصود از جنبشِ این سلسله ایشانند] بریاستِ مطلقهٔ و سلطنتِ مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخشِ سریرِ معدلت بودند - وطایفهٔ ازین گروهِ والاشکوه مقتدائی ملکِ معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمتِ الٰهی [که درظهورِ نشأهٔ جامعهٔ مراتبِ کونی و الٰهی بچندین میانجیِ کارفرمایانِ ملکِ صورت و معنی اهتمام دارد] منتظرِ زمانِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهی [که نقاوهٔ کاینات بودن طرازِ خلعتِ فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسبابِ آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائیِ قدرِ خدمت و لذّتِ سربراهیِ شایسته قاچولی بهادر را لباسِ وکالتِ مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العینِ این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّتِ مراتب برای حضرتِ شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجودِ رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشیِ قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعاتِ کلانیِ سن شد [که منظورِ دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرتِ الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغربِ فوات متواری شد قبلخان بر تختِ فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجبِ وفا بعهد که سرمایهٔ دولتِ سرمدیست در مقامِ یکجهتی و موافقت در آمده بآئینِ درستداری و شاه‌نشانی متصدّیِ انتظامِ مهامِ سلطنت گشت - وچون قبلخان از دارالفنیِ هستی بدارالامانِ نیستی خرامید قوبلهٔ (۲) خان که در میانِ شش پسرِ او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه و] وظفرنامه قوبله *

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند ●

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیّت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیّت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت ●

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامی اوست - پدر درهنگام گذشتن‌ازین جهانِ‌گذران ملک و دولت باو سپرد - مسند شهریاری و جهانگیری بوجودِ او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخشِ حالِ او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگارِ او - بسیارے از مملکتِ مغلستان و ترکستانرا بزورِ بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملکِ موروثی افزون ساخت - و تمامِ‌ترکستان در هیبت و عظمت ممالِکِ او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر بیک‌شکم متولّد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جدّ سیّوم چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت ●

قاچولي بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتم حضرتِ صاحبقرانیست - مظهرِ انوارِ دولت و موردِ آثارِ سعادت بود - فرِ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوهِ بختیاری از پیشانیِ او میدرخشید - شبے بخواب دید که از جیبِ قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوجِ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبتِ چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبانِ دولتش طلوع کرد که آفاق را نورِ او فرو گرفت - و پرتوِ نورِ او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیهٔ روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکبِ نورانی ناپدید شد اطرافِ جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیرِ این نمودارِ غیبی طایرِ اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبانِ او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبتِ هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمامِ جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صُبحدم صورتِ واقعه را قاچولی بهادر به پدرِ بزرگوارِ خود تومنه‌خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند •

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسرماند - بوقا - و توقیا[۲] •

بوقا خان

بوقاخان[۳] - پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام‌ازو خوشوقت شدند •

دوتمین خان

دوتمین‌خان[۴] - پسر رشید اوست - پدر چون باکاهلی زمان گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قوم دراکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود بخاطر سگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که درکشتن شریك بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - وعیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند •

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [ا ۵] و ظفرنامه توقیا • (۳) نسخهٔ [ح] بوقا قاآن • (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے و در همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [چ] که فی‌الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اکثرجا دوتمین نوشته - و در حاشیه نسخهٔ [ز] اینجا آورده که دوتمنن خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الا عجوبه •

لیکن مبدع جهان‌آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرّف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان طور گروه انبوه آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتان تیره‌رای سنگ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بروی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی (٢) عدم میشتابند - و مصداق آن‌حال این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظران ناقص‌خرد ظاهرپرست که از دولت حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشین عفّت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی‌سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایع قدرتهای الٰهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیّهٔ سوی ظن اند و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحت اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلان حقیقت‌شناس و معتمدان اخلاص‌پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکی شکّ و ریب از سویدای دل ایشان بنور واردات الٰهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهام فاسد از درون این تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الٰهیست نورے فروزنده چون ماه تابان بدستورے که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضران آگاه برخاست - لختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون ایّام آبستنی سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت - یکی بوقون قتقی (٣) - و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید آمد - و دوم بوسقی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت ازوی منشعب گشت - سیوم بوزنجر قاآن است - و اولاد

(٢) نسخه [ا ح] بکوی عدم ٠ (٣) در نسخهای اکبرنامه بموحده و قتقی بتای فوقانیست و در ظفرنامه یوقون بیای تحتانی وقنقی بنون ٠

که آسایشِ عالمِ معنی بود آرایشِ ملکِ دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهرِ امور پرداخته بسروری و سربرآرائی الوسِ خود متوجّه شد ●

شبی آن نورپرورد الٰهی بر بسترِ استراحت پهلو نهاده و بر چارباشِ استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهانِ آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوالِ حضرتِ مریم بنتِ عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوسِ قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایرِ صفاتِ متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدِّ فیضانِ نورِ مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نورِ اقدس از آسمانِ تقدّس نزولِ اجلال نماید قیانرا از تعلّق‌آبادِ شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجدادِ اورا بطن ببطن در مدّتِ دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملکِ تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامعِ مراتبِ کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورشِ معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمتِ بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سربرآرای گردانیدند - تا نوبتِ این سلسلهٔ مقدّسه بحضرت آلنقوا رسید - و آن نورِ الٰهی بمیانجیِ چندین بزرگانِ دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالمِ ظاهر جلوه‌گر آمد - آغازِ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارجِ مختلفه از خدرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی برای سرانجامِ نشأهٔ صورت و معنی بعالمِ بروز شتافت - افلاطونِ تجرّدسه باید که این سخنان بگوشِ هوش شنود که خدیوِ زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دردِ چشم - و زحیرِ باطنی پرده‌در است - و بالجمله بر سرِ سخن رفته باز گویم که همواره در اوقاتِ فرخنده و ساعاتِ خجسته سرای مقدّسِ آن عفّت‌قباب بفروغ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطنِ آن قدسی‌نژاد اضاءت میپافت - آنانکه از بالِ همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثالِ این امور در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعدِ عادت‌پرستانِ ظاهربین در پیشِ حسابِ ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزیِ بختِ بیدار از مصاحبهٔ ظاهری گریز ندارند انها نیز در مبادیِ حال توقّفی نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدمِ اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - نکیف که مثلِ این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم متیقّنِ آنها باشد ● بیت ●

حکایاتِ مریم اگر بشنوی ● بآلنقوا همچنان بگروی

و سرداری سرفراز بود. و بعد از وی‌ان فرزندانِ ایشان بطناً بعد بطنٍ در ارکنه‌قون صروری قبایل داشتند -
یلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اراوس
مغل را آبادانی ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزدِ قوم مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ
خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند •

جوبینه بهادر

جوبینه بهادر - پسر رشیدِ یلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمر پدر بر تختِ جهانبانی
کامیاب گشت -

حضرتِ عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادارِ بدایع‌آفرین هرچه از مکمنِ خفا بتجلای ظهور آرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد
لیکن آدمی‌زاد بموجبِ غفلتی که در نشاهٔ کثرت و لباسِ تعلّق مقرونِ این بنای عالی‌اساس است
از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ‌کارے
نپرداختی - مبدعِ جهان‌آرا اکثرے از عجایبِ قدرتِ خود را از نظرِ جهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج
که یکبارگی از تماشای غرایبِ مقدّراتِ الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدّماتِ مکمنِ
غیب بر میدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفلتی که در سرشتِ ایشان[۲] ودیعت نهادهٔ تقدیراست
همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامّهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که
یکی ازان آگاهی غفلت‌زدهای این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را
اندکی برداشته رنگ‌آمیز تعجّب میگرداند - ازان جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست -
و او دخترِ قدسی‌اخترِ جوبینه بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنِّ
بزرگی حسنِ صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همّتِ والا یگانهٔ
روزگار گشت - و باتّفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرورِ خداپرست
بود - انوار خداشناسی ز چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰهی بر پیشانی او هویدا - پرده‌نشینِ سرادقاتِ
عفّت - خلوت‌گزینِ مراقباتِ احدیّت - مظهرِ تجلّیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدّوسی بود -
چون بحدّ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دین‌است به دوبون‌بیان[۳]
که فرمانفرمای مغلستان و پسرعمِ او بود پیوند کردند - و آن گوهرِ یکتای قدسی را قرینِ
فرمانروائی الهی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملکِ نیستی شتافت - حضرتِ آلنقو

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان • (۳) نسخه [ح] دوبون بیان •

جامع حضرتِ شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیّت بجلی آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقّت
باین طرزِ بدیع فراهم شود تا گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی (که مقصودِ اصلی از آفرینشِ این
طبقهٔ گرامی اسعد و هم سرمایهٔ این سعادت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوارِ گونیّه شده
و قدردانِ طبقاتِ انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز
گردسه از نامرادیِ پیرامونِ حالِ مقدّسِ او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین
بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام
نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقّب گشتند - احوالِ فرزندانِ قیان تا زمانی
که در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سالِ تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان
و مکان رسمِ نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدنِ دو هزار سال تخمینا در آخرهای
زمانِ نوشیروان قیات و درلکین بجهتِ آنکه زمینِ ارکنه‌قونرا گنجایشِ این مردم نمانده بود ارادهٔ
برآمدن کردند - و سرِ راهِ ایشانرا کوهی که معدنِ آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار
فرموده از چرمِ گوزن دَمَها اختراع نمودند - و آن کوهِ آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملکِ خودرا
بزورِ شمشیر و نیروی تدبیر از دستِ تاتار و غیرِ او برآوردند - و بر سریرِ کامرانی و جهانبانی متمکّن
گشتند - و تخمین‌کیشانِ درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجدادِ عالی بیست و
هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند
که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمینِ مغول در طرفِ مشرق
است و از آبادانی دور - دَورِ آن هفت هشت ماهه راه است - سرحدِ شرقیش تا سرحدِّ خطا -
و غربیِ آن تا زمینِ ایغور - و شمالیِ او پیوسته با قرغز و سلیکایست - و جنوبیِ آن متّصل با تبّت -
خورشِ ایشان گوشتِ شکار - و پوششِ ایشان پوستِ بهایم و سباعست ●

تیمورتاش

تیمورتاش - از نسلِ سعادت‌اصلِ قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود ●

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزندِ تیمورتاش است - سرفرازِ تاجِ دولت و سعادت بود - و صفتِ
ایالت و عدالت داشت ●

یلدوزخان

یلدوزخان - خلفِ بزرگ‌منشِ منکلی خواجه است که درین آمدنِ قیات و درلکین باهارت

منکلی خان

منکلی خان - پسرِ دوستدار او بود - بعد ازو بر سریرِ فرماندهی نشست - و بنظرِ عنایتِ یزدان و ستایشِ ایزد شناسان افتخار یافت ●

تنگیزخان

تنگیزخان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی متصدّیِ انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت ●

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهامِ جهانبانی بار ارزانی داشت و خود بعذرخواهیِ ایّامِ کثرت بگوشهٔ وحدت نشست ●

قیان

قیان - فرزندِ دلنشینِ ایلخانست که بمقتضای غوامضِ حکمتِ ایزدی موردِ شدایدِ احوال شد - چون ایزدِ دانا خواهد که جوهرِ انسانے را بکمالِ معنوی رساند اوّل مرادے چند درضمنِ نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگانِ پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعتِ ظهور دهد - مصداقِ این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبتِ سریرآرائی بار رسید بآئینی که عالمِ صوری ازان نظام گیرد و ملکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تورِ بن فریدون بترکستان و ماوراءالنّهر استیلا یافت و باتّفاقِ سونج‌خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان نبردِ عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فدایانه جنگ کردند - و بسیارے از ترکان ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست‌زده از راهِ روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سرِ لشکرِ ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خالِ او نکوز و دو حرمِ ایشان که خود را درمیانِ کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّتِ بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضعِ نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرحِ اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتنِ اغورخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیرِ ابداعِ گوهرِ

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسلِ این بزرگان‌اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده‌است
چون اولادِ ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانندِ
تاجیک شد - و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضے برآنند
که ترکمان قومی علیحده‌اند و بترکان نسبتِ قرابت ندارند - و منقول‌است که اغورخان بعد ازانکه
تسخیرِ عالم نموده بیورتِ اصلی خود باز گشته بر مسندِ دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود
و هر کدام از فرزندانِ دولتمند و امرای اخلاص‌اندیش و سایرِ ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه
بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که برثباتِ دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر
ساخت که دستِ راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسرِ بزرگ و اولادِ او مقرر باشد -
و دستِ چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندانِ خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن
برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدستِ راست تعلق دارد -
و یک نیمه بدستِ چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازمِ جهانبانی بجای آورده این جهانرا
وداع کرد •

کُن خان

کن‌خان - بموجبِ وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری باخردِ
دوربینِ خود تدبیراتِ صایبهٔ ارقیل[۲] خواجه که وزیرِ اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان
و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هریکے ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود)
آنچنان سلوك نمودکه هر کدام اندازه و حالتِ خود دانسته در گیرودارِ سلطنت مددکارِ هم بودند -
و هفتاد سال کامیابِ دولت شده آی خانرا ولیعهدِ خود ساخت و درگذشت •

آي‌خان

آی خان - به نیروی بختِ بیدار و دولتِ پایدار آئینِ پدرِ بزرگوارِ خود داشت - و عدالت را
با خوی خوش آراسته بود و دانش را با کردارِ نیک فراهم آورده •

یلدوزخان

یلدوزخان - پسرِ مهین و جانشینِ او بود - در آدابِ جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت •

---

(۲) درهرسه نسخه - قبل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدي ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده • شعر •
از ارقیل چون کن شنید این سخن • پسندید گفتار مرد کهن

اورا در بسر بیک هنگام آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر اورا منطوی ساخته بشرح احوالِ مغل و فرزندانِ گرامیِ او میپردازد ٭

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایت خودآنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا درملکِ بندگی و رضاجوئیِ او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعبِ مغل نه نفر بودند اوّلِ ایشان مغل خان - و آخرِ آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیعِ اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترینِ فرزندان بود - و هم در شغلِ جهانداری رشد و امتیازِ تمام داشت - بعد از پدرِ بزرگ‌منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدودِ دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهتِ یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت ٭

اغور خان

اغور خان - فرزندِ گرامیِ قراخانست که در هنگامِ فرمانروائی از خاتونِ بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خردِ انصاف‌گزین بقبولِ آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتّفاق فرمانروائی خرددوست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعثِ انتظامِ احوالِ عالمِ گوناگون و موجبِ التیامِ اختلافاتِ روزگار رنگارنگ بود در میانِ جهانیان نهاد - و او درمیانِ ملوکِ ترک مثلِ جمشید بود در ملوکِ عجم - بفرهنگِ درست و همّتِ بلند و بختِ ارجمند و شجاعتِ ذاتی ملکِ ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثر اهلِ عالم در سایهٔ عاطفتِ او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلیغ و خلج وغیرآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - وسهٔ دگررا اوچوق - وفرزندزادهای او به بیست و چهار

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارج - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و سدسان وغز را یاد نکرده اند •

ترک

ترک - بزرگترین فرزندانِ یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[۲] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلتِ پدر بر تختِ فرمانروائی نشست - و دادِ مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سردِ خوشگوار و گرمِ عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوستِ بهایم و سباع لباسِ پوشیدنی دوخت - و نمک در زمانِ او ظاهرشد - و در آئینِ او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمامِ خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصرِ او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّلِ ملوکِ عجم است او اوّلِ سلاطینِ ترکستانست - و عمرِ او دویست و چهل سال بود •

النجه خان

النجه خان - بهترینِ فرزندانِ ترک بود - چون پیمانهٔ زندگیِ ترک پُرشدن گرفت اورا بمشورتِ بزرگان بر تختِ سلطنت نشاند - و او خردِ دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود •

دیب باقوي

دیب با قوي - بعد از عزلتِ پدر و باشارتِ عالیش فرمانروا شد •

کیوک خان

کیوکخان - فرزندِ رشیدِ اوست - پدرش در هنگامِ پدرود کردنِ جهان سریرِ خانی باو عنایت فرمود - او قدرِ سلطنت را دانسته در لوازمِ آن اهتمام بجای آورد •

النجه خان

النجه خان - پسرِ اوست در آخرِ عمرِ پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمانِ دولتِ او مستِ دنیا شده از راهِ خردمندی عدول نمودند - چون مدّتے بران بگذشت

---

[۲] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعني فرزند •

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسندِ رهنمونی خلایق نشست - و مدّت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش[۲] - قبط - بربر - حبش - و بعضے حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدرِ ملوکِ عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلو پسرانِ اویند - و فارس پسرِ پهلو است - و (۴) یفن[۳] که شام و روم پسرانِ اویند - و (۵) بورج که درمیانِ مورّخان ازو جز نامی نمانده - و (۶) لاوز که فراعنهٔ مصر از نسلِ اویند - و (۷) عیلم که عمارتِ خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسرانِ اویند - و عراق پسرِ خراسانست - و کرمان و مکران پسرانِ تنبال‌اند - و (۸) ارم که قومِ عاد از جملهٔ احفادِ اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان واران وارمن و فرغان پسرانِ اویند * بعضے سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لاوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندانِ این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشدِ اولادِ نوح است - سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی باو می پیوندد - و نسبتِ تمامی خاقانِ بلادِ مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالترک گویند[۴] و بعضے مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصتِ دیارِ شرق و شمال که نامزدِ او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگے را که خاصیّتِ اوآوردنِ باران بود باو داد - و چنان نمود که اسمِ اعظم برو خوانده‌ام بجهتِ این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدیدِ او بیرون نروند - یا واقع اسمِ اعظم برو خوانده - و الحال آن سنگ درمیانِ ترکان بسیاراست آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگِ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابرِ عنایتِ ایزدی درباریدن می‌آمد - و او را بمرورِ ایّام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلّی‌بخشِ کوته‌اندیشان تواندشد و هم مسرّت‌افزای خاطرِ بلندهمّتانِ والافطرت تواندگشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) سدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشتن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفین و [ب ۵ و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابو العجم و العرب و حام را ابو الهند *

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسندِ سروری بدو ثبات یافت - و مدّتِ زندگانیِ او هفتصد و هشتاد سال بود - وگروهے اورا لمکان و لمک و لامخ[۲] نیز گویند ٭

نوح

نوح[۳] بن لمک بعد از وفاتِ آدم بصد و بیست و شش سال بطالعِ اسد متولّد شد - و او ممهّد رسومِ عبادت و مشیّد اساسِ دادارپرستی گشت - و قضیهٔ دعوتِ خلایق بر خداپرستی و نافرمانبرداریِ قومِ او و سفرِ طوفان و غیرِ آن مشهور است - و اربابِ تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانے که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری میگوید آدم در دورِ اول بود بعد از خرابیِ عالم بطوفانِ اول - و طوفانِ دوم در زمانِ نوح بود که آغازِ آن در کوفه شد از تنورِ سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائی که اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد - سوم طوفانِ زمانِ موسی که خاص باهلِ مصر بود - اگرچه نقل‌پرستانِ روزگار [که در نقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتب چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه هر اندک فرصتی آن هشتاد تنِ کشتی‌نشین همه ودیعتِ حیات سپردند - الّا هفت‌کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - وزنانِ ایشان ٭ نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیارِ مغرب و حبشه و هند و سند و اراضیِ سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد ٭ و اکنون بزعمِ مورّخان سکّانِ اصلیِ این مواضع از اولادِ ایشانند - و انتساب بنی‌آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمرِ او اقوالِ دیگر هم داستان‌طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد وبیست و شش سال یا در اواخرِ عهدِ آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسرلمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبي لامک و در توریت لامخ ٭

(۳) در عبرانی نُوح و در عربی نُوْح ٭

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاهِ خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویّه و اجرام مقدّسه میگذشت ٭ و گنبدهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضل ایشان سه تن اند - اوّل هرمس هرامسه که آن ادریس است - و اهل فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوّم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست - و فیثاغورس از شاگردان او - و بسعی این هرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سرنو رونق گرفت - وطن او مدینهٔ کندانین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوم هرمس مصری استاد اسقلینوس[۲] - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانیدے - و مولد هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف[۳] اشتهار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا باسکندریّه آورد - از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبول آن می ایستند - و بروایتی درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولی چهار صد و پنج ساله - و نزد گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود ٭

متوشلخ

متوشلخ[۴] بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمر او بهفتصد رسید اورا پسرے آمد لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سال دیگر بزیست ٭

---

(۲) در برهان اسقلینس ٭ و در نسخه [ا ب ج د] اسقلینوس ٭ [۳] نسخه [ز] بمناف ٭

(۴) در عبراني متوشیلح بیاي مجهول و حاي حطی و در سیرة النبي متوشلخ ٭

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمرِ او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال •

یرد

یرد[۲] - رشیدترینِ اولادِ مهلائیل بود - بحکمِ پدرِ گرامی انتظام‌بخشِ جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد[۳] و شصت و دوسال - و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادانِ خانوادهٔ اقبال همه در زمانِ حیاتِ آدم از بطونِ نیستی بظهورِ هستی آمده بودند •

اخنوخ

اخنوخ[۴] - که بادریس مشهور است فرزندِ گرامی یرداست که بعد از گذشتنِ آدم متولّد شد - اگرچه کوچکترینِ اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ[۵] - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدیدِ نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقتِ آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسمِ سلطنت و دقایقِ حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیعِ علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقولِ اشهر علمِ اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از اغازیمون[۶] مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القابِ گرامیِ او هرمس الهرامسه است - و اوریای سیوم نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان‌پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترینِ آن شهرها مدینهٔ زهاست[۷] که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخلِ حجاز میدانند - و این شهر تا زمانِ هلاکوخان[۸] آبادان بود - و گویند خانِ مذکور آنرا بجهتِ مصالحِ ملکی و صلاحِ رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافتِ آنها هدایت نمود • آورده اند که در تعظیمِ نیّراعظم عطیّه‌بخشِ عالم (که بیشترے از دریافتِ فیوضِ انفسی و آفاقیِ او محروم بوده آدابِ شکرگذاریِ آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولتِ صوری و معنوی میدانست - و در هنگامِ نزولِ اجلال و تحویلِ اقبال از برجے ببرجے که هنگامِ ظهورِ فیضِ خاص است علی الخصوص در تحویلِ حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتحِ یای تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبي • (۳) نسخه [چ ز] نهصد و دو - (۴) در سیرة النبي خنوخ و در عبراني خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ح د] غازیمون و [ز] غاریمون • (۷) نسخه [ح] رها • (۸) در ترکی هولاکو بالضم •

زمین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و اورا اوریای آول گویند - و آوریا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بسیارے از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضی برآنند که او نبیرهٔ آدمست - پدر او ملحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائی ندارد *

انوش

انُوش[۲] - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهے از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی‌نژادے بود که مثل آدم بےپدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد - و آول کسیکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد *

قینان

قِینان[۳] - از جمیع فرزندان انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگ‌نهاد بعد از رحلت پدر بدابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراهٔ متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد - یکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضی برآنند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریب صد سال فراهم‌آور پریشانیهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل[۴] - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بهفصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام یانش * (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن * (۴) در عبرانی مَهْلَلْئیل بیای مجهول و در سیرة النبي مَهْلیل *

مشکل میشود - چه شرفِ نیّراعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّرِاعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیّراعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیّراعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده برآن مقررِ منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعدموی زیباروی بود - و در درازیِ قامتِ این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترسه برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلعِ ایسرِ او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مردِ معامله‌فهم مزاجِ‌روزگاردانسته کارآزموده نظربر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل‌هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطۀ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفینات(۲) و غیرآن از علومِ غریبه تصانیف‌است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر سمتِ قطبِ جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیکسال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجفِ کوفه دفن‌کردند ٭

شیث علیه السّلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطۀ آدم است - بعد از سانحۀ هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا(۳) خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواجِ او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهدِ خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعتِ او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالمِ صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تعفات و [ح] تعقبات ٭ (۳) در برهان اقلیما ... وزن معصیما هم آمده ٭

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطهٔ آن‌نمیکند - و میگویند که انچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده‌است برهملی حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راستگوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته - و انچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند) در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربانی متضمن هزارسالست - و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنج هجریست هشت صد و شصت و سه هررون و نه هزار و هشتصد سالست - و هررون پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت‌آباد قدرت الهی دور نیست که صورت معنی داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفرصادق علیه‌السلام[۲] منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ ربانی [که هفت هزارسال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه‌است] نسل یکے منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجے از احوال برکت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم *

ذکر احوال آدم[۳] علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسوے بمحض قدرت کاملهٔ ربانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبے معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح از مبدأ فیاض فایض گشت - و ملقب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانے که اول درجهٔ جدی بر افق شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده‌اند - و ظاهر[۵] این کلام بضابطهٔ اهل هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکی اَدَم * (۴) نسخه [د ه] ظاهرا این *

خرداں دیارِ دھلی سطبراست - و میگویند که موی طفلِ جگای هفت روزه که بغایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمقِ آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتنِ صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروشِ مذکور خالی شود پلویم گویند - و هرگاه ده سه‌دَر [که شرحِ آن گفته‌شد] از پلویم گذرد یک ساگر شود - و کمیتِ ادوارِ مذکور باعتقادِ این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمانِ این جماعت آنست که تجهیه انتظامِ عالمِ صورت و معنی در هرشش آره بیست‌وچهار آدمِ گرامی از دارالملکِ کمون بعالمِ ظهور می‌آیند - و سپری میشوند که نامِ اوّل آدناتهه‌است و رکهو ناتهه هم میگویند - و روائی دستور العملِ این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگراست - و نامِ آخرین مهادیو است - و مدّتِ رواجِ احکامِ او بیست‌هزار سال است‌که امروز دو هزار سال‌ازو گذشته‌است - و اعتقادِ این جماعه آنست‌که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده‌اند - و چندین بار خواهندآمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهورِ اهلِ هند تابعِ اقوال و اعمالِ ایشانند] برآنند که مدارِ گردشِ روزگارِ بوقلمون بر چهار دوراست - دورِ اوّل را [که مدّتِ او هفده لک و بیست و هشت هزار سالِ متعارفست] ست‌جگ‌گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فردًا فردًا بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعارِ خود ساخته در مرضیّاتِ الٰهی سلوک مینمایند - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این دور یک لک سال‌است - و دورِ دوّم که مسمّی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سالِ عرفیست درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاعِ آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمرِ طبیعیِ مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیوم که بنامِ دواپر اشتهار دارد امتدادِ آن هشت‌لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روشِ جهانیان راست‌گفتاری و درست‌کرداریست - و عمرِ طبیعیِ آدمیانِ این زمان هزار سالست - و دورِچهارم که به کل‌جگ شهرت دارد مدّتِ آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکجنسی حضرتِ هستی‌بخشِ جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهادی و دانش‌نژادی را از مکمنِ ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از ساحتِ غیب و عدم بجلوه‌گاهِ شهادت و وجود می‌آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام‌باشد - و اعتقادِ ایشان‌آنست‌که‌این برهما صدسال‌عمر دارد که هرسالی ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دورِ مذکور - و هر شبی بدستورِ روز متضمّن

برآنند - یا بمعنی کمالِ طولِ امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروهِ سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلّ ممالکِ هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبانِ هندی کال گویند بردو قسمِ منقسم ساختهاند - یکی او سرپِنی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سرپنی یعنی برعکس اول - و هرکدام ازین دوقسم را بشش حصّهٔ جدا ساخته اند - و هر حصّه را آرهٔ می نامند - و هریک ازین آرهارا نامے مخصوص نهادهاند بمناسبت خواصِ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسمِ اول را سکهمان سکهمان بتکرارِ این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت پرمسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتدادِ این زمان نرحمت بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوم سکهمانست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّتِ او سه کوراکور ساگر است - و نامِ ارهٔ سیوم به سکهم دکهمان[۲] اشتهار دارد - یعنی در موسمِ خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدارِ امتدادِ این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرّمی و بیغمی روی دهد - و درازیِ این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلافِ آرهٔ دوم که سکهمان بوده - طولِ مدّت این آره بیست و یکهزار سال است - و ارهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلافِ آرهٔ اول - و مدّتِ او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامیِ آرهای قسمِ دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اولِ قسمِ دوم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششمِ قسمِ اول - و ارهٔ دوم قسمِ دوم نیز متّحداست بآرهٔ پنجمِ قسمِ اول - و سیومِ دوم بچهارمِ اول مطابق است - و چهارمِ دوم بسیومِ اول موافق است - و پنجمِ دوم عینِ دومِ اولست - و ششمِ دوم عینِ اولِ اولست - و الحال بزعمِ ایشان از آرهٔ پنجمِ قسمِ اول دو هزار و کسرے سپری شدهاست - پوشیده نماند که محاسبانِ هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک نکهرب گویند[۳] - و ده نکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده سنکهرا سمدر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعمِ ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هرشکمے یک پسر و یک دختر بوجود می آمد - چنانچه درمیانِ عوامِ ما هم اشتهار دارد - و گمانِ این گروه آنست که از سوی سر اینها [که بجگلی موسوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار موبهای

---

(۲) در گلستانِ سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسامیِ اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات بضبط آورده - اما نکهرب در صفحهٔ (۱۰۴) ازان بیا و در صفحهٔ (۵۱) ازن بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبرنامه بیا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بمیم -

بن النگیز(۲) بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دوتمنین خان بن بوقاقاآن بن بوزنجر قاآن بن آلنقوا بفتح جوینه بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کُن خان بن اغوزخان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوالِ سعادت مآلِ این عالی نژادان در صحف صدورِ گذارندگانِ سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظانِ اوقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوالِ دو هزار ساله بطریقِ تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت ٭

نزدِ خردمندانِ دوربین [که با دلِ انصاف گزین و دانشِ خداداد تتبّع اخبارِ گذشتها نموده بلکه شناساییِ سخنانِ راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانتِ خود ساخته تکاپوی در سنجیدگیِ کردارِ درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحاتِ مسامع والواحِ اخبار رقمِ اشتهار دارد [که آغازِ آدمیانرا هفت هزار سال میگویند] اصلی که شایستگیِ قبولِ عقول و افکارِ دانایان [که تماشائیانِ بهار و خزانِ این چار چمن و(۳) پردهشناسانِ زیر و بمِ این هفت انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثالِ این امور عقلِ درست اندیشِ دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه ازاحتیاط [که موقفِ اطمینان و محلِّ ادراک است] در ردّ و قبولِ آن توقّف مینماید - بدستیاریِ فروغِ جهان افروزِ خرد و مددکاریِ نقلهای معتبر و خبرهای معتمدِ روزگار مثلِ کتبِ قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرآن [که از جولانِ حوادث مصون مانده و بنای قواعدِ نجوم و احکامِ ارصاد و غیرِ آن برآنست - و شواهدِ صدق و سداد از نتایجِ آن پیدا] و از ضبطِ تواریخِ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثارِ ملاحقی(۴) افکارِ این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهرِ اسمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنیِ قدم چنانکه اکثرے حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکی از اسما می آید ٭ - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق ٭

قدرت ایزدی بود - و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلم حقایق رقم اوست • رباعی •

گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم • آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزی دیگر میگوید • رباعی •

هر یک چند از خسان جهان سیر آید • روشن جانی ز آسمان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی • بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانهٔ مشوّده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشاءٔ تعلق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استسعاد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت در محل خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهد گردانید •

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگان بن امیر(۲) طراغای بن امیر(۳) برکل

---

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن ملکر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر - و توکل و ایلنگیز تصحیف - و سوغوجیچن اختلاف بسیار دارد - و قلچولی را بعضی قاجولی نوشته اند -

انوارِ پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقامِ ظلّ‌اللّهی از خطوطِ دستِ والایش ساطع - شواهدِ عقل از ترکیبِ وجودش ظاهر - دلایلِ خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهینِ عدالت از اعتدالِ مزاجش پیدا - مواطعِ فراست از جوهرِ ذاتش هویدا - رقومِ صاحبقرانی از جداولِ اسطرلابِ تقویمش روشن - علومِ غیب‌دانی از بیاضِ نورنهادش مبرهن - رموزِ دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوارِ دوراندیشی از نگاهِ بلندش لایح *

ذکر بعضے از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهتِ ولادتِ اشرف نکته‌پردازانِ نظم و نثر تواریخِ مناسب یافتند - و قصایدِ تهنیت گفتند - و همه بعرضِ قبولِ مجلس‌نشینانِ بارگاهِ حضرتِ جهانبانی که عیارگاهِ جواهرِ المعانی بود رسانیده کامیابِ جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّینِ ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلکِ قضانشانِ تقدیر نوشت * آیاتِ ابد را همه تفسیر نوشت

از بهرِ ولادتِ شهنشـاهِ جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت
سنه ۹۴۹ ھ

و این تاریخ نیز از غرایبِ اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للهِ الحمـد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است

پادشاهے که ز شاهانِ جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز و مه و سالِ میلاد * شبِ (۲) یکشنبه و پنجِ رجب - است

شکرگذاریِ مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال اگرچه راقمِ این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبارِ حسرت بود - امّا شکرِ این موهبتِ عظمی چگونه گذارد که زمانِ ظهورِ این بزرگِ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشمِ التفات و تربیت است - و صد شکرِ دیگر آنکه پیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایقِ شرایف و بدایعِ جلایلِ ارقامِ آن اطّلاع یابد کمالِ ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناختِ منجّم فراتراست دریافته پرستارِ

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخه [ا ح] وقعست *

میرسد موکب شاه درجهان دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخرِ شعبان که روزِ نزولِ اجلال بود و یک‌منزل از معسکرِ اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت‌پیوند صاحب طالع عزیمت - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستانِ وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد - و مسرتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نورِ فراستِ حضرتِ جهانبانی جنت‌آشیانی ادراکِ دقایقِ رموزِ الٰهی و دریافتِ حقایقِ کنوزِ آسمانی چه عجب - و از کمالِ ظهورِ آثارِ حضرتِ شاهنشاهی ظلّ‌الٰہی که نسخهٔ دیباجهای بدایع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادتِ قرانِ سعدین و میمنتِ اقترانِ نیّرین داشت بدولت واقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضورِ موردالنّور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولتِ ابدی آرامگاه گرفتند - و تارکِ مبارکِ حضرتِ شاهنشاهی بمساسِ پای سریرفرسای حضرتِ جهانبانی بعنایت برخورداری و وصول بکمالِ پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمالِ عطوفت و فرطِ عاطفت در بر گرفته بر پیشانیِ نورانیِ آنحضرت که لوحِ سعادتِ دوجهانی و دیباجهٔ دولتِ جاودانیست بوسه دادند * ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نورِ اقدس زبانِ الهامی را بادای شکرگذاریِ حضرتِ باری عزّ شانهٗ و جلّ برهانهٗ مقرون ساختند - و فرقِ فرقدسای را بسجداتِ نیازمندی بر درگاهِ بےنیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هرمو بر تنش درسجده خم بود

حافظانِ عنایتِ الٰهی و خازنانِ سعادتِ نامتناهی آن ودیعتِ ازلی وامانتِ ابدی را در کنفِ عاطفتِ پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنّم گشتند * شعر *

اینست امانتِ الٰهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی
ینست که در داش نهادند * ماهیّت کنه حق کماهی
اینست که کعبهٔ درش را * گیرند شهان بقبله‌گاهی
اینست که پای دولتِ اوست * رونق‌ده تختِ پادشاهی

صحیفه‌خوانانِ هیأتِ بشری بچشمِ تعمّق و تفکّر نظاره کردند - وقیافه‌شناسانِ هیکلِ انسانی بنظرِ تامّل و تدبّر مطالعه نمودند - * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدولِ آفرینش
ز حیرت نگفتند چیزے و گفتند * زهے نوردانش زهے چشم‌بینش

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نامِ خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالقِ ذوالجلال والاکرام موافقِ تالیفاتِ موسیقی سرائیدند - عاکفانِ صوامعِ قدس و ساکنانِ مجامعِ انس [که منتظمانِ سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگانِ دائرهٔ کون و مکان اند] کمروا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند • شعر •

ای شرفِ عقل مسلّم ترا • دورِ شهنشاهیِ عالم ترا

رویِ زمین همچوتو باغ نداشت • طاقِ فلک چونتو چراغی نداشت

قلزمِ ابداع بسی موج داد • تا گهری چونتو بساحل فتاد

خامهٔ تقدیر بسی نقش بست • تا ز قضا همچوتو نقشی نشست

نسخهٔ کون آیتِ تادیبِ تست • جلدِ فلک دفترِ تشریحِ تست

چون چشمِ جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرینِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدارِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی نگران بود فرمانِ عاطفت‌نشان شرفِ ارسال یافت که در حضانت (۲) حضرتِ مریم‌مکانی متوجّهِ سرادقِ عزّت و مخیّمِ اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّدِ غزنوی را فرمودادند که در راه ملازمِ هودجِ سعادت باشند - لاجرم حضرتِ شاهنشاهی در کنفِ دولت و کنارِ تربیتِ حضرتِ مریم‌مکانی یازدهم شهرِ شعبان بساعتِ مسعود از حصارِ امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تختِ‌روان روان شدند • شعر •

مهدِ گهواره ناگذشته هنوز • بخت والش کرده تخت‌نشین

چشم نگشوده و بدیدهٔ دل • دیده در انتظامِ دنیا و دین

دست‌گشاده و دلش خواهان • که جهانرا کند بزیرِ نگین

ناشکفته گلش یکی ز هزار • عالم از باغِ دولتش گلچین

چون تختِ‌روانِ حضرتِ شاهنشاهی که گنجِ روانِ معرفتِ الٰهی بود قریب رسید و مسافت در منزل ماند حکمِ جهانمطاع شد - که اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت و سایرِ اکابر و اهالی متوجّهِ قبلهٔ اقبال و مستقبلِ کعبهٔ آمال شوند - قاصدانِ بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبارِ قربِ مقدمِ گرامی زمان زمان میرسانیدند • شعر •

---

(۲) نسخه [ج] که حضانت -

حضرتِ جهانبانی جنت‌آشیانی در قرب ایامِ طلوعِ این نیرِ اقبال از شرایفِ مجازاتِ آن خدمت بوعدهٔ این موهبتِ عظمی امیدوار دولتِ جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منش عصمت‌سرشت او که امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادتِ خدمتِ دایگی آن نوباوهٔ بهارستانِ خلافت و اقبال و دولتِ حضانتِ آن گلدستهٔ سرابستانِ عظمت و جلال معجرِ افتخار و طیلسانِ امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌سازِ آسمانی راطلب داشته‌آن مواردِ فیض‌ورود را در ساعت مسعود بکنارِ امیدِ او درآوردند - و چون هنوز وضعِ حملِ این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگارِ خاصِ حضرتِ جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحقیق آنست که اول بشیرِ والدهٔ ماجدهٔ قدسیه میل فرمودند - پس ازان فخرنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافتِ این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولتِ بلند عزت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمندِ صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشتِ او بی‌بی‌روپا گردآوریِ این خدمتِ شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادرِ سعادت‌یار کوکه باین موهبتِ کبری اختصاص یافت - و درآخرآن عفت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولتِ بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ بزرگیِ جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفت‌قبابانِ بخفور بشرافتِ این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمتِ ایزدی در اختلافِ این طبقات ودیعت نهادنِ مشاربِ مختلفه است تا وجودِ مقدس بمدارج متنوعه رسیده شناسای اطوارِ گوناگون تجلیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصرانِ هوشمند ظاهر شود که این نونهالِ اقبال از زلال جویبارِ فیضِ ایزدیست - نه ازان باب که بتربیتِ صوری بر مدارجِ معنوی ارتفاع یافته - چه حالتِ معنویِ این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیِ رتبتِ قدسی‌منزلتِ این برگزیده در چه مرتبه ●

و ازغرایبِ آثار آنکه حضرتِ شاهنشاهی در بدوِ حال و اولِ چشم گشودن در ملکِ وجود بخلافِ عادتِ دیگر اطفال بنمکین تبسم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرسانِ زیرک‌طبع تبسم را فاتحهٔ تفاؤلِ ابتسامِ بهارِ دولت و اقبال شناختند - و مقدمهٔ انفتاحِ غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکرِ خیال (که نجارانِ سریرِ سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنارِ آن آویخته) آن گوهرِ یکتای نهٔ صدف را بخوبترین وضعی آرام

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّاتِ كواكب و سعاداتِ علويّات را بميزانِ تاملِ برسنجند دريابند كه زائچهٔ صاحبقراني چه خبر ميدهد - و اين زائچهاي قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان الله باوجود تباعدِ مستخرجين از روي زمان و مكان و حال و تخالف ضوابط هريكي از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورتِ‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مواود بپايهٔ اعلي مراتبِ كوني و الٰهي رسد و ذاتِ مقدّسِ او مجموعهٔ مكارمِ صوري و معنوي گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسي و كامروائيِ صورت و معني - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانباني - و درجاتِ فرمانروائي - و مدارجِ عليايِ حق‌پرستي و خداشناسي - و درويش‌پرسي و غريب‌نوازي - و درازيِ عمر و صحّتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهي و خبرداري از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و سايرِ امورِ ملك‌راني و جهانداري - و از غرايبِ آنكه جملگي اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند سادهٔ‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسي از فروغِ دوربينيِ خود از صفحهٔ پيشانيِ احوالِ آن حضرت ميخوانند - امّا قوتِ ناطقه از اداي بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد * شعر *

اي صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته * عزّتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصويرِ اسامیِ گرامیِ دايهاي سعادت‌پيراي و قوابلِ روحانيِ‌قوالب حضرت شاهنشاهي

همان زمان كه آسمان بفرِّ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نوراني شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامن عنصرِ قدسي و گوهرِ قدوسيِ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهي و درياي معرفتِ ازلي شست‌وشو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال بر وجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصديانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصربست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهاي معتدل‌مزاجِ روح‌امتزاج بقماطِ سعادت‌ارتباط (كه از پردهاي ديدهٔ پاكان پاكتر بود) بپيچيده آن پيكرِ ربّاني و هيكلِ آسماني را بحسنِ ادب و كمالِ احترام بركنار و كتفِ قدسي‌سيرتانِ پاكذيل نهادند - و بپستانِ مهرباني بنوشينِ لبش دادهٔ بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند * شعر *

شيـــر ز بهرِ لبش انگيختنـــد * شير و شكـــر را بهم آميختنـــد

شيـــر نه از دايهٔ اميّـــد خورد * كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقارهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدين محمّدِ غزنوي در تقّوج خدمتي شايسته بتقديم رسيده‌بود

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح مي‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکماي هندوستان بر رجوع اطلاع قایل نباشند چنانچه در دفتر[۲] دوم مشروحست - بلکه حکمت الٰهي و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک بین مخفي ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است که حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني [که در تدقیقات اصطرلابي و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌داني و ثاني اسکندر یوناني بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده حرفے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود اتفاق[۳] قوانین حسابي و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهي حقیقت زایچهٔ مقدسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - وبالجمله هر یکےاز زایچهای طالع را [که انموذجے در هر کدام‌گفته‌آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداداني و ایزدشناسي و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثاني نتواند بود - اگرچه زایچها باهم اختلافی دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت میفمایند - و از نزدیکان حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانباني جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تامّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند- و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت سرمدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذات بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی‌است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میتافت - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر - (۳) نسخهٔ [ج ح] ایقان و [ز] اتقان -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشانِ روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میانِ اخترشناسانِ هندوستان و فلک پیمایانِ یونان واقعست که یکی طالعِ آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکتِ فلک البروج اختلافست - جمهورِ حکمای متقدمین و ارسطو برآنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعینِ مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکتِ او در صد سال یک درجه‌است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثرِ حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامیِ دوره دربیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلافِ اسباب و آلاتِ رصدی و تفاوت در غموض و وقتِ انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکتِ ثوابت از جهتِ کمالِ بطوء مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدتِ عمر وفا نکرده زمانی که مقدارِ حرکاتِ ثوابت را احساس توان‌نمود نیافته اند - پس در وقتِ تعینِ بروج صورتِ اسد که از اجتماعِ چند کواکبِ ثابت متوهم میشود محاذی و مقابلِ جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکتِ فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعی که صورتِ سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضعِ میزان و میزان در مکانِ عقرب تا آخر بروج - پس حسابِ منجمانِ هند بر وفقِ رصد حکمای متقدمین‌است که مبتنی است بر عدمِ حرکتِ ثوابت - و حسابِ رصدِ جدید بر اعتبارِ حرکتِ فلک البروج که مستلزمِ انتقالِ صورتِ اسداست بموضعِ سنبله - و مقدارِ مابه‌التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکانِ خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند تا رصدِ جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی‌که درهرهفتادسالی یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثرِ حکما برآنند بضرب هفتاد درهفده - وبقولِ بطلمیوس [که درصد سال قطع یکدرجه باشد] فاصله درمیانِ رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینانِ حقایقِ معانی و دقایق‌شناسانِ رموزِ آسمانی ازین مواقعِ خلاف و موارد اختلاف دروادیِ حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح‌الله [illegible] بقوانینِ یونانی و ضوابطِ فارسی استنباط طالعِ همایونِ حضرتِ شاهنشاهی نموده اسد قرار

اینست انموذجی از احکامِ زایچهای طالعِ اقبال‌مطالع - و اگر عطیّاتِ کواکب و سعاداتِ نظرات و خواصِ بیوت و غیرِ آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهم‌رسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمی‌شد ز شمارِ دقایقِ شرفش * مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقتِ تحریرِ این گرامی صحیفه که محلّ استکشافِ احوالِ سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخطِ افادت و افاضت‌پناه تحریرِ عهد مولانا الیاسِ اردبیلی [که در علومِ ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاهِ قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر درآمد - آن زایچه نیز بعینه منقول گشت - مجرّد از بیانِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهتِ اعتبارِ مستخرج و چه باعتبارِ آنکه این زایچه برخلافِ زایچهای دیگر مبتنی برزیجِ ایلخانیست *

میزان / عقرب — زحل، شمس	زهره — سنبله	ذنب — اسد / سرطان
قوس		جوزا
قمر، مریخ — جدی / راس — دلو	حوت	حمل / ثور

(۲) اسامی بروج مطابق نسخهٔ [د ز] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و درباقی مفقود -

احکامِ خانۀ نهم چون مرکزِ این خانه در برجِ حمل است و خداوندِ او که مرّیخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود محمود از سفر کامیاب بود - وسفرهایی که درپیش آید متضمّنِ تسخیرِ ولایتی باشد * **احکامِ خانۀ دهم** چون مرکزِ این خانه از ثور است که خانۀ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادتِ تامّه و ریاستِ عامّه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصبِ والا در قبضۀ قدرتِ صاحبِ طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانۀ شرفِ قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظرِ تمام‌دوستی - و چون سهم‌السّعادت بقولِ جمهور درین خانه است دلیل است بر کمالِ سعادت و ازدیادِ دولت - و آنکه اکثرِ اوقات در سرانجام و انتظامِ مهامِ ملک و ملّت باشد - و چون سهم‌العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخنِ او پادشاهِ عقلها و سردفترِ سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که اربابِ عیش و نشاط اند عنایتِ او فراوان باشد **احکامِ خانۀ یازدهم** چون مرکزِ این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوّم که بیت‌المالست دلالت کند برآنکه امّیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملکِ خود کند برحسبِ دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه او را دوستانِ یکدل باشند - و اربابِ علم و دانش در خدمتِ او بمرتبۀ ارجمند رسند - و چون سهمِ عواقبِ امور درین خانه‌است دلیلست برآنکه عاقبتِ آمال و امانیِ او همواره بخیر و سعادت برآید * **احکامِ خانۀ دوازدهم** چون مرکزِ این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحبِ طالع ازان رضامند شود - و بودنِ ذنب درآنخانه در درجۀ اوّل مقوّیِ اینمعنی است - و چون سهم العلم والحلم درین خانه‌است دلیلست برآنکه صاحبِ طالع باوجودِ علم براحوالِ کوته‌اندیشانِ تیره‌رای در مقامِ حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ‌حوصلگی و عمومِ مهربانی از صفاتِ لازمۀ او باشد * ایزد تعالی آن خدیوِ اقبال‌را بقرون و دهور ممتد دارد که صفاتِ خلقِ عظیم [که اصل و خلاصۀ امورِ جهانداری و ملک‌آرائی و سببِ صیدِ خاطرِ دوست و دشمن و رابطۀ جذبِ قلوب و انتظامِ ضمایرِ خواص و عوام‌است] بحمدالله والمنّه در مجموعۀ اخلاقِ مهذّبِ این مؤدّبِ دبستانِ کبریایِ احدیّت بر وجهِ اتمّ و نهجِ کمال مشاهد و معاین‌است - و از اصلِ فطرت و مبدأ طینت باین عطیّۀ والا و موهبتِ خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایایِ پسندیده بی تکلّف و تصلّف ملکۀ آن ذاتِ سماوی‌برکات گشته ازین سرچشمۀ معدلت بجداولِ بساتینِ استعداداتِ اربابِ استفاضه جاری و ساریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوایِ تو گردشِ گردون * مباد جز برضایِ تو جنبشِ اجرام

چهارم چون صاحبِ مرکز این خانهٔ مریخ است و در شرف و وجه و مثلثهٔ خود و حدّ مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظرِ مودت همیشه ملک در تصرفِ اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبارِ این درجات که از اولِ عقربست جوزا ست که صاحبش در تحتِ شعاعِ نیرِاعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحبِ طالع بسنِ تمیز رسد سلطانِ عقلش ظهور کند - و والدِ ماجدِ مولودِ مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستانِ جاودانی نماید - و چون اکثرِ این خانه از برجِ قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذارِ پدر باشد - و از ملکِ پدر روزیمند گردد * احکامِ خانهٔ پنجم چون صاحبِ اکثر خانهٔ سیوم [که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایلِ احوالِ فرزندانِ مولود و اخلاص و ارتباطِ ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخدا ست و مشتری که در وجه و مثلثهٔ خود است و شریک با کدخدا و صاحبِ مرکزِ این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندانِ مولود سعادت‌پذیر و معینِ دولت گردند - و تارکِ ادب از زمینِ رضامندی برنگیرند - و نسرطایر که بر مزاجِ مریخ است و مشتری و منقارالدجاجه که بر مزاجِ مشتری و زهره است درین خانه است دلیلِ قوی بر فراوانیِ صیدِ مسرت و سعادت است * احکامِ خانهٔ ششم چون صاحبِ این خانه که زحل است در شرفِ خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوامِ سرورِ مولود و حصولِ مال و منالِ فراوان و استدامتِ صحتِ عنصر و اعتدالِ مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامونِ مزاجِ قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحتِ کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکتِ زحل و هردو درشرف اند خدمتکاران و ملازمانِ سعادتمند فراهم آیند * احکامِ خانهٔ هفتم چون صاحبِ مرکزِخانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحبِ طالع را در اوایلِ جوانی پردگیانِ سراپردهٔ ازدواج از خاندانِ فرماندهانِ هند باشند - و چون زحل در بیتِ دوم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیانِ شادروانِ عفت از حکمِ مالگذار و خزانه‌معمورسازِ او باشند - و چون سهم‌الالفة والمحبة درین خانه است دلالت بر مزیدِ التفاف در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت است که خانهٔ مشتری و شرفِ زهره است * احکامِ خانهٔ هشتم چون مرکزِ این خانه از حوت است و صاحبِ او مشتری در دوم است در حد و مثلثهٔ خود - و سهم‌الشرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مریخ که در شرف است دلیل است بر عدمِ خوف و خطر و بحفظ و صیانتِ ایزدی مامون بودن *

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودنِ مشتری در حدِ خود دلیلِ طولِ عمرِ گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامي را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظر تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانی بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزوِ اجتماعِ مقدم‌است درین خانه است مقوّیِ اینمعني‌است - و کدخدا که زحل است و در شرفِ خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمرِ مقدس از عمرِ دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمرِ طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودنِ قمر مستولی بدین خانه مؤیدے دیگراست برای اساسِ این سعادت • احکامِ خانهٔ سیوم چون صاحبِ طالع در سیوم است دلالت کند بر کمالِ حلم و آهستگي و وقار و اعزاز و امدادِ اقربا - و این گروه از کوته‌بیني در مقامِ یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزے که صاحبِ طالع دروست خانهٔ مریخ و مثلثه و حدّ و وجه و آدرجان و دریجانِ اوست و او در پانجمِ طالع است که خانهٔ فرح و شرفِ اوست - و در مثلثه و وجه مشتري و آدرجانِ صاحبِ طالع است - اندیشهاي نادرستِ این طبقه موجبِ زیادتیِ جاه و سببِ مزیدِ دولتِ صاحبِ طالع گردد - و چون اوایلِ سیوم (که تعلق ببرادران دارد) موردِ سطوتِ نیرِّ اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنبِ شکوهِ ذاتِ اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصه شربتِ واپسین درکشند - و اواسط و اواخرِ سیوم (که تعلق با[۲]خوان و انصار دارد) محلِّ سهمِ السعادة بقولِ بطلمیوس - و نیز وجهِ نیرِ اعظم است و او شریکِ کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساطِ یکرنگي و جانسپاری بوده در آدابِ دولتخواهي ثابت‌قدم باشند - و از طرفِ صاحبِ طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرفِ خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرفِ خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودنِ زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالتِ تام برین امور دارد - و بودنِ صاحبِ سیوم در پنجم دلیل است بر انتظامِ احوالِ فرزندانِ گرامي - و آنکه نقل و حرکتِ نزدیک بسیار روي نماید که موجبِ انبساطِ خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتفاق و سهم السعادت بر قولِ بطلمیوس و محیِ الدینِ مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخلِ خانهٔ سیوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالتِ قوی میکند برآنکه پیوسته از عالمِ غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلی متین‌است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیرِ منیرش موردِ مغیبات باشد • احکامِ خانهٔ

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود •

و بیست[2] و دو دقیقه اسد است - و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است - پس سهم السعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممر هیلاج اول زحل است - پس مشتري - و از ممر سهم السعادة اول مشتریست - پس زحل - و از ممر درجهٔ طالع اول شمس است - پس مریخ *

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدسیهٔ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری و در حد و مثلثهٔ خود است باید که در همه امور مالي و ملکي بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون مستولي برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد - و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوي بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و پایندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی اینمعني است - و برآنکه وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکر و نیره و از درجاتِ ابار است - سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سي و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفرِ دقیقهٔ ثور است ٭ **مرکزِ خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجانِ زهره - و شرف و ربِ مثلثهاش قمراست بشرکتِ زهره و خدمتِ مریخ - و دریجانِ زحل - و نه‌بهر و هفت‌بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبالِ مریخست - مستولي بربن خانه زهره‌است بشرکتِ تام قمر و شرکتی از مریخ - و این درجهٔ مذکر و نیره و خالي از نحوست و سعادت است - سهم السعادة برقولِ(۲) غیرِ بطلمیوس و محیي الدین مغربي در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - و سهم العقل و النطق در نه(۳) درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج(۴) درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار(۵) درجه و صفرِ دقیقهٔ جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سي و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکزِ خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نه‌بهرِ عطارد - و ربِ مثلثه اش اوست بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتري - و شرفِ راس - و حد و دریجانِ زحل - و وجه شمس - و آذرجانِ مشتري - و اثناعشریه و هفت بهرِ زهره‌است - و این درجهٔ مؤنث وقیمه و خالي از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکتِ زحل - **مرکزِ خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجهِ قمر و شرف و نه‌بهر و دریجانِ مشتري - و حد و وبالِ زحل است - و ربِ مثلثهٔ اش مریخست بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و آذرجان و اثناعشریه و هفت‌بهر و هبوط مریخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکتِ مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنث و نیره و خالي از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هجده دو و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده(۶) دقیقه - و سهم الحیٰوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ج] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ج] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] یازده -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبالِ عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکراست وقیمه و از نحوست وسعادت خالی - سهم السلطنة والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدجاجه و نسرالطائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکزخانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مریخ - و وجهِ شمس - و ربِ‌مثلثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مریخ - و دریجان و نه‌بهرِ عطارد - و آدرجان و اثناعشریهّ و هبوطِ مشتری - و هفت‌بهر و وبالِ قمراست - مستولی برین خانه مریخ‌است بشرکتِ زحل و قمر - و این درجهٔ مذکر و نیره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم‌الجیش و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم‌موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکزِخانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریهٔ زحل - و ربِ‌مثلثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتری - و وجهِ قمر - و دریجانِ زهره و آدرجان و نه‌بهرِ عطارد - و هفت‌بهرِ مشتری - و وبالِ شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکتِ عطارد و نحوِ شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم‌الالفة و البقاء و الثبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست ٭ **مرکزخانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهرِ مشتری - و شرفِ زهره - و حدّ و وجه و دریجان و آدرجان و ربِ‌مثلثه‌اش مریخست بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریهٔ زحل - و هبوط عطارداست - مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مریخ و نحوِ شرکتی از قمر- و این درجهٔ مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است ٭ **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مریخ - و شرفِ نیّر اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبالِ زهره است - و ربِ‌مثلثه‌اش مشتریست بشرکتِ نیّراعظم و خدمتِ زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مریخ‌است بشرکتِ مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و دوازده دقیقهٔ سنبله‌است **مرکزِ خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله‌است خانهٔ و شرفِ عطارد است - و حدّ زحل - وربّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مریخ - و وجهِ عطارد - و دریجانِ زهره - و نه‌بهرِ عطارد - وآدرجانِ قمر - و اثناعشریهٔ نیّرِ اعظم و هفت‌بهر و هبوطِ زهره - و وبالِ مشتریست - و مستولي برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري درپانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه وبیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر دریک درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزوِ اجتماع مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکزِ خانهٔ سوّم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - وخانهٔ زهره است و شرفِ زحل - و حدِ مریخ - و ربّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتري - و وجهِ مشتری - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّهٔ و هفت‌بهرِ عطارد - و آدرجان و هبوطِ نیّرِ اعظم - و وبالِ مریخ‌است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ موّنث است - و مضیّه و خالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه[^] و چهل[(۲)] دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم‌الغیب در هفت درجه و پنجاه دقیقه - و سهم‌السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محي‌الدّینِ مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم‌الاصدقا والخیر[(۳)] (؟) و سهم‌العبید بقولے در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم‌الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّرِاعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست[(۴)] و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتدِ قایم‌است و خانهٔ مریخ - و حدِ زحل - و وجه و اثناعشریّهٔ و وبالِ زهره - و ربّ‌مثلّثهٔ مریخ است بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و دریجانِ عطارد - و نه‌بهر و هفت‌بهرِ مشتری - و مستولی برین خانه مریخ‌است - و این درجهٔ مذکر و قتمه و خالی از نحوست و سعادتست - و سهم‌سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس‌است - و سهم‌الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ پنجم** بیست‌وهفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نه‌بهرِ مشتري - و شرفِ ذنب - و حدّ مریخ - و وجهِ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش مشتری بشرکتِ شمس و خدمتِ زحل است - و دریجانِ شمس - وآدرجانِ زهره - و اثناعشریّهٔ مریخ - و نه بهرِ مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [٥] درجه ویکدقیقه -

مشتري زهرة (۲) عطارد سنبله / شمس زحل میزان	طالع اسد	ذنب سرطان / جوزا
عقرب	هیلاج اول جزو اجتماع پس مشتري پس زحل	ثور
مریخ قوس قمر / جدي راس	دلو	حوت / حمل

مرکز طالع اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیّاره است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد است و قائم الاوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانهٔ نیّر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست - و حدّ مرّیخ است - و ربّ مثلّثه اش سعد اکبر است بشرکت نیّر اعظم و خدمت زحل - و درجه و دریجان مرّیخ - و نهبهر مشتري - و آدرجان و هفتبهر مرّیخ - و اثناعشریّهٔ قمر - و وبال زحل است - و این درجه مذکّر است و نیّره و از نحوست خالي - و مستولي برین طالع نیّر اعظم است بعدوے از شرکت زحل - و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سي و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهرة در برج طالع -

بر منقش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروری و معدلت‌گستری بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئی باشند - صاحب دهم زهره در ثوم است بوالدین و بزرگسالان خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بے سعنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صدای کوس دولت و غلغلهٔ هیجای عظمت او هراسیده و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روبی بفراموشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتری یا زحل در ثوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نهبهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ●

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزمانی عضدالدوله امیرفتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالی که قدوهٔ علمای روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق فهوم - مرتقی مدارج علیا - مبین حقایق اشیا - نقاد جواهر معانی - حلال غوامض یونانی - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقای اوج بلندپروازی - علامة الدهر عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی - برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت - روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید ●

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولودِ مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت
مي افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نهمین برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بدست و دو
سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار
پذیرد - و درین طالع با وجودِ بودنِ جزوِ طالع و بودنِ قمر در نهمینِ خود قمر را پنج کوکب ناظراند -
نیرِاعظم - سعداکبر سعداصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ قدسي صاحب طالع در خانهٔ سیوم است
مولودِ اقدس‌را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستانِ جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده
و نیکوحال باشد - و بسلطنتِ بےگزند و سعادتِ بےمنتها بهره‌مند شود - و صاحبِ دوم
در سیوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراعِ قوانینِ دولت
و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامونِ ضمیرِ والایش نگردد -
و صاحبِ سیوم در دوم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوندِ سعادت‌پیوند
بمهرباني پیش آید - و سایر نیک‌اندیشان از فیض انعام و احسانِ او بهره‌مند گردند - و
از حدایقِ افضال و اکرامِ او ثمرات برچینند - و مقرر است که اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود
گرامي بسلطنتِ علیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سیوم سعدِاصغر[۲] است - هرآینه
دلالت دارد بر خلافتِ کبري و ایالتِ عظمي - و صاحبِ چهارم که مریخست در پنجم جا گرفته -
پدرِ والاقدر از وجودِ اشرف او مؤیّد بتاییداتِ غیبي گردد - و فرزندانِ عالي‌نژاد او درازعمر
باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریست در دوم است خزاینش
فراوان شود - و ممالک عظیمه درتحتِ تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بنکاتِ موسیقي
و دقایقِ ادوار و رموزِ نغمات باریک‌بین و موي‌شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سیوم است
بعضے از ملازمانِ درگاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمالِ قهرمانِ اقبال شوند -
و صاحب هفتم زحل در سیوم است امورِ شوکت و ابهت بتدبیرِ صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او
این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمتِ من سربلند شدے - و صاحب هشتم
مشتري در دوم است بتدبیرِ والاي خود اموالِ فراوان و خزاینِ بےاندازه را متصرّف باشد -
و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت
بر قوّتِ حافظه کند - و یادداشتِ قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

---

(۲) مطابق نسخه [ح] و در باقي هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که
بصفحهٔ ۲۴ سعداصغرش نوشته و بعضي زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

خود است - دوستی قوي‌حال که آن ممد اکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور دهد - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوري و معنوی و ذاتي و عرفي بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و ازو اندیشه‌ناک بوده مطیع و منقاد گردند - وچون در خانهٔ مشتریست و نیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر برخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - وقمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرسند - و تاب بارنهٔ قهر و عظمت او ندارند - و همیشه دوستی اورا ترتیب دهند - تا باقتدای انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - وچون در جدي‌است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاري رهبري نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده اجادهٔ قویم تحقیق گرایند - وچون مشتري برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - وچون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئی فرزندان نیک‌نهاد کامران شود ●

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسي میکند نیز ایراد مي یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - وچون در عین قوت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالي‌اساس و اماکن والابنیان مسرت‌آرای گردد - وچون درین زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول اینمعني بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - وچون دوازدهم نیراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قوي‌حال صاحب‌اقبال بود - و در جائی‌که دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و پای وقار در دامن تمکن و پردلي کشیده دارد - و زایچهٔ توهم و هایبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدس ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیراعظم باشد و درسیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - وچون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

باوجود کمال پیشبینی و بے تکلفی حضرتِ شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکام این طبقه مقرراست که صاحبِ این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهکاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوی و رای متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحبِ فرزندانِ ارجمند رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحبِ طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعدِ اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیبِ عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظامِ هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مقدّراتِ مرادهای اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیرِ اعظم چون در سیوّم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجای آرد - و توانا باشد - و برادرانِ بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالع لخوانِ محترق گردد - و جهانیان بر هواداری او متّحد و متّفق باشند (۳) - و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکارِ دقیقه نماید - و زحل چون در سیّوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتکارانِ رضامند بیحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتی بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحبِ خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگ عظیم‌جثّه بر درگاهِ او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقت و تردّدِ او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطی‌تر کوکبی نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّهای اوست - و نیرِ اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنگاه باشد - و آئینِ دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوست

---

(۳) نسخهٔ [ط] و اتفاقِ عالم و عالمیان بر طلب خوشنودیِ او بوده - و باختیار و بے‌اختیار بر جوی بخشش او معترف باشند -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و سطوت دارد - و نیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظیر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ‌قدر غالب و مستولی باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیرمرد را آب سازد[۲] - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود •

سنبله مشتری زهره / آفتاب میزان عطارد زحل	اسد	سرطان / جوزا
عقرب		نور
قوس مریخ / جدی قمر	دلو	حوت / حمل

(۲) نسخه [ط] سازد • بیت • زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر • که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر •

و مربّی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوّت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب باشکر - و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس درو(۲)شت لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته و وتد رابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از مثلّثه و آذرجان اوست - مخدّرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمی عطیّة نموده - و از ندوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل است صاحبش مرّیخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الٰهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد سلک میگردد - و سهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین سعداکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیّد است صاحبش قمر زائدالنّور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هر بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوّة بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ٭

---

(۲) نسخه [ح] راست و درست -

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید ـ
و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد ـ
و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالي و خرّمی و اصناف آزادگي و بیغمی بگذراند ـ
و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارداست ـ و عطارد در خانهٔ زهره ـ و سه سعادت جمع شده ـ
یکی سعادت مشتري ـ دوّم سعادت زهره ـ سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده ـ
واین بغایت نادر افتد ـ و نیّر اعظم عطیّه‌بخش عالم که نظام‌بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کرامت‌فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت
واقع شده رحمت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده ـ و چون از هبوط برآمده
رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته ـ و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفراست
همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی‌بخش جهان باشد ـ و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب
خبر داده ـ و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده ـ و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها ـ و مشتری که صاحب اوست نظر
تسدیس دارد و متّصل است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است ـ در هر کاری
که توجّه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد ـ و عاقبت کارش بکامروائي باشد ـ و خانهٔ پنجم
که خانهٔ فرزندانست جدي است ـ و آن برجیست بسیار فرزند ـ و مرّیخ که کوکب سپاه است
درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست ـ و از جلایل امور آنکه
این کوکب الجیش در بیت الشرف است درجه و مثلّثه و دریجان و آدرجان و اثناعشریّهٔ
خود از عمر دراز برومند گرداند ـ و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازد ـ و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشد ـ و سپاه گیتي‌پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد ـ و از جملهٔ اتفاقات
حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقراني نیز مرّیخ در پنجم بود ـ چنانچه در ظفرنامه
ایراد یافته ـ و حکمت‌پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند ـ و درین زایچهٔ
قوي‌حال قدسي‌مثال زیادتي از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
است با قوّتهائی که گذارش یافت ـ چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد ـ و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر
شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد ـ و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست
زائدالنور آمده بدولت روزافزون رهنموني مینماید ـ و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

اگرچه سفهله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعانِ نظر و امعانِ تامّل بهر وجه متحقّق شده - یکی آنکه جزوِ(۲) طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اولِ برج - و آن باتّفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ مسندِ خلافت - و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعدِاکبر است - چه مشتري که سعداکبر است با اوست - و عطارد ذوکیان است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعدِ اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیّت در خانهٔ دوّم است که تعلّق باسبابِ معاش و قوامِ زندگاني دارد افاضهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوندِ طالع کرده که در امورِ معاش و معاد عالمرا بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد(۳) بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحب خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتي و عرضي دارند - و ایّامِ زندگاني را با عیش و کامراني انتظام مي بخشند - و مشتري که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّهمّت و استقامتِ طبع و تعمیرِ عالم نیز در خانهٔ دوّم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامراني بروجه اتم تا عاقبةُ(۴) العاقبه مقارنِ حالِ فرخنده‌مآلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعداکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحبِ طالع بعلوِ همّت و سموِّ منزلت بر همه خلایق فایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا صحبت نماید - و دانشورانِ روزگار و دانایانِ هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرام طوافِ آستانِ رفیع او(۵) بندند - و انچه در ضمیر الهام‌وردِ او پرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] ٭ شعر ٭ عقل بود پیشرو کار او ٭ عقل بود قافله‌سالار او ٭ هرچه نه از فکر بنزدش فسون ٭ هرچه نه از عقل بنزدش جنون ٭ و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] ٭ شعر ٭ چو اسکندر بود در پادشاهي ٭ بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهي ٭ و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز ٭ ارسطوفطرتان دانش اندوز ٭ نگردش در سخن راني شب وروز ٭

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌سنج رصدبند * نگاهی کن بعقل چرخ‌پیوند

بحسن طالع صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین

تماشا کن درین فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجّم را (که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفّت‌قباب ساخته بودند. و او چنان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد. و صورت زایچهٔ اقدس این است *

عطارد مشتری میزان / شمس زحل عقرب	زهره سنبله	ذنب اسد / سرطان
قوس		جوزا
مریخ جدی قمر / دلو راس	حوت	حمل / ثور

ملقب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا وسپهر نور و ضیا فرودآمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع‌انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک‌الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضے تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق‌است بعدد حروف اکبر ‌• رباعی •

نورے که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست • ازجبههٔ شاهنشه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت • این نکته زبیّنات اسما پیدا ست

انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این‌اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند - و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدالت‌امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمی بطریق سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرّر نیاید هرآینه آن‌اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشأه‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحّت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرّت خداوند آن نام مدخل تمام است •

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این معبد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش‌است برمیدارد - و با که بادیست دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی‌اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند •

بدرگاه خداوندگاری ماندند - و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند • شعر •

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین • پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود

بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکرگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئین دولت تازه شد - و نقارهٔ عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی بلندآوازه گشت - بارگاه ترتیب یافته بآئین همایونی - دلکش‌تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی • رباعی •

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر • وین بزمگه از درون و بیرون بنگر

گر ذوق تماشای دوعالم داری • آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش‌کردهٔ را بیاد آورد • شعر •

ساقیان دست بجام می بیغش کردند • خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند

این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو • که مسیح و خضر از رشك کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنیان جادونوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پرده‌های رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلف مراد تار بربستند - نائیان گرم‌نفس نفسهای راست‌آهنگ برکشیدند - غیچکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند - دائره‌دستان آینهٔ اقبال درپیش رو نهادند - ظریفان شگرف از رنگ‌آمیزی ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند - ندیمان نادره‌حرف در بذله‌گوئی لبهای مجلسیانرا در تهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف‌آرای نوج نوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علی‌الدوام از همنشینان محفل‌نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات علمی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرت فلک‌پیوند داشتند و ضمیر باریک‌بین آنحضرت آئینهٔ دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر قدسی رابهمان لقب ارفع و اسم اعظم

نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه تر زبان گشتند • شعر •

این چه مستیست که بےبادهٔوجام‌است اینجا • باده کز جام بنوشند حرام است انجا

خوانهای مهوا رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای ننگ تنگ اتمام‌کردند - ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمدِ مقصودِ قدسیانِ عالمِ بالا شمّهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست‌وجوی نظام‌بخشِ ملکِ معنی و انتظام‌ارزانی‌کنِ عالمِ صورت را خلعتِ گرامی وجود پوشانیدند - و از مهدِ بطونِ صنایع و خلواتِ قدسی بمنصّهٔ ظهورِ بدایع وجلواتِ انسی آوردند - امّا شرحِ ابتهاجِ ملأ اعلی و کامروائیِ روحانیانِ تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست •

همانزمان‌که نیّرِجلال از مشرقِ اقبال طلوع فرمود قاصدانِ تیزگام و سوارانِ چابک‌خرام بجانبِ مخیّمِ اقبال و معسکرِ اجلال که مسافتِ چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدنِ این مژدهٔ جانفزا و نویدِ دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقتِ صبحِ صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود وآبهای بیغش ودرختانِ دلکش داشت حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودے از مقرّبانِ سریرِ اعلی بخدمتِ حضور قیام داشتند • مثنوی •

تازه درختان بفلک چترسای • سایه‌فکن بر سرِ ظلِّ همای (۲)

غلغلِ مرغولهٔ مرغانِ راغ • ریخته بر بزمِ نوای فراغ

ناگاه از عقب سوارے‌گرم‌رفتار سیاهی‌کرد - مهتر (۳) سنبل (که‌غلام قدیم حضرتِ‌جهانبانی بود و از الطافِ حضرتِ‌شاهنشاهی بعد ازان بخطابِ‌خدرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرضِ اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسانِ ولادتِ نوردیدهٔ سلطنت باشد ترا امیرِ هزار سازیم • شعر •

پادشاهانِ جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم • مژدگانیِّ چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روانِ بادرفتار از غایتِ شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوارِ رخشِ سعادت هم (۴) نزدیک رسیده از غایتِ شوق بآوازهای بلند شهریارِ جهان و جهانیانرا بشادمانیِ جاوید مژده دادند - و بطلوعِ نیّرِ اجلال از افقِ امّید نوید رساندند - که سپیده‌دم صبحِ مراد بر حسبِ آرزو دمید - و سروبنِ بهارِ اقبال بر طبقِ امّید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدایی - (۴) نسخهٔ [ب] سعادتسم •

ساعتی نرخندهٔ که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولّد در توقّف افتد - حاضران مجلس استعفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نوست بقدرسه فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیّهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفّل این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطر مقدّس حضرت مریم‌مکانی از دیدن آن نفرت نمود . و مزاج اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد عُلیا بعد از مدّت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزد بیچون در مشیّت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهدپیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم‌مکانی را شدّت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزّت بساط نشاط بگستردند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدهٔ امّید بسرمهٔ شوق مکحّل کردند - ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند - گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعد تمنّا را یارهٔ مقصود بستند - پای رقص بخلخال جلوه درآوردهٔ بجولانگاهٔ عشرت و شادی درآمدند - و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروحه‌جنبانان مندلی‌ساعد بعطرآمیزی هوابیز گشتند - لخلخه‌سایان عنبرین‌موی زمین را تازه‌روی کردند - پرستاران گلچهره بگلاب‌افشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی لباسان نوشخند بزعفران‌پاشی میهمانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن‌عارض بصندلی کافورآمیز گرم‌رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرّین در حواشی بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهای عنبرآگین مروحه برداشتند . خنیاگران پرده‌ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند - و ترانه‌زنان نغمه‌پرداز افسون بیهوشی دردمیدند

• مثنوی •

هم از هنـــدی زنان نازک‌آواز • چو طاوُسان هندی جلوه‌پرداز
هم از چینی‌نـــوازان سبکدست • ز ساغرهای بی‌می گشته سرمست
هم از قانـــون‌نوازان خراسان • دل مشکل‌پسندان برده آسان
هم از دستـــانسرایان عراقی • نواســاز نوید عمــر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرّدنهاد درغایت قرار و آرام - و محفلی چون بزم روحانیان تقدّس‌نژاد مستغنی از بادهٔ و جام - تماشائیان ملأ اعلی بی واسطهٔ حسّ بصر تفرّج‌کنان گذشتند - و

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ مهرِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدنیا و الدین - حمیده‌بانو بیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - منهاجِ بیدای ناسوت - معراجِ دریای لاهوت - مصباحِ مکمنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلی - عندلیبِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ انابت - بیابانِ مرحلهٔ تجرید - دریانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مشاهده - مستهلکِ بوارقِ مجاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراهِ حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلیاتِ ذاتیه - اجلای (۲) مجالی انوار صفاتیه - صرافِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقادِ ضمایرِ اربابِ وجد و وجود - معیارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون ● رباعی ●

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام (۳) ● شیرانِ هوس را بادب کرده لجام

در بیشهٔ دل هژبرِ سرمست‌خرام ● دریاکشِ عشق زنده‌پیل احمد جام

[قدس سره] اتفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شعریِ شامیه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اولِ شبِ هشتمِ (۴) آبان ماهِ جلالی (۴۶۴) سالِ چهارصد و شصت و چهارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمی سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهمِ هلالی - ششم ماهِ کاتک سالِ (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوی - شانزدهمِ تشرینِ الاول رومی سالِ (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوم است - و عرضش از خطِ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی روی توجه بتسخیرِ ولایتِ تته داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتی‌آرای توقف فرموده بود ●

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیرِ اقبال سانح شد آنست که پیش ازین ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجم که بجهتِ تشخیص و تعینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهی بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ج] اجل - (۳) نسخه [ا] مقام [ج] نیام - (۴) نسخه [ج] بهشتم -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علّیهٔ این هژده بزرگ این مظهرِ کمالِ قدرتِ ایزدي را خلعتِ گرانمایهٔ سلطنتِ صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخشِ عالمِ باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحصانِ دقایقِ آثار صدقِ این معني مخفي نیست - چنانچه مجملی از کمالاتِ این گروهِ والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندانِ بیدارِبخت حقیقتِ این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامي احوالِ این بزرگانِ فرخنده‌مآل را بنظرِ دقّت و خبرت مطالعه نموده عهدِ خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتبِ درجاتِ عالیِ خدیوِ جهان مطّلع گردد آفرین برین دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشمِ تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمیٰ ازین گزیده‌تر چه باشد که دلِ اخلاص‌گزینِ من مصدرِ نکاتِ حقّاني شده است - و خردِ نکته‌دانِ من مهبطِ این دقائقِ ربّانی گشته - ازین جواهرِ شب‌تاب گوشوارهاي گرامی بجهتِ آرایشِ گوشِ هوشِ سعادتمندانِ دانش‌پسند یادگار میگذارم ●

ذکرِ طلوعِ نیّرِ اعظم و سطوعِ سعدِ اکبر از سماي سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهورِ نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوعِ نیّرِ اقبال از مطالعِ سعادت - یعنی ولادتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي از خدرِ معلّی و سترِ مقدّس حضرتِ عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّدانتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - رضیّهٔ وافی‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماوي‌برکات - صفوتِ زمین و زمان - برکتِ کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدفِ محیطِ کرم - چراغِ خاندانِ ولایت - فروغِ دودمانِ هدایت - سراجِ حطیمِ عبادت - مشکوٰةِ حریمِ سعادت - ناصیهٔ طاعت ایزدی - باصرهٔ سلطنتِ سرمدي - قایمهٔ سریرِ سمو - قاعدهٔ کرسیِ علو - خاتونِ منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزینِ هودجِ عزّت - رفعت‌بخشِ طیلسانِ عصمت - عطیّهٔ والیِ عالمِ بالا - خزینهٔ رحمتِ ایزد تعالی - نعمتِ کبرای مایدهٔ ربّاني - دولتِ عظمای موهبتِ آسماني - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - دُرّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستانِ عدالت - لوحهٔ نگارستانِ جلالت - بارقهٔ انوارِ ولایت و ولا - نایرهٔ نیّرِ عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامنِ کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامنِ سرّي و قلبي - واسطهٔ عقدِ دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الٰهي - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآتِ حقیقت‌نماي وجه یقین - مرقاتِ اعتلای مصاعدِ دولت و دین - اصلِ اصولِ دوحهٔ برومندي - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلندشدن هم نور او زیاده میشد - وهم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرم نوراني چیست - او جوابم داد که نور چشم خلف الصدیق تست - و هرقدر از حلم غمرا که این نور جهان‌افروز پرتو بر ساحت آن انداخته درتحت تصرف و تسخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامي نژاد معمور گردد * دو روز ازین بشارت غیبي گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امّید رسید - چون از روي ملاحظه برقت آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود * بزرگي را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهي چرا کرامت نکنند - و آنچه که چندین موهبتي از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینان نقدپرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّر ظلمت سوز - و بر دریافتهاي دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست *

و بر نکته‌دانان باریک‌بین پوشیدهٔ نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علی یزدي در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیر تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجود حضرت صاحبقراني فرود آورده و از هشتم کوکب نوراني [که جهانے از پرتو آن روشن شده - و از جیب قاچولي بهادر بدرآمد] اشارت بروجود حضرت صاحبقراني کرده که جدّ هشتم آنحضرت است - امّا بر باطن نورمواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم‌مثال ظاهراست‌که از هفت‌کوکب هفت‌تن تعبیر نمودن‌که باکلیل فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتکاي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادی تعبیر و اشارت مثالي دوراست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیّت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این سعداکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سرزده‌بود - اگرچه او جدّ شانزدهم آن‌حضرت است ازروي شمارهٔ - امّا درین میان هفت‌کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتي‌افروز در جبههٔ جمال آنها کمال ظهور کرده(۲) - این هفت تن درمیان این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایمان

---

(۲) نسخه [ع ح ط] داشته -

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیانِ کنارم درآمد • پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذتِ وجد و شوق تمامِ اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذت هنوز موبهویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شگوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه بایں خدمتِ والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجدهٔ شکرِ این نعمت جاودانی سربلندی یافتم • مصرع •

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می‌پروَرد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالعِ قوی و سعادتِ عظیم صفت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم •

دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعے دیگر که ملازمِ رکابِ سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبال حضرتِ جهانبانی در خانهٔ مسقّف که دریچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ بربن نور جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند • فرمودند همانا که دربن زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشگفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگاربن سرای عزّت واقبال نورپرورده لعبت‌روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را از سرِ فرّے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روی نماید •

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاک‌نژادانِ عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشمِ مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّة که چراغِ خانوادهٔ سلطنتِ ما بتازگی روشن شد • من سرِّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که دربن نشأهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند • شعر •

این خواب که از دیدهٔ جان پرده‌گسل بود • خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف‌خان برادر شمس‌الدّین محمّدخان اتکه شنیده شد که شمس‌الدّین محمّدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده • صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یارمحمّد غزنوی که کدخدای درویش‌منش بود گفته‌اند • پدر گرامی از سموح این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزي خواهدکرد که باعث رنعمت خاندان ما بوده باشد • و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزّت این سلسله از حضیض خاک بارج افلاک تصاعد نمود •

دیگر از راست‌کیشان درست‌اندیش معلوم شده که در زمانے که حضرت مریم‌مکاني خلّدت ظلالُ اجلالها بعنصر مقدّس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربّاني مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئین حلی‌پوشان سرادق عفّت است که نزدیک به پیشانی آئینه مي بندند - و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسرائید • شعر •

براه بخت نهادم جبین ظلماني • هزار آینه آویختم به پیشاني

روزے در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم‌مکانی بر هودجے میرفتند - در اثناي راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده‌است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظّم (که برادر مادری ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد • خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیهٔ فروغ‌بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده‌است که شما بر پیشانی خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدي تابان می‌یابد - تعجّب نموده حیران آن‌نور ازلی میگردد • و ببعضی از محرمان درگاه الٰهی این را نقل میکند • و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الٰهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود •

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگکی آن حضرت معرّف‌است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم سرسے بود

آنکه حضرت جهانباني جنت‌آشياني از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساري تارک انکساري غبارآلود ميداشتند - و فرق نياز برآستان ناصيهٔ حاجات نهاده و روي امّيد بسمت قبلهٔ مناجات آورده بلعت تضرّع و خشوع استدعاي اين دولت تازه که في‌الحقيقت طالع همايون و عمر روزافزون عبارت ازينست ميفرمودند * مثنوي *

خداوندا بلـور شمع ذاتت * بگوهرهـاي دريـاي صفاتت

بآن پاکان که چون گل پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشيد شستند

که تاج دولتم را گوهري بخش * سپهر رفعتم را اختري بخش

ز ماهي ده شبستان مرا نور * که ظلمتهاي عالم را کند دور

ز خورشيدي برافروزان وجودم * که افتد نه سپهر اندر سجودم

بقائي ده بجـان غم‌پذيرم * که گر صد ره اجل آيد نميرم

الحق چيزيکه حيات بے‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشين مسند شرفست - که ميوهٔ حديقهٔ زندگاني و مصباح زجاجهٔ آسمانيست که از زيت عنايت ايزدي مستضي گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالميان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصاً چنين نادره ذاتے کامل و حق‌شناسے مکمّل که اگر سرودفتر اقطاب اوليا گويند لايقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمي را اب الآبا و جدّ اعلي نامند بنفس امر موافق - و هرآينه چنين پادشاهے که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهي و فرمانروائي و جهانگيري و عالم‌آرائي ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامي سزاوارتر است و در طلب اين مطلب عالي از همه بيقرارتر - تا آنکه چهارم ربيع‌الاوّل سال (۹۴۷) نهصد و چهل و هفتم هلالي حضرت جهانباني جنت‌آشياني بعد از توجّه بمبدأ فيّاض زمانے سر ببالين راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خواب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غيب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفي نامدار کرامت ميفرمايد که شعشعهٔ عظمت از ناصيهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدايتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشني پذيرد - و از فروغ معدلتش صفحهٔ ليالي و ايّام اضاءت يابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غيب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهي بخشيدند نام جلالت‌انتظام آن کارنامهٔ ايزدي را چنانچه امروز منابر و مناشير بآن مزيّن است - و وجوه دراهم و دنانير بآن شگفته بيان فرمودند - و چون حضرت جهانباني بدولت بيدار شدند ازين بشارت

بزرگ حوصلهٔ بلندادریافت در اندیشهٔ بشري و دایرهٔ امکاني کجا گنجایش پذیرد - چنانچه
بوشندلی کارآگاه زمان ما ازین دو عطیّهٔ کبری از مواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند -
و از کمال انصاف ازشرح مناقب او بعجز اعتراف[۲] مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که
بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشتهاند - که ادراک رتبهٔ چنین خدیوے اندازهٔ طاقت بشری
نیست - و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت الٰهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند -
و همگي همّت در تحصیل رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوری رضاي ایزد بیچونست
مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر -
و روشنضمیر دوربین [که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونی منارهٔ سعادت
داند که چندین هزارسال بطنًا بعدَ بطنٍ درمهد تربیت در آورده حضرت آلانقوا را طراز هستي بخشید -
تا شایان آن نور عالم‌افروز که شرح آن شمسهٔ پیشطاق داستانهای باستان و کتابهٔ مبانی تواریخ
راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشري و رابطهٔ صلبي در مشیمهٔ باطن
قدسی‌مواطن حضرت آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس
قدسی‌مظاهر دیگران برای استکمال سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان‌شناس
داداربرست ظهور میکند . ٭ شعر ٭

چندین زمان بگردد چندین قران برآید ٭ کاین اختر سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشران دارالملک قدم و منهیان نام الباب کرم در
هر زمانے پیش از ظهور چنین برگزیدهٔ [کهپس از هزار ان[۳] سال یکے بوجودآید] دولتمندان بخت‌بیدار
را بنوید قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تنق وقتی مرصود و عقدهٔ زمانے
مخصوص محتجب و مکنونست - لاجرم پیش از تحقق[۴] این امر دریچهٔ از عالم غیب مقابل
مشاعر[۵] اوهام میگشایند - و مواجه روزنهاي شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالم شهود مینمایند - و گاه
در عالم مثال [که تمثالیست از عالم ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده
منتظر ظهور نیّر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق
دولت‌آرای - و هرآنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار
و طلب حصول پذیرد آنرا انتهاست که در غیر اینمعني صورت نبندد - و مصداق این معنی

---

(۲) نسخه [اد و] میگرایند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -
(۵) نسخه [ج] مشارع -

این خطابِ مستطاب در ضمیرِ انورگذشته] اشارت می نمایم - و از جدِ گرامیِ این خداوندِ جهان بحضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضی بشارت غیبی و اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائرِ صرآت‌نظائرِ دیده‌ورانِ دوربین و رازدارانِ مکامنِ یقین [که غیب‌نمایانِ اسرارِ الهام - و پرده‌گشایانِ اسرارِ عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائعِ حکمتِ غامضه و عرائبِ قدرتِ کاملهٔ آفریدگار جلّ جلالُه اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواجِ آبای علوی و امّهاتِ سفلی بعد از چندین ادوارِ امتزاج و اتّصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواصِ شرف و هبوط - و تاثیرات اوج و حضیض - و امثالِ آن که طرّاحانِ کارگاهِ ایجاد و ابداع - و نقشبندانِ نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیانِ پرده‌سرای بطون بدارگاهِ ظهور روی نماید - و یکتائی از پردگیانِ نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجبِ نظامِ سلسلهٔ کون و فساد و باعثِ تمیزِ چهاربازارِ ستم و داد گردد - چه سامانِ عالمی و سرانجامِ جهانی از تنِ واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیادِ نهادِ هر فردست مبتنی بر جمعِ اضداد - و انانیّتِ عظمی در هر سر - و انصاف نایاب - و محبّت ناپدید - و خواهش در فربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمندِ دوربین داند که درهرچند مدّتے از وجودِ فرمانروائی که بتائیداتِ ایزدی مؤیّد و بسعاداتِ سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمندِ خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مردِ معامله‌فهم معلوم کند که هرگاه چندین‌سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایقِ افسرِ شاهی تواند شد - این چنین گوهرِ بے‌بها و جوهرِ یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتدادِ قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیتِ خاص شود - تا بمدارج ترقّیات باستعدادِ خود فائز گردد - دقیقه‌شناسانِ معامله‌دانی دریابند که مقدارِ مدّتِ تائید باندازهٔ کثرتِ رعایا تواند بود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمتِ خدیوِ آن زمان ظاهرتر که بارِ عالم و عالمیانرا بدستیاریِ تائیدِ الٰهی برفرقِ همّت گرفته فرقِ عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کارِ جهان و جهانیانرا بیاوریِ آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمتِ بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظامِ صورت و معنی و آبادانیِ ظاهر و باطن در دستِ فردے از افرادِ انسانی نهد مدّتِ تربیتِ این

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهمِ الٰهی که قانونِ واقعه‌نویسي از فروغِ رای جهان آرای شاهنشاهي پرتوِ ظهور یافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایفِ دولت تحقیقِ تواریخ بسی از سوانحِ گرامي نمودم - و نیز جذبۂ فراوان رفته - تا اکثرے از مناشیرِ معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشینی تا حال [که آغازِ صبحِ اقبال است] بحدودِ انطاع شرفِ نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامینِ مقدّمۂ او سرمایۂ این شگرفنامه گشت. و کوششِ بلیغ بجای آوردم تا بسیارے از عرائض که اعیانِ دولت و ملتصدیانِ عتبۂ سعادت شرحِ سوانحِ اطرافِ مملکت و تفصیلِ سوادرِ اکنافِ ولایت معروض داشته بودند ضمیمۂ گنجینۂ معاني شد - و از اسبابِ تشخیص و تحقیق خاطرِ مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهاي هوشمندانِ خبرت‌گزینِ روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرۂ براي شادابی و سیرابیِ این گلشنِ دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و ذخیرۂ خزاینِ مطالب چون از دیرگاه خانۂ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرتِ شاهنشاهی که بقوّتِ حافظۂ کامله جزئیّات و کلّیاتِ وقایع و سوانح را که از یک‌سالگي [که عقلِ هیولاني در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلۂ بالغ‌نظرانِ حقیقت‌بین اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحیحِ شنودهای خویش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزلکِ تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطرِ اخلاص‌مند را ببذلِ مجهود کارفرمای این مطلبِ عالي گردانیدم - امید که بتاییدِ اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و انچه از عجائبِ این نوباوۂ چمنِ کائنات و فهرستِ کارنامۂ مکوّنات درخورِ استعدادِ خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمعِ بصیرت بر سرِ راهِ خرد نهاده آید - و روشن‌ضمیرانرا سرمایۂ مزیدِ آگاهي شود - سُبحانَ الله این چه دولتیست که عبادتِ الٰهي را در پردۂ خدمتِ پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العملِ صوري و معنوي و آدابِ پادشاهی و بندگي را براي کافّۂ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایۂ دولتِ ابدی خود میگردانم ٭

و چون درین کتاب [که محمدت‌نامۂ ایزدیست] هرزمان نام والاشکوهِ این پادشاهِ آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهي عبارت را گرامي میسازم - و از پادشاهِ غفران‌مآب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني‌جنّت‌آشیاني [۲] اکتفا نموده سخن دراز نمي کنم - و حضرتِ والدۂ ماجدۂ آن قدسي‌نژاد را بحضرتِ مریم‌مکاني [که حضرتِ شاهنشاهي را

---

(۲) نسخۂ [ا ب] جنت‌آستاني -

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلفات نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تاحق عبودیت و ارادت
ولی نعمت گذارده باشم - و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده - هرچند
هریکی ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع‌قدر - اما ازانجاکه مقصد بلند و همت
کوتاه بود این دولت میسر نمیشد - و این امنیت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاه خاطر
اخلاص‌مظاهر چندین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگذاری حق خالق
نیز بجای می آری - اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت‌رسیدگی ادا میکنی درمعنی بحمد
خدای جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمم میشد - و اسباب نیکبختی آماده
میگشت - تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظرکردهٔ خود و عموم مهربانی مستعدان سعادت
برین پیش‌قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص - و واپسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد -
ابو الفضل بن مبارک که کلاه چهارترکی ارادت بر تارک دل مانده - و آستین همت‌طراز عقیدت
بر هژده هزار عالم افشانده - بپرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال‌قرین و وقائع فتوحات دولت‌افزای
مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود - یا بخشیدن همت نگاشتن را
اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویس جلائل آثار ساخت - یا زبان اعجمی را فصاحت
گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ
جان‌بخش رسانید - یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود - لاجرم غایت تکاپوی
و نهایت جستجوی در جمع‌کردن جرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن
گرفتم - و مدتے از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست‌گفتار
و جوانان بیدارمغز درست‌کردار می‌پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم - و باطراف ممالک بجمعے
که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضے - و مظنون برخے بود مناشیر عالی شرف صدور
یافت که نقل مسودات و یادداشتهای خودرا ببارگاه حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا
بتمام انجاح(۲) نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان
ظهور داد - که فراهم آوردهائی که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند - و انچه بعد
ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائق حقائق احوال
و جزئیات امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند - بنابر حکم پادشاهی که ترجمان
فرمان الٰهیست از اندیشهٔ که مکنون ضمیر بود بازآمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

آسمان‌جلوهٔ زمین‌تمکین • صاحب عقل کل جلال‌الدین
نور خورشید ذات و ظل الله • گوهر تاج و تخت اکبر شاه
این جهان کهن ازو نو باد • کوکبش آفتاب‌پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی متوطن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نتیجه درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفرینندهٔ شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دست نوال گشودم - و در خزینه گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم - حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم - بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم - ساده‌لوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موفی گشت - از بارعام بدولتسرای خاص آوردهٔ من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان نوامیس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرورفته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این بی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلربیگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروای زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند • شعر •

چه یارا مرا را که رخشندهٔ مه را • سفارش بخورشید انور نویسد
همین رفعت قدر او بس که خودرا • بران حضرت از ذرهٔ کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آوردهٔ خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را بنگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

ابر درربار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدانِ جرأت سیفِ مسلول - در جولانِ جلادت رمحِ مصقول - دریای موج‌انگیز عالم عطا - سحابِ آتشبارِ نیسانِ وغا - انفاسش مهمروگردانِ بزم روح - الطافش سرچشمهٔ حیوانِ مهرِ فتوح - عدلش بر اعتدالِ نوروز بی از طبع خوبها انگیز - خُلقش بر نسیم اردی بهشت از خندهٔ لب‌ریز - عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقات مرتاضِ مسیحی - عقلِ سلیمش در کشفِ معضلات مستشارِ مؤتمن - ظاهرش فرِّ جمشیدی و شکوهِ فریدونی - باطنش دانش سقراطی و بینش افلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیاض - دل را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاسِ نفس گذشته - همتش پای بر هوا و هوس مانده - صدقِ معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیارِ دانشش قلبِ زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلبابِ تجهّر بر مفارقِ غرایم دریده - طیلسانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائرِ قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگرِ سنگین جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین جگران آب ساخته - دلتنگیِ روزگار اثرے از گرهِ ابرویش - گشادگیِ زمانه پرتوے از شگفتگیِ خُویش - دعای بقایش بزبانِ خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ نامش نامورانِ اکناف را پست کرده - تمکینِ دولتش سرانِ اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوشِ سلاطینِ آفاق بازکرده - کوکبهٔ جلالش چشمِ اندیشهٔ ملوکِ طوایف فراز نموده - صیتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاهِ والایش موطنِ ملتجیانِ هفت اقلیم گشته - دولتِ روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالعِ همایونش دیباجهٔ سعادتِ ثابت و سیّار نموده ● مثنوي ●

آن شهنشاه آسمان‌پایه ● چترِ اقبالش آسمان‌سایه

چمن‌آرای دانش و فرهنگ ● پایه‌افزای افسر و اورنگ

تختِ قدرش بدولت ارزاني ● شخصِ بختش گشاده‌پیشانی

حضرتش قبله‌گاهِ حق‌طلبان ● رافتش چشمه‌سارِ تشنه‌لبان

زیرِ پا کرده از یک‌اندیشي ● تختِ شاهي و نطعِ درویشي

نُه فلک بر مرادِ او دوّار ● هفت اختر بکارِ او سیّار

بزم‌سازِ زمان بهشیاري ● پاسبانِ جهان به بیداری

سپهر و کینش ببزم و رزم درون ● جامِ لبریزه ز بادهٔ خون

بیمِ خاقان ز گرمیِ خویش ● وهمِ قیصر ز چینِ ابرویش

فراخ‌حوصلگی و شمولِ مهربانی و عمومِ قدردانی و کمالِ ایزدشناسی این دو منصبِ گرانمایه که سررشتهٔ انتظامِ صورت و معنی است باین گرهگشای کنوزِ خردمندی و کلیددارِ خزاینِ خداوندی عنایت شده - اگر وجودِ مقدسی او این خاصیت بخشد هرآینه اندکے از بسیار از مکمنِ بطون بمنصهٔ ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شمشهٔ عالمگیر بنفسِ نورانیِ کیست و قدمِ میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بصولتِ نورانیت و حقانیتِ پادشاهِ عالمپناهِ زمانِ ماست - یعنی آن شهنشاهِ معارف‌سپاه - مظهرِ قدرتِ الٰهی - موردِ کراماتِ نامتناهی - یگانهٔ درگاهِ صمدیت - مقربِ بساطِ احدیت - گوهرِ معدنِ شاهنشاهی - نقشِ خاتمِ یداللّٰهی - فروغِ خاندانِ گورگانی - چراغِ دودمانِ صاحبقرانی - صاحبِ سرِّ بیچونی - وارثِ سریرِ همایونی - مخترعِ قواعدِ کشورستانی - غرّهٔ ناصیهٔ صبحِ هدایت - قرّهٔ باصرهٔ آفتابِ ولایت - گرامی سازِ گوهرِ آدم - ولیعهدِ نیّرِ اعظم - انتخابِ مجموعهٔ قضا و قدر - مقدمهٔ جنودِ فتح و ظفر - لبّ لبابِ امتزاجِ لیالی و ایام - زبدهٔ نتایجِ عناصر و اجرام - چشمِ جهانِ جود و افضال - خالِ رخسارِ سلطنت و اقبال - قوّة الظهرِ شخصِ خلافت - مسرّة الصدرِ عدل و رافت - فروزندهٔ گوهرِ بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردانِ جوهرِ خردمندان - قیمت‌شناسِ گوهرِ همّت بلندان - گرهگشای کارِ فروبستگان - مرهم‌بندِ ناسورِ دل‌خستگان - صاحبدلِ روشن‌رای - جان‌بخشِ جهان‌پیرای - روحِ مصوّر و عقلِ مجسّم - عالم‌جان و جانِ عالم - روشن‌ضمیرِ حق‌بین - طریقت‌پسندِ حقیقت‌گزین - هشیارخرامِ دوام‌آگاهی - بیدارنشینِ تختِ صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارفِ اطوارِ سُبُل - کامیابِ صلحِ کل - موردِ غرائبِ کرامات - صاحبِ اعالیِ مقامات - محرمِ اسرارِ سفیدی و سیاهی - مظهرِ حقائقِ کونی و الٰهی - بینای روابطِ تقییدی و اطلاقی - دانای رموزِ انفسی و آفاقی - منهلِ متعطشانِ زلالِ وصال - مقصدِ متحیّرانِ طریقِ کمال - مظهرِ نکاتِ شگرف و معارفِ گرامی - موردِ علومِ لدنّی و رموزِ الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروزِ خلوت در انجمن - زودرسِ دیرگیر - بسیاربخشِ اندک‌پذیر - دیده‌بانِ سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بےسر و بن - دقیقه‌شناسِ حفظِ مراتب - موی‌شکافِ تقسیمِ رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرخ‌طالعِ بلنداختر - بردبارِ گران‌سنگ - صاحب‌فرِ عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرورِ دشمن‌گداز - ملک‌گیرِ عالم‌آرای - عدوبندِ کشورگشای - صاعدِ ارایکِ عظمت و جلال - رافعِ وسایدِ حشمت و اقبال - پاسبانِ دولت و دین - نگهدارِ تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوارِ صف‌شکن - شاهبازِ شیرافکن - مجاهدِ میدانِ جهادِ اکبر - مبارزِ جولانِ هفت کشور - مشیّدِ بنیانِ سلطنت و ریاست - موتّدِ ارکانِ تربیت و سیاست - معتصمِ عروهٔ وثقیِ عقلِ کامل - مستوثقِ حبلِ متینِ عدلِ شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دلِ رزمگاه تمام‌جگر - در بزمِ عشرت

خانهٔ معانی و بزم‌افروز شبستانِ حقائق شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و انیسِ صفوتسرای وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معنی و مقدسکشائی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهی زمانِ مسعودِ صاحب که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و ابد است - با چندین اسباب فراوانِ حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تکاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدنِ این پیام روح‌پرور صبحِ دولت دمید - سرمایهٔ سعادتِ جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالمِ صورت رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد ●

سبحان‌اللّه این چه شریعتِ بدیع که در کتابهای روزگار سپاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کتاب می‌آرند و دیباچها کتاب را برای ثنای ایزدِ جان‌آفرین می آرایند - در صحائفِ جهانیان حمد را بطفیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شگرفنامه مقصود را بطفیلِ ستایش مینگارند - در روشِ قدیم ستایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاهِ خردشاهراه ثناخوانی کردار است - موابق در محامدِ الٰهی بمعنی التجا می برند - و درین دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسانِ کامل که پادشاهِ حق‌پرست است پناه می برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدولتِ خداجوئی و خدایابیِ او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق صحبت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راهِ مخالفتِ هشیاری میرفت باز آمده از ملازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسانِ تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدانِ درگاه است - خودپرستیِ کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کردے - چشمِ بینا یافته سرافگنده و شرمنده بعبادتگاهِ ایزدپرستی درآمد - حسدِ ناتوان‌بین که بادِ ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادارِ دانای توانا دمِ منازعت میزد خردِ رهنمائی حاصل کرده از گروهِ مستغفرانِ درگاهِ عطیّت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دولتست - دردِ طلب که صحتِ ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش‌افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دودمانِ آدم - پرده‌براندازِ اسرارِ غیبی - چهره‌گشای صورِ بےعیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ دوربین بعید باشد که ناظمِ آدابِ شهنشاهی - قاسمِ ارزاقِ بندگانِ الٰهی - باریک‌بینِ دقایقِ موشگافی - صاحب‌عیارِ جواهرِ صرّافیست - تا در عالمِ وجود پیشوائیِ اربابِ تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیِ اصحابِ تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیانِ بنی‌نوع کشاکشِ اختلاف بواطن را سراسیمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

مراد از حمد آنست‌که این نفسِ سپاس‌دوست خودآرای خودفروش را بر آستانِ بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاقِ نظرِ خودبینی خویش افکند - تا معنیِ بیچارگی او بصورتِ نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطنِ او بخوشی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگیِ کنارِ مقصود را سزد - و بحمدِ دادارِ جان‌آفرین گراید - و چون این متاعِ سپاس‌گذاری در بنگاهِ بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمدِ ایزدی باز مانم - و از شکرِ سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت سکراندوزی این خودسرای برآمده خود را آمادهٔ سپاسِ بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دلِ معاملفهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثلِ نادانانِ هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانیِ خداوندی جلّ جلالُه درآمده باستعاراتِ مستعار و عباراتِ مبتذل خرسند گردد - و نه همّتِ سپاس‌دوست راضی میشد که مثلِ دانایانِ کم‌حوصله دل از جستجوی او بازداشته لب از گفتگوی او بربندد - و بیک اقرارِ ناقص که در معامله بخلافِ آن طریقِ مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک‌اندیشانِ راست‌گوی ظاهر کند - زمانے دراز درین اندیشه ماندم نه سرِ خروشیدن بود - و نه دماغِ خموشیدن‌که ناگاه از خرد که فروغِ هستی اوست (۳) درے از روشنائی گشودند - و دلِ هرزه‌گرد را گردنِ امّید بکمندِ مقصود بسته آمد - پیامِ آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طرازِ نگارستانِ معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حالِ فرمانروای زمین و زمان-گوهرِ تاجِ پادشاهان مینوبسی و سپاسِ ایزدی بتحریر میرود - و نیایشِ خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعاتِ صانع بر کمال حمدیست از دادارِ پاک که بزبانِ بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلانِ آبادباطن را بدریافتِ این پذیرائی نورِ مطلق میگردانند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیّت که بالذّات منصبِ والیِ بزرگ‌نهادِ وجوبِ وجود است میرساند - و پیداست که در عالمِ عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجودِ گرامیِ پادشاهانِ والاشکوه که سرانجامِ نظامِ ظاهرِ عالم وابسته بدستیاری همّتِ قدسی‌اعتصامِ ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تیغ سپردن - و مهمّ عالمے بشخصے گذاشتن جهانِ معنی در نهادنست بلکه جانِ جهانِ معنی ساختن - خصوصاً گیتی‌آرائی که آملکِ دریافتِ شمایمِ نسایمِ بهارستانِ معنوی داشته بر سریرِ کامروائی سربلند باشد - سیّما خدیو زمانے که باین دو حالتِ شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب‌دل و شاداب‌خاطر شود - خامه آن قبله‌گاهِ خداآگاهان که بتائیدِ ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیزِ نگارین

---

(۳) نسخهٔ [ب ز] نوشته -

ادراکِ معنویاتِ او نهد اورا در معرض ستایشِ آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطانِ سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ انام انداختن - و سخنرا هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوی *

پای سخن راکه دراز است دست * سنگِ سراپردهٔ تو در شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوانِ تو رسد لاغر است

ای برتر از کرسیِ عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحتِ عناصر و اجرام چون معرفتِ ذات و صفات نبخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همّتِ ما لازم نکردی - و چون نعمتِ بےملتها عنایت نکردی مفهوم شدکه بر ذمّتِ ما شکرگذاری واجب‌نفرمودی-چون درِ گفتار بسته دیدم درگاهِ کردارگشوده‌یافتم- بخود بلخود گفتم که اگر توانائی سخن‌سرائی نداری و بادپیمائی نمی‌توانی گرد آزرده مباش - که این طریقِ چرب‌زبانانِ تهیدست است که لفظ را بفریبِ دلّالگی ببهای معنی فروشند - همدے که از روی فرمانِ جهان‌مطاعِ سلطانِ خرد بر ذمّتِ گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهرِ شب‌تابِ خرد راکه از بخششهای مهین مدبّرِ فیاضست چراغِ روشنائی ساخته در رفت‌وروبِ عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمانِ کارگاهِ قضا و قدر فردے از افراد بنی‌آدم را در لباسِ تجرّد و تنهائی داشته اند نخستین کمرِ همّت در اصلاحِ خود بندد -آنگاه در فلاحِ دیگران کوشش نماید- و اگر بجانبِ جمعیّت‌آبادِ تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظامِ کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاحِ دیگرانرا بر اصلاحِ خود مقدّم دارد که مقصود از شهالی پاسبانی رمه است- و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامرِ مَنْ لَهُ الامرُ اقدام نماید- پس نهانخانهٔ دلِ خودرا از غبارِ خواهشِ گران‌پای و خشمِ سبک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایشِ دادارِ بیچون و پروردگارِ درون و بیرون متخلّق و متحقّق گردد *

چون میانِ من و دل سخن باینجا رسید عقلِ سرگردانرا منزلی از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرسے خوش شد - خاطرِ حیرتزده اگرچه از دشواری و درازیِ راه آزردگی داشت اما از آهنگِ سازِ راه و نویدِ وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دلِ دوربین را بازِ پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایشِ الٰهی نه آنست که صفاتِ کمالِ اورا دریابد - و آنرا بدرگاهِ او نسبت دهد - یا نعمتهای بےانتهایِ قدم را در شمار آورد- و در برابرِ آن متاعِ متودگی حدوث‌آلودِ خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگانِ پیشگاهِ سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن‌آرائی خود را ثناخوانیِ الٰهی نام نهد - و از تاریکیِ راه و باریکیِ مقصود انگارخاطرگردد - و طبعِ حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌سازِ وقت آنرا مقصود را نموده است نماید - بلکه

جان و تن‌آفرین - هم‌آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی - هم قافله‌سالارِ سخنوران و هم شهریارِ سخنوری - چراغِ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیسِ وحدت‌سرای خلوت‌گزینان - دردافزایِ باطنِ مشتاقانِ کوی خداجوئی - مرهم‌نهِ ناسورِ خسته‌درونانِ کنجِ ناشکیبائی - نوشداروی خونابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - مومیائی شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشی - رزم‌آرای دلربایِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاهِ اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ازینجاست که خوش‌بیانانِ بیداردل با همه سرآمدگیِ شوق و بی‌آرامیِ شغف دستِ فکرت از دامنِ موجِ کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش فروخوردهٔ مهرِ خموشی برلب‌نهاده اند - و بدستیاریِ انصاف پای ادب در دامنِ عجز پیچیده در انچه شایانیِ آنرا از عطیه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند ● شعر ●

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت ● عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند ● لطمهٔ حیرت برو سیلی جهل از قفا

یعنی سپاسِ ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

● مثنوی ●

حدیث انجا که از یزدان‌شناسیست ● سپاس‌اندیشیِ ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش ● که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست ● که این حرفِ کتان و ماهتابست

سخن را چند باشی محمل‌آرای[۲] ● بدستِ آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهدبود - تا حصهٔ مِن ذرّهٔ خاک‌نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد - محبوسِ مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بی‌سروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداری چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبی چه نصیبه - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمنِ هستی‌گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحتِ نور چه‌نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیابِ شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدائعِ مکنوناتِ او زند - یا قدمی چند در صحرای

---

(۲) نسخهٔ [۱] محفل‌آرای -

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جداول آفرینش و پرکارگشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدهٔ گرانمایهٔ گوهر سهٔ والطبع که درکالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - و بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوائی متموج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب‌آباد صورت بے مددکاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هژده هزار

نیست درین بزم بسرمستیش * نیست حریفی بزبردستیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدل اهل هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش

از در دل هم بدر دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماه سخن را برصدگاه هوش * مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آب‌نما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه (۱) هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خامهٔ سخن که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه .

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

فوریت ولیم کالج - بسیار سهو و اغلاط از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست
اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۹۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است
در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۹ یک هزار و دو صد و شش
موافق سنه ۳۴ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت ●

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط
بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه
۹ (همین صورت) از جلوس والا ●

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ
کتابتش نامعلوم ●

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي ست - فی الجمله صحتی دارد - تاریخ
کتابتش نا معلوم ●

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاتک سوسایتی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش
مرقوم نیست ●

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوي کبیر الدین احمد صاحب مالک
مطبع اردو گائید شاعت نموده - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین
آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگزیب پادشاه غازي
راقم الحروف شیخ مصطفی انصاري - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیري تحریر یافت ●

(ز) این نسخه مطبوعهٔ منکي ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه
پیشتر ایمائي بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري ●

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت
یکتائي دارد - اما از ابتدای دفتر دوم سهو و اشتباهی راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم ●

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي - اغلاط درو بے پایان - در آخر چنین
مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازي ●

(ي) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلي
فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط ●

● الضعیف الاثیم - عبد الرحیم ●

علمای ارباب تدریس و تعلیم - مولوی اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزمن - الصاحب بیع بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیة العالیة - الذي ما نال احد ممن سبقوا من الحکام السالفة ما ناله من فضائل جلیلة جلیة - و شمائل جمیلة مرضیة ۔ • بیت •

• و هذا و ان کان الاخیر زمانه • آتت بما لم تستطعه الاوائل •

لا زالت سحب اعطائه ممطرة - و نخل اجدائه مثمرة - و شوارق الطافه طالعة - و بوارق اعطائه لامعة و ریاض افادته ناضرة - و اقمار افاضته باهرة - الی یوم الآخرة) زیور طبع می پوشد •

دالستفي ست که نزد مصحح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصیلش بذیل این دیباجه رقم پذیر میشود) موجود است - اما همگي نسخها قلمي اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن منکي - که آن هم حکم قلمي دارد و آن همان است که قبل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمي نسخها مملو از اغلاط مي باشند - که کاتبان ساده لوح را نظر بر حسن صوري ست - که عبارت از خط خوب است - نه بر حسن معنوي - که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالجمله باعانت این نسخهای دهگانه در تصحیح آن سعي بے حد و سر و جهد بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران متصور نیست) بکار مي رود •

دیگر بوضوح پیوندد که جزو اول و دوم (یعني بیست و چهار فارم) از اولین دفتر این کتاب بتصحیح ماهر اسرار خفي و جلي المرحوم مولوي آغا احمدعلي (سقاه الله من عین تسنیم - وادخله جنة النعیم) چاپ شده بود که مولوي موصی الیه داعی حق را لبیک گفتند - باقي بتصحیح الراجي الی رحمة ربه الکریم - العاصي عبد الرحیم - و بحسن تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقات بعضے اسماء و نوادر لغات (که جناب افاضت مآب را درین باب نیز یه طولی ست) از حلیهٔ طبع محلّی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتب شد • شعر •

• فلو قبل مبکاها بکیت صبابة • بسعدی شفیت النفس قبل التندم •

• و لکن بکت قبلي فهیج لي البکا • بکاها فقلت الفضل للمتقدم •

انشاء الله تعالی اگر چندے حیات مستعار وفا کند و طایر روح درین چمن بےثبات قالب خاکي خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعي موفور و کاوش بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیرے و توانیئ دران راه نخواهد یافت - و بالله التوفیق - و علیه التکلان في التحقیق •

• تفصیل نسخهای دهگانه •

(ا) این نسخه کامل است - یعني تا آخر سال [illegible]

اندا اخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسي و نظامي الليل یکتائي را بآلی دانش گفتاره پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علامي اظهارِ جوهرِ حقیقت و کارداني کرده باتکای خود مسندِ وزارتِ اکبر را آراسته - چه اکبرے - سکندرے - و چه علامیئے - ارسطوئے آلحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگي فرمان روایانِ هندوستان در داد بخشي و عدالت گستري گوی سبقت ربود - و صیت آئینِ معدلت و نیکو قوانینِ سلطنتش راهوای دور و درازِ اتصای ممالکِ شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوسِ اجلال نواختن بیشتر از مغزِ معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیرِ صایب تافتنِ علامیِ فهّامي بود • • بیت •

• نه اکبر بر سریرِ سلطنت ماند • که علامي بکلکش مملکت راند •

و سخن نفس الامري آنکه اکبر بذاته پادشاهِ عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شمار بود معامله فهمي و حقیقت ورزی ابو الفضل گوشِ هوشِ او را افزود • • نظامي •

• وزیرِ چنین شهریارِ چنان • جهان چون نگیرد قرارِ چنان •

آمدم بر سرِ مدّعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامي و این صحیفهٔ گرامي. (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معاني دران مستور) یعني کتابِ اکبر نامه (که قطره ایست از دریای علمِ ابو الفضل علامه) بارے (بمطبعِ اقبالمندِ والا گوهر - منشي نول کشور بفرمانِ صاحب الحکومة و الایالة - مهاراجهٔ پٹیاله) مطبوع شده بود - امّا بسببِ اغلاطِ ناحشِ نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعني معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگي داشت و بباطن نا پسندیدگي - باز برای ایشیٹک سوسایٹی کلکته بصوابدید والا جناب معالي القاب (صاحب المفاخر البهیّه - و المآثر السنیّه - مجمع المحامد العلیّه العالیه - منبع المناقب الجلیّة الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیّة و النقلیّه - مادّ سرادق الفنون الادبیّة و الحکمیّه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیانِ جهان - نقاوهٔ نوئینانِ زمان خداوندِ سجیّاتِ رضیّه - صاحبِ صفاتِ رضیّه - درِّ یکتای فضائل و حِکم - لعلِ بےبهای جلائلِ شیم شمعِ عالمِ دانش و سخن پروري - زیب دهِ مجالسِ بینش و هنر گستري - دریای ناپیدا کنارِ دقائقِ معاني - بحرِ محیطِ سخن سنجي و نکته داني - والا گوهرِ عالي تبار - جوهر شناسِ معدلت دثار • • نظم •

• شاهِ سپهرِ علم و چه شاهےست دوربین • ماهِ منیرِ فضل و چه ماهےست ماهِ دین •
• دانش بےبدیه خداوند و جا گرفت • امّا ندیده هیچ مقامی گزین چنین •
• صدرِ صدور جمعِ کرام است در عطا • فصلِ فصولِ بزمِ هنرها جهت بالیقین •

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثار مبدعی که ذاتش را پردهٔ غیبت پسندید - و صفاتش را پردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علو شان اسفلی زینه ایست از قصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پارهٔ ایست از صفهٔ صنعتش - زمان بادے ست از چمن قدرتش - جهان منظرے ست از گلشن حکمتش • نظم •

• برون ذاتش از علم کروبیان • فزون وصفش از شرح افلاکیان •

• بآن کی رسد فکر نوع بشر • که قاصر ز درکش عقول عشر •

و بے پایان صلوات نثار شافعی که وجودش فایق است در اهمیت از همگی مهمات جهان و نورش سابق است در اقدمیت از سایر انوار زمین و زمان - نقش قدمیش خورشید ست در سمای رسالت و پیغمبری - ذات باکمالاتش درے ست بر تاج هدایت و رهبری • نظم •

• نبی که شاه دوعالم هم اوست • شفیع که بادی و خاتم هم اوست •

• کریمی که دین است انعام او • یتیمی که نجم است از نام او •

و نفائس درود و شرائف سلام بر آل و اصحاب کرام که ستارگان اند از آسمان هدایت و رطب چینان اند از نخلستان ولایت • نظم •

• شموعی که دین خانه روشن ازان • جهان روشنی یافت از نور شان •

• چه بودند گنج معانی همه • پر از گوهر و لعل دینی همه •

اما بعد بر ضمائر دانش مظاهر مستبصران کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الٰهی را (که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیاض افاضه شده است) پایانے نیست - و پیداست که شکر یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقت بشری بیرون] اما نعمت نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ملغت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف وحی از جناب کبریا مشرف فرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهروان بادیهٔ غوایت را بشاهراه هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن فلاطون و والیس آوازهٔ دانش بگوش عالمیان •

دفتر اول

از

اکبر نامه

تصنیف

علامهٔ نهامه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوري

بتصحیح

جناب - فضیلت مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معاني و صنائع بیان - داورنه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

و جناب - فضائل‌مآب - نورحدقهٔ حکمت و دانشوري - نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروري - عرائس ابکار افکار عجیبه را غازه پیرای - عیهاي منور انظار دقیقه را جلوه آرای - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک باصرهٔ بداعت و براعت - من له ذهن سلیم - و طبع مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف اشیاتک سوسیتیء بنگاله

در مطبع

مظهر العجائب المعروف به اردو گائید پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMI,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1877.